وجعلناها رجوما للشیاطین

الحمد لله که در بیان سیرت القرآن این هر دو کتاب لطیف در رد پیروان محمد بن عبد الوهاب ...

البوارق المحمدیه لرجم الشیاطین النجدیه

۶۵

بر حاشیه

احقاق الحق وابطال الباطل

از تصنیف لطیف و تالیف منیف حضرت زبدة المفسرین عمدة المحدثین امام العلماء المسلمین مقتدی السالکین سیف الله المسلول مولانا ابی الفضل فضل رسول

باهتمام محمد اسحاق و حافظ علی محمد طبع گردید

وجعلناها رجوما للشیاطین واعتدنا لهم عذاب السعیر

الحمد لله والمنه که درین زمان میمنت اقتران این هردو کتاب فیض انتساب
در رد مذهب وهابیه کلاب پیروان ابن عبد الوهاب مردود الاالباب

(المحنی در متن)

البوارق المحمدیه لرجم الشیاطین النجدیه

۱۲۶۵ھ

ملقب به

۱۲۶۵ھ

سوط الرحمن علی قرن الشیطان

و برحاشیه

احقاق الحق و ابطال الباطل

المعقول و المنقول حلال مشکلات الفروع و الاصول

حسب الارشاد فیض بنیاد فاضل جلیل عالم نبیل جناب مولوی محمد ... صاحب دام فیضهم
باهتمام تام و سعی مالاکلام الراجی الی رحمة الله الخلاق حافظ ولی محمد و محمد اسحاق ... ما الله عن شرور الآفات

در مطبع سول ملٹری ... بحلیهٔ طبع محلّی گردید

البوارق المحمدیه لرجم الشیاطین النجدیه

بسم الله الرحمن الرحیم

وبه نستعین وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله واصحابه اجمعین
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی شفیع المذنبین
بالیقین محمد واله اجمعین اما بعد این رساله ایست در شرح حال نجدیه
بیان اصول وفروع مذهب ایشان مشتمل بر مقدمه و دو باب مقدمه در بیان
حدوث وشیوع مذهب نجدیه باب اول در عقاید نجدیه باب دوم در سکاید
نجدیه مقدمه در صحیح بخاری از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما مرویست که فرمود
رسول الله صلی الله علیه وسلم در حق نجد هناك الزلازل والفتن وبها یطلع
قرن الشیطان یعنی در نجد زلزلها وفتنه ها شدنی است واز نجد خواهد برآمد امت
شیطان ظهور این اعجاز بدین انداز گردیده که سال سیوم از صد سیزدهم بوفات
سلطان عبد الحمید خان وتغلب برادر زاده اش سلطان سلیم ثالث بر سلطنت
برهم شدن قوانین وضوابط مرسومه آن دولت وفساد رای او ودر نمشیت امور
وخلل واورزش بیجا باولاد سلطان مرحوم وعدم مراعات واجبات با عساکر
رعایا علی العموم وامتداد سلطنتش به نوزده سال وخلع وقتل او از دست

مصطفی رابع خلف سلطان عبد الحمید خان در سنه ۱۲۲۲ و تسلط سلطان مصطفی
چند ماه و خلع و قتل او از دست مصطفی بیرقدار در سلطنت آل عثمان
تزلزلی بیکران و تخللی بی‌پایان نمایان گردیده تمام صوبه داران که بترکی زبان پاشا گویند
و ملوک و ائمه توابع سلطان لوای بغی و طغیان برافراشته قدم از دائره اطاعت و
و انقیاد بیرون گذاشته هر یکی در فکر استقلال خود و استیصال دیگری افتاده
ز بند نسبت بلاد و در دست همه غافل و از نظم و نسق ملک و ضبط حار و همه عاطل
و در هر ناحیه فتنه عجیب و شورشی غریب برپا گردیده ممالک متعلقه حرمین محترمین صانهما
الله من کل عین و شین که حکومتش از دیرباز بشرفای حجاز متعلق بود چندان
حاصلی نداشت بهر موسم حج از پیشگاه سلطان دین پناه لشکری جرار با نقود
بسیار و اجناس بی‌شمار می‌آمد و بحضرات سادات و اهل خدمات و تمام عمله و خدمه
عتبات عالیات که تخمیناً عددشان بده دوازده هزار کس رسد وجهی معین معتاد
علی حسب المراتب میرسانید و برای عامه سکنه حرمین و شیوخ و اعراب باشندگان
مابین هم آنچه مقرر بود میرسید و بدان یاوند در غیر معینه خاص از آن سلطان و دیگر
اعیان علاوه بر آن و لشکر سلطان درین اوان تابع حکم شریف زمان اگر بمصلحتی
و حاجتی حکمی درباره تادیب و تنبیه کدام طایفه باغیه امضا فرماید لشکر را سر بر خط
آن نهادن از واجبات بدین اسباب جمعیت مملکت حجاز فراهم و رعایا و برایا
اعلی و ادنی همه خوش و خرم چونکه در سلطنت روم اضمحلال رو نمود و بهمه این وجوه
اختلال رو نمود بیکدفعه در ملک حرمین محترمین سلسله جمعیت و انتظام برهم و شوکت
و سطوت شریف درهم گردیده مردم واقعه طلب خواهان جاه وقت را خاطر خواه یافته
از هر سو سر بر آورده در فکر ملک گیری افتادند فتن عظیمه و حوادث فخیمه بعرصه بروز
آمدند بدترین فتن و سخت ترین محن فتنه اهل نجد است که ملکیست در میان حجاز و عراق

۳

واقع و شیطان رجیم در دار الندوه بشکل شیخ نجدی متشکل گردیده معاون و
شریک مشرکین در عداوت و فکر قتل حضرت ختم المرسلین ص گشته از ان روز
شیطان را شیخ نجدی میگویند قبایح این سانحه و فضایح این حادثه چه شرح
دهد سکان حرمین محترمین و توابع بلدین طیبین مظالم یزید و حجاج پلید انچه بگوش شنیده
بودند از دست نجدیه بچشم خود معاینه نمودند تفصیل این اجمال انکه عبد الوهاب نام یکی
از اعیان آن دار اللئام در قبایل نجدیه ممتاز و در حدت فکر و قوت بیان بی انباز اکثر آبا و
اجدادش در علم ظاهر و باطن جلیل با نام و مقتدای خاص و عام سلسله طریقت
شان بحضرت شاذلی قدس سره منتهی و تمام آن حدود را محتوی شیخ عبد الوهاب بواسطه
انقلاب و هرج و مرج در مملکت و تخلل سلطنت در فکر تحصیل ریاست امارت افتاد و چونکه این
امر موقوف بعساکر و خزاین است و از ان چیزی بدست نداشت درین باب با اولاد و
احفاد که هر یکی در علم و زیرکی گوی سبقت بر شیخ برده بود و دیگر خواص خویش با
کنگاش نموده رای خباثت انتمای همه ها بر آن قرار یافت که برای اجتماع مردمان و
حصول ریاست برای غیر وارثان فکری بغیر از تزویر و حیله و بیدار دینی در عالم تدبیر
جاری نیست باین طریق اجتماع خلق نموده حرمین محترمین که پر است از خزائن بی شمار
و خالی از لشکر جرار و واقع در قرب و جوار تصرف باید آورد و من بعد تسلط بر تمامی بلاد اسلام
که بسبب منازعت باهم کار همه بر هم است بسهولت دست خواهد داد و فاتحه شد برین
امر خوانده شیخ عبد الوهاب مع اولاد و احفاد خویش سرگرم وعظ و احیای طریقه مرید گرفتن
آبای بود گردیده عامه خلایق آن ملک را در دام اطاعت و انقیاد آورده در سنه ۱۲۱۸
هجری روز جمعه مجمع عام نموده داعیان و اهالی اطراف را انجا ساخته بطور وعظ ارشاد
نمود که در شرع از بادشاه چاره نیست اقامت جمعه و جماعات و اعیاد و صیامات و
نصب قضات و دادرسی مظلومان و تنبیه ظالمان و تنفیذ احکام شرعیه و

۴

احکام شعایر دینیه همه موقوف بر بادشاه است و سلطان روم و شام که محض برای
نام ایچگونه قوتی و حکمی ندارد و گرفتن نامش در خطبه باوصاف سلطنت دروغ محض که
حرام است مطلقا چه جای خطبه که از عبادات است باید که همه حاضرین متفق گردیده
شخصی را رئیس خود سازند و اطاعتش بر ذمه خود ها واجب دانند مگر مرا معذور
دارند که رغبتی بدنیا ندارم او از خواص او که درین کید همداستان بودند آخر همه ها
گفتند که بجز ذات شریف دیگری لایق این کار نیست گفت که عالم مجبور نیست با
مخالفت جماعه مسلمین چگونه کنم مگر بیک شرط که در عقاید و اعمال هم همه مطیع من
باشید و از انچه امر کنم باز نگردید الحاصل از همه بیعت گرفته امیر المومنین لقب یافته
همان روز بجای نام سلطان نامش در خطبه داخل گردید و جمعه دیگر در تمام امصار آن
ملک نام او بجای نام سلطان جاری شد آن روز وطن خود را که درعیه نام داشت
مقر امامت قرار داده تا دم زیست از انجا حرکت نکرده همان روز از اولاد و اقارب
خود را در بلاد متعین کرده بلفظ خلفاء راشدین موسوم ساخته قاضیان و محتسبان
و عاملان بجاهای مناسبه متعین نموده باشاعت عدل و احیاء دین پرداخته چون
این مقدمه که مقدمة الجیش ضلالت توان گفت ممهد گردید در مقصود بالذات که نهب
خزائن حرمین محترمین بود شروع نمود باین طور که از ابتدای روز اجلاس امامت
انتظام ملکی را تفویض بذریات خود ساخته در کمین فرصت باختراع مذهبی که از
مذاهب مشهوره اهل سنت و سائر فرق اسلامیه مباینت کلی و مخالفت قطعی که فرق
کفر و اسلام همیان باشد پرداخته بعضی مسایل متفرقه متشتته از مذهب معتزله
و خوارج و ملاحده ظاهریه و دیگر اهل هوا برچیده و برخی از مسائل را از طبیعت خبث طویت
خود ایجاد ساخته مسائل ملتقطه را مدلل بدلائل و احادیث سندا ورده بدینسان
چنین دعاوی مخترعه را با دله تراشیده فکر خود مدلل نموده کتابی چون نامه اعمال

٥

خود سیاه ساخته محمد نام پسر شش بنظم مقدمه و بسطی و تفصیلی آن رساله مختصره لنظمی
دیگر داده بکتاب التوحید موسوم نموده بر دو باب منقسم کرد باب اول در رد شرک
باب دوم در رد بدعت بالخصوص بتکفیر و تفسیق تمام امت مرحومه و تدلیس اینکه بعض افعال
محرمه را که بعض جهال مرتکب باشند جلوه نمایش داده با افعال مختلف فیها مکروهه بکراهت
تحریمی یا تنزیهی و مستحبه و مسنونه مخلط ساخته و آیات و احادیث که از عادتش اصلا مناسبتی
نداشته باشند برای تلبیس ذکر نموده همه را شرک و بدعت نام نهاده و حکم قطعی بکفر
مرتکبان آنهمه افعال که اکثر متعلق بتعظیم و تکریم انبیا و اولیا و آثار و متبرکات آنها هستند
داده تا نهب و قتل اهل حرمین محترمین معتبر تحجبا و گروه چند نسخ آن کتاب بخلفا راشدین
خویش که مارقین فی الدین توان گفت فرستاده خود بدار البوار قرار نموده مارقین مذکورین
بحرب لسانها باظهار و اعلان با فیها باتباع و تقلید آن کتاب دعوت نمودند و عامه
ناکسان بهوای نفس و اغوای شیطان بدل و جان قبول ساختند و سر بخط آن
نهادند بهنب خیر البلاد و ثواب جهاد چون این مدعا کرسی نشین شد سعود نامسعود اخبث
ذریت آن ناعاقبت محمود در سنه ۱۲۲۱ اواخر ایام سلطنت سلطان سلیم ثالث بنام بها
زیارت کعبه با جمعیت کثیر عزم بیت الله نمود اکثر اهل حرمین که با دراک حال اولین از اتباع
سنت و رد بدعت و اشاعت عدل و احیای دین از آمدنش خورم و منتظر خیر مقدم
و مشتاق ملاقات باهم بگر لیکه در قرب زمان اختراع دین جدید و ران بلاد رسید
و از چشم و گوش آنهمه ماجرا دید و شنید و در مکه معظمه افشای حال آن گروه بد مآل نموده
منهیان خبر بشریف رسانیدند و درخواست نمودند که عسکر ترک از شام و مصر طلب
سازد با جمع قبائل عرب پردازد سر حد حجاز را محکم دارد و آن اشرار را نگذارد که در
حدود مکه معظمه داخل بشوند که کار بغایت دشوار و باز هر گونه تدارک بیکار خواهد شد شریف
در همه مغالطه اولین گفت که معاذ الله من زایرین خانه خدا را مانع آیم و برگوینگان

٦

زجر فرمود اینگونه کلمات مفسدانه بار دگر کسی بر زبان نیارد و درین اثنا مسعود با انبوه نا
معدود وردانه این سو بشوه بازمردمان ذیشان بحضور شریف عرض می نمایند که
از غفلت خدام کرام هتک حرم و نهب مال و سفک دم شد نیست شریف همان جواب
میدهد که متبع سنت را و بدعت مدعی تقوی چه امکان که بار تکاب همچو محرمات و کبایر
پردازد با این شریف و اعیان مکه همین مطارحه ماند که آن گروه شقاوت پژوه تا بقرن المنازل
که میقات اهل نجد است رسیدند از انجا مکه را گذاشته الفغار بطایف رسیده دفعة
تمام شهر را محاصره نموده با عیان و ارکان که در باره مقابله و هزاحمه محل گمان بودند حکم
رسید که خلیفه راشد برای ملاقات از راه دیپی می طلبد طلب کردگان و دیگران هم
با طمینان شادان و فرحان روان گردیده در عسکر خلیفه راشد رسیدند رسیدن همان
و سر بر تن کسی نبود و یورش از هر چهار طرف بر طایف همان از انطرف که تنفسی را فرصت
دم راست کردن و دست نداد تا بمدافعت و ممانعت و شمشیر کشیدن چه رسد از ینطرف
سفاکی را که اول مشق بود بمزاحم بکمال رسانیدند چه زن چه مرد چه صغیر چه کبیر هر که پیش آمد
همه را تیغ بیدریغ آورده بدرجه شهادت رسانیدند گذشت بر سر آن بیچارگان
آنچه عشر آن از دست کفار چنگیزیه بر اهل بغداد نرسید و زاید از آنچه در واقعه حره بر
اهل مدینه رسید از دست لشکر یزید پلید بالجمله بر تمامی اموال و امتعه شان متصرف گردیده
گماشتگان را در انجا گذاشته بر جناح استعجال رو بمکه معظمه نهادند یک منزل باقی ماند
که بعضی از مصیبت زدگان طایف افتان و خیزان به بیت الله رسیده سرگذشت طایف
بعرض شریف رسانیدند آنوقت کار از دست رفته و نیز از گمان جسته در مکه که فوجی
نبود صرف با نصد غلامان شریف و مهلت رسیدن مدد از جای کجا و کتاب التوحید
هم یکروز تا قبل آن در مکه معظمه رسیده علما مکه فتوی بر کفر آن طایفه نوشته
خدام حرم و بازاریان مردم شهر را آماده مقابله نموده غلامان شریف هم با ایشان متفق

تاب کامل الایمان صاحب
العرفان ذوالمفاخر والمناقب
محمد عبد الکریم صاحب
اظهار آن خواهی نخواهی
برای این امر عظیم شد

باشد هدایه عن عبد الله بن مسعود قال کنا اذا صلینا مع النبی صلی الله علیه وسلم قلنا السلام علی الله قبل عباده السلام علی جبریل السلام علی میکائیل فلما انصرف النبی صلی الله علیه وسلم اقبل علینا بوجهه قال لا تقولوا السلام علی الله فان الله هو السلام فاذا جلس احدکم فی الصلوة فلیقل التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین

استدلال موافق سواد اعظم از طرز مخترع اهل اهوا ممتاز و ازان کرده باشند تا وطرق

گردیده از شریف اذن خواستند شریف که باستماع حادثهٔ طائف سراسیمه و خایف و بر غفلت و مغالطهٔ خود نادم و خجل و از منهزم نبودن فوج سخت هراسان و وجل و هنوز در بین شبهه که شاید اهل طایف بادی قتال و باعث جدال شده باشند و در بین ظن مطمئن که در طایف گذشت آنچه گذشت در حرم سل سیف و سفک دم نخواهد نمود و گفت که من حکم قتال با نائرین بیت الحرام نمیدهم در همین حیص و بیص خبر آمد که نجدیان سیف زنان و غارت کنان داخل حد حرم گردیدند آن وقت شریف را حبث آن خبیثان متیقن گردید چاره کار غیر از فرار ندیده افتان و خیزان با خیل غلامان جریده راه جده گرفته و قلعه متحصن گردید آن اشقیا بی آنکه کسی بمقابله و مزاحمت برخیزد از هر چهار طرف مکه معظمه بکمال بیباکی و سفاکی آبروی ایمان خود ریزان داخل شدند سکان بلد زن و مرد خانها را گذاشته برخی بجبال متفرق گردیده و بعضی پناه به مسجد الحرام بردند آن اشقیا تعاقب کنان داخل مسجد الحرام گردیده پاس متعلقان باستار کعبه و خزیدگان بقبه زمزم و حطیم و مقام ابراهیم هم ننموده کردند آنچه کردند از ذکر آن خامه بر خود می لرزد و دل پاره میشود و همان وقت قفل خانهٔ کعبه را شکسته نذور کعبه را که از ماقبل زمان حضرت ختم رسالت مجتمع و رسول مقبول و خلفای راشدین و ائمه مسلمین گاهی متعرض آن نگردیده و دار ازمنه متاخره آن معامله و ایجاد در تزاید مانده آن اشقیا از خانه کعبه بتمام بر آورده گرفتند و اموال تمام خانهای مردم و کارخانجات حرم تصرف خود آورده چیزی نگذاشتند آن وقت حکم فرستادند که اهل مکه از جبال فرود آمده بخانه خود آباد شوند مگر در دست کسیکه سلاح ببینند کار او تمام کنند فاما از شرفای مکه که اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سیادت شان صحیح مسلم و مقبول تمام عالم بود متنفسی را امان نیست هر جا که یابند کار شان تمام نمایند که از وجود شان بجل و غدغه است بانتشار این حکم از اهلبیت نبوی هر کسیکه طاقت فرار داشت بهر سو راه گریز یافته آواره گردید و هر کس که بدست آن اشقیا افتاد شربت شهادت چشید و بقیة السیف

قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض

از سکان بلد امین بخانه های خود که از جمله اثاث البیت جاروب داده بافته رسیدند
ای کافهٔ اهل ایمان وای امت اجابت حضرت ختم مرسلان بدانید وبگریید و عبرت
گیرید جاییکه جانوران شکاری را شکار کردن واز سایه وآب گریزانیدن ودرخت و نبات را بریدن
وکندن وبرگ او ریختن حرام باشد وآدمی بر قصد گناه دران بقعه مواخذ شود واز آیات
عظام آنجاست که اگر درنده مثل گرگ وپلنگ در پی جانوری مید ود وآن جانور داخل
حد حرم میگردد درنده بازگشته میرود واصلا داخل حد حرم نمیگردد وجانوران پرنده چون
در پریدن مقابل خانه کعبه میرسند براست وچپ منحرف میشوند وبالای آن خانه نمی گذرند
الی غیر ذلک این گروه شیاطین واین سفاکان بیدین واین بیباکان شقاوت آگین
بدتر از سباع وبهایم دران بقعه شریفه چه مرتکب کدام کدام اقسام جرایم گردیدند
انا لله وانا الیه راجعون بعد فراغ از مهم مکه معظمه بقصد غارت مدینه منوره با فوجی قلیل
ایلغار نموده ودر اثنای راه هر کسی را که یافتند شربت شهادت چشانیده بر مدینه منوره
تاخت آورده همدا هتی ومزاحمتی با نچه در مکه معظمه نموده بودند رو های خود را سیاه ساختند
علاوه قتل ونهب مساجد مقدسه ومقابر متبرکه وآثار صحابه واهلبیت همه را منهدم ساختند با زمین
برابر ساختند چه در مکه چه در مدینه چه در راه الغرض کل مساجد آثار نبویه کراین ملاحده منهدم
ساختند بنا کرده صحابه وتابعین واز آن وقت عبادتگاه وزیارتگاه کافه مسلمین بوده اند
ودر کتب فقه وحدیث زیارت آن امکنه مقدسه وتبرک بنماز دران جاها در باب آداب مذکور
واتخاذ بعضی ازان که باذن رسول مقبول صلی الله علیه وسلم بطرق صحیحه ثابت مثل سجد ابن مالک
که در صحیح مسلم موجود وامثال ذلک بالآخر قصد هدم روضهٔ مقدسه نبویه علی صاحبها الصلاة
والسلام که صنم اکبر نام نهاده بودند نمودند وجماعتی ازان اشقیا بالات هدم باین نیت خبیثه
بآن مقام رسیده دروازه را کشادند بمجرد کشادن دروازه اژدها ئی بران فراغنه گویا
که عصای موسی بود دم زد همه از نفخ گرمش سوخته سیاه گردیده راه دار البوار گرفتند

در خطاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مشارک و آنچه مرویست از ابن مسعود
که گفت بودیم در حیات آنحضرت صلی الله
علیه وسلم میگفتیم السلام علیک ایها النبی
پس چون وفات نمود آنحضرت گفتیم
السلام علی النبی پس مجرد ...

... قلنا سلام ... و قول ابن مسعود ... علی النبی ... صحیح بخاری ...

لاشه های ناپاک آن خبیثان را همین که از حرم بیرون بردند آنقدر بوی بد داون آغاز کرده
که آن اشقیا را هم تحمل نبود نوبت غسل و کفن و دفن هم نرسیده بهزار وقت بیرون شهر برده
انداخته گریخته آمدند و آن معامله بحضر مخالف و موافق پیش آمده چنانچه فقیر هم در سنه ۱۲۵۶ و سنه ۱۲
از ثقات حاضرین آن واقعه بگوش خود شنیده الحاصل بعد تکمیل و تتمیم مراتب جبر و ستم
معتمدی را با فوج اظلم در آنجا گذاشته بعد تمام احوال و اثقال بمکه معظمه معاودت نموده ملحق به
لشکر عظیم گردیده بر بلاد ملحقه حجاز و نجد دست تعدی دراز کردن آغاز نمود و بر بعضی بلاد عراق
هم که از فوج خالی بود دست برد نمود و از انجمله کربلای معلی هم آنچه بمدینه منوره نموده بود عمل
آورد و عجب و نخوة او هر روز در ترقی فا با بر جده قصد کردن نتوانست که مردم قطاع الطریق
مجتمع گردیده بحیله و خدع تا این حد رسیده بودند و از قواعد حرب آگهی نداشتند از ضرب
توپ بنهایت خائف و هراسان و شمشیرزنی کامل و چیزی مشق بندوق هم داشتند اما
نه با قواعد آن و شریف هم قوت بیرون آمدن نداشت در همین حال زمانی مدت کشید که
که غیرت الهی بجوش آمده وقت تدارک آن ناپاکان بی باک در رسید تفصیلش اینکه سلطان
محمود خان غازی مروج اصحاب مقامات عالیه و حالات متعالیه پنجم جمادی الاخره
سنه ۱۲۲۳ بتخت نشین گردیده بتائید ذو الجلال و الاکرام پراگندگیهای سلطنت را مجتمع
و صوبه داران باغی را بحکمت عملی متبع ساخته بدریافت حال این کوچک ابدال و دجال
امضای حکم جهاد بر کفره و اهل عناد نموده محمد علی پاشا والی مصر را فرمان داد که تدارک فساد
آن طائفه بنهاد واقعی دهد و متنفسی زنده نگذارد و محمد علی پاشا ابراهیم پاشا را که در فنون
حرب یکتای زمان و شجاعت و تدبیر توامان حاکم نمود آن شهسوار یکتاز میدان کارزار نادی و
هنگ و رای ملک گیری و کشورکشای سرعت از باد گرفته بجناح استعجال برکشتی ها
عازم بندر جده گردیده لشکر جرار بر مراکب کبیره متعاقب از اعجب عجائب و اغرب غرائب واقعه
است واجب البیان و آن اینکه بعد تسلط آن جهال درین بلاد و اطمینان ملاعین از ان بلاد

۱۰

فتوای علمای مکه که یک روز قبل از نزول بلای این سپه بر ونان مرتب گردیده بود و در نهب خانه
شریف بدست شان افتاده بعد تسلط تام و تغلب تمام باقیماندگان را از ارباب خواتیم
بدار و گیر آورده و در حرم حاضر ساخته تعرض شروع نمودند چون مهر حضرت عمر عبد الرسول
هم بران فتوی ثبت بود و حضرت ممدوح متبوع و مقتدای کل مسند وقت در علم و فضل و زهد
تقوی و کمال ظاهری و باطنی بر کافه اقران و اماثل فاضل همه احاله بر آنحضرت کردند بهالوقت
حاضر آورده شد سعود خارجی بطریق تمسخر گفت السلام علیک یا شیخ المکه حضرت شیخ
فرمود علیک السلام یا شیخ النجد بشنیدن این کلمه برهم شده گفت مراد شنام وادی فرمود
که بهم تعلیم تست مرا نسبت کردی به بلد من ترا نسبت کردم به بلد تو برآیه کریمه اذا حییتم بتحیة فحیوا
باحسن منها او ردوها عمل کردم گفت که تو مهر براین فتوی کرده گفت که برضا و رغبت
خود بلی الکه جبرکه وا کراهی بیان باشد حق فهمیده و دانسته مهر کرده ام گفت بچه سبب حکم کفر ما
کرده فرمود که کتاب التوحید خود بیار تا مفصلا نشان و هم کتاب حاضر بود و بدست شیخ داد
حضرت شیخ همین که او را کشاد و در اول صفحه مرقوم بود که یاد کردن اموات نبی باشد یا ولی
بنداء یعنی وقت زیارت قبور شرک است حضرت شیخ فرمود که بخوان همین عبارت را و دریاب که این
عجب شرکیست که در هر نماز داخل السلام علیک ایها النبی اگر ترا کافر نگویند و عقیده ترا
مسلم دارند پس تشفی تا صحابه از کفر نجات نمی یابند نعوذ بالله من هذه العقیدة الفاسدة و بدلایل
قاطعه و براهین ساطعه بطلان مخترعات قرن شیطان ثابت نموده ملزم و مجوج ساخت بالآخر
با صفهای این زاد جر خیلی در غضب آمده گفت ای شیخ خرف گردیده اینچنین بی محابا با ما کلام
میکنی حال آنکه حال سطوت و جبروت ما میدانی اینک وقت سزای اعمال تو در رسید حضرت
شیخ در زمان نعره بزد یا احکم الحاکمین این کلام تمام نشده بود که در مردم گفتگو افتاد که فوج
ابراهیم پاشا از بندر ینبوع در گذشته متوجه بندر جده گردیده بر هر زبان همین خبر جاری و در او
اصل نامعلوم و در اعلان این خبر کسی را هیچگونه مضایقه و ملاحظه نیست حتی که امیر المارقین

١١

السلام علیک ایها النبی خاطر کن
ذات کریم آنحضرت را در دل خویش
بدر سبب که خواهد رسید سلام تو آنحضرت
را و جواب خواهد ا د ترا آنچه بهتر است
و از ان دهم ملا علی قاری
در کتاب مذکور نوشته که از خصائص
و فضائل اوست جواز خطاب با و در
صلوة و خطاب بغیر آنحضرت مبطل صلوة

هم همانم از گوش خود شنیده مضطربانه بلشکر رسیده در فکر خود افتاده ذات حضرت شیخ که
حجة الله علی الارض بود از ظلم آن سفاک ناپاک محفوظ ماند جده واقعه معلوم شد که همانوقت لشکر
ابراهیم پاشا از ینبوع که بفاصله هشت روزه راه است گذشته بوده هم آن روز کل طائفه خبیثه
از مکه معظمه روان گردیده بجده رسیده برکناره دریا خیمه زده ابراهیم هم همانروز قبل ورود این شه
و جوش با مصاحبان خاص از اتراک داخل قلعه گردیده آن کشتی را همانوقت باز پس فرستاده
که با میر مراکب لشکر حکم رساند تا نصف شب در بندر یکه از جده بفاصله شش کروه است
لنگر ساخته تمام فوج را بر زمین رسانیده مراکب با توپهای خاصه اتبهار از بندر جده رسانیده
قبل از طلوع صبح صادق از توپهای مراکب گوله باری بر لشکر خبیث بکند تا باید و فوج اسم
بر زمین رسیده آرام نکند با یلغاری بر قلب لشکر مخالف رسیده توپ برادبار شان بزند
و چی عجیب و غریبی حرکت نموده بر میسره رسیده استاده باید هرگاه که روی فرار بدان شوند
آنوقت شلک کنند الغرض آخر شب چند ضرب توپ از برج قلعه بزیر آورده با همان مصاحبان
ترک بیرون قلعه قدم نهاده تا آنکه توپها را راست کرده مراکب از بندر ضرب و شلک شروع
کردند از ین طرف ابراهیم آتشباری نموده خیل و حوش از ین صدمه که گاهی ندیده بودند و مخالف
از آب آتش میبارد و تدبیر یک بخیال نمی آید که چه کنند و از طرف جده هم عذاب النار
پی در پی میرسد اراده فرار پیشت نموده تا آنکه خیمه و بنگاه گذاشته ابراهیم پاشا بخیم شان
رسیده بر تمام اموال منهوبه متصرف گردیده آن مکان از پشت خود گرفته قلب لشکر رخ مخالف
را از ضرب طپانچه و گوله به پشت بدل کرده و ازین سو ابراهیم پاشا همان معامله می کند بر
میمنه که دریای شور و خبر از میسره ندیده رو بدان سو کردند فوج میسره همان جنس سوزی شروع
نموده از هر سه جانب حرکت آغاز گردیده و آن فراعنه چون غلبه بنیش بر لب آب رسیده
بعضی با آتش بعضی باب شور واصل جهنم گردیدند تا طلوع آفتاب مطلع مصاف صاف
بود و الحمد لله سعود با کسان معدود راه گریز یافته راهی نجد گردید احمد کلاعی همانوقت فقره

١٢

هر بب السعود الخارجی که متضمن تاریخ است بعرض پاشا رسانیده بانعام مناسب سرفرازی یافت
پس از آن ابراهیم بنفس نفیس متوجه مکه معظمه گردیده و امیری را با طائفه تعیین نمود و عسکری را روانه
مدینه منوره ساخته تا بتاریخ رسیدن اتراک در هیچ مقام نامی و نشانی از آن لیام نبود و همه ها
مضطرب بانه بمستقر خود شتافتند و اجتماع عظیم نمودند ابراهیم پاشا بعد ادای عمره بنجد
رسیده قلعه قفیسی را از آن اشرار در تمام دیار نجد نگذاشت و تمام اسباب و سامان منهوبه را از آنجا
بمکه معظمه و مدینه منوره هر چیز را از جائیکه بود رسانید و از اموال تجار و رعایا هرکه مدعی شد و
باثبات رسانید حواله اش نمود و جنس و نقد مملوکه نجدیان که در هنا و بدست آمده همه را بسکان
حرمین قسمت کرد گویا تلافی مافات گردید و برای ترمیم مساجد مقدسه و آثار متبرکه که آن اشقیا
منهدم کرده بودند حکم تعمیر نفاذ یافته که بفضله تعالی آن اکثر درست گردیده و نزد قرب
بجان ایام صحرانیان زیدیه که مذهبی است از شیعه در رواج بناء دین رسیدن کتاب التوحید
بمقتضای کل جدید لذیذ مذهب نجدیه اختیار نموده بسبب ضعف حکومت امام صنعا
بادشاه یمن که از هر تغلب و عصیان وزراء و امراء کار آن سلطنت از چندی برهم و پریشان
مثل اواخر سلطنت تیموریه در هندوستان بوده است امیر المومنین برداشته بر مخا و حدیده
که از کبار بلاد بنادر یمن اند جهاد نموده بقتل و نهب مسلمانان پرداخته قدم فراختر نهادند که از
امام صنعا استغاثه ببارگاه سلطان رسید و از آنجا بنام ابراهیم که در آن زمان مقیم حجاز
بود حکم نافذ گردید ابراهیم پاشا بفرستادن جمعی از اتراک تدارک آن گروه ناپاک نموده بمصر
رفت و نجدیه زیدیه بصحراها متفرق گردیدند بعد مدتی سلطان محمود خان غازی بجوار رحمت
الهی پیوست و خلف صدق او عبد المجید خان غازی خلد الله ملکه زیب آرای تخت سلطنت
گردیده تمامی صوبه داران را زیر حساب آورده حکم بادشاهانه جاری نمود و بعد ماجرا آنها همه یار
همه مطیع و فرمانبردار گردیدند نزد محمد علی پاشا هم غیر از مصر آنهم بشرائط معینه وقت
شوکت سلطنت چیزی نگذاشت و حکومت حجاز و یمن و نجد و شام و غیره همه انتزاع

۱۳

نموده دیگر با شایان فرستاده بموجب این حکم فوج محمد علی روانهٔ مصر گردیده و فوج سلطانی
به بنا و یمن رسیده بود که سادات زیدی مذهب ساکن نواح مخا و حدیده خود را امیر المومنین
لقب نهاده همان وتیره تجدیه شعار ساخته بر مخا و حدیده تاخت آورده اموال تجار را غارت
نموده حاکم شدند تا اینکه فقیر در آنجا رسیده حکومت همین حضرات بود مردم صحرائی از
امور نظم و نسق محض ناواقف فقیر را امیر المومنین مخا برای علاج هم یاد نموده بود قرحه شانه داشت که
صحت یافت حالا شنیده میشود که برسیدن فوج ترک بصحرای خود رفتند و همچنان صحرائیان
بیاضیه که فرقه ایست از خوارج در اطراف مسقط این مذهب را اختیار نموده شخصی را امیر المومنین
نام نهاده سرگرم نهب و قتل گردیده چند مراکب تجار و حجاج را غارت نمودند و آشوب در راه
دریا برپا ساختند آخر امام مسقط سعید نام که خیلی هوشیار و برخلاف آبای خود تعصبی ندارد و
روادار اذیت نفسی از رعایا و مسافرین کدام ملت و مذهب نیست به تنبیه قرار واقعی پرداخت که اثر
و نشانی ازان طایفه باقی نگذاشت الحاصل تجدیه بحکم جلیس پیدا کرده که بهر مذهب راه نمود امروز در
تمام ربع عرب از حجاز و شام و یمن و بحیره بجز چند صحرائیان زیدیه باطراف سواحل یمن نشانی ازان
مذهب و اهل مذهب نیست و در حرمین شریفین و سایر بلاد معظمه اسلامیه متعلقه ممالک روم چو
شام و مصر و غیره فی تقیه گذرشان محال است آغاز و انجام تجدیه بعرب که از تاریخ محمد بن نصر الله
اتفاق التقاط افتاده اما کیفیت شیوع آن در هندوستان پس بدین عنوان است که شاه
عبد العزیز صاحب در آخر عمر کل مملوکات خود منقوله و غیر منقوله که بر قسم بکثرت بوده است بحرم
و اولاد دختر خویش هبه نموده قابض و متصرف گردانیدند مولوی محمد اسمعیل برادرزاده شاه
صاحب سراسیمه گردیده باتفاق مولوی عبد الحی داماد شاه صاحب که هم دران ایام از نوکری
محرری عدالت انگریزی ضلع میرٹھ موقوف گردیده بدهلی رسیده بودند سید احمد نام همراه شاه صاحب
را به پیری و مرشدی خود برداشته سیر و سیاحت شروع نمودند و در اظهار کمالات پیر و مرشد
ساخته خویش اغراق و مبالغه را بکمال رسانیدند و درین خصوص کتابی تالیف ساختند که

صلی الله وملائکته علی محمد و آله
علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
السلام علینا و علی عباد الله الصالحین

۱۴

صراط المستقیم نام ملخصش اینکه از بسکه نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابهت جناب
رسالت مآب ﷺ وربد و فطرت مخلوق شده بناءً علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه
و راه دانشمندان کلام و تحریر و تقریر مصفّی مانده بود و حضرت ایشان از بدو فطرت بر
کمالات طریق نبوت اجمالاً مجبول بوده اند که از بین بیعت شاه عبد العزیز صاحب کمالات
طریق نبوت که مجملاً در بدو فطرت مندرج بوده بتفصیل و تشریح انجامید و مقامات طریق
ولایت بر احسن وجوه جلوه گر گردید جناب رسالت مآب ﷺ خرما بدست مبارک خود خورانیدند
بعد بیداری اثر آن رویای حقه در نفس خود یافتند و همین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت شده
بعد از آن روزی جناب ولایت مآب علی مرتضی رض و فاطمه زهرا را بخواب دیدند جناب علی مرتضی
بدست مبارک خود غسل دادند و فاطمه زهرا لباس لبس فاخره بدست خود پوشانیدند بسبب
همین وقایع کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گر گردیده اقبال لم یزلی و عنایت رحمانی
و تربیت یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد تا آنکه روزی حق تعالی دست
راست ایشان بدست قدرت خاص خود گرفته چیزی از انوار قدسیه که بس رفیع و بدیع
بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود که ترا اینچنین داده ام و چیزهای دیگر خواهم داد تا آنکه
شخصی استدعای بیعت کرد حضرت ایشان بجناب حضرت حق متوجه شده استفسار و
استیذان نمودند که درین معامله چه منظور است از آن طرف حکم شد که هر که بر دست تو بیعت
خواهد گرچه لکها باشد هر یک را کفایت خواهیم کرد الغرض امثال این وقایع صدها پیش
آمد تا آنکه کمالات طریق نبوت بذروه علیای خود رسیده و الهام و کشف بعلوم حکمت انجامید
اینست طریق استفاده کمالات راه نبوت اما استفاده کمالات راه ولایت پس قبل از تحصیل
مبادی از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بطور علم لدنی حاصل شد نسبت
قادریه و نسبت نقشبندیه باینطور که روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین و جناب خواجه
بهاء الدین نقشبند متوجه حال حضرت ایشان گردیده تا قریب یکماه فی الجمله تنازع درمابین روحین

15

مقدسین مانده که هر واحد از این هر دو امام تقاضای جذب حضرت ایشان تمامه بجانب خود میفرمودند
بعد انقراض زمان تنازع وقوع مصالحت بر شرکت روزی هر دو روح مقدس بر حضرت ایشان جلوه‌گر شدند
تا قریب یکپاس هر دو امام بر نفس نفیس ایشان توجه قوی و تاثیر رزین آن سفر مودند تا آنکه در همان یکپاس نسبت
هر دو طریقه نقشبندیه ایشان گردید و نسبت چشتیه بدینطور که روزی حضرت ایشان بر مرقد منور حضرت خواجگان خواجه
قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سره مراقب نشستند و درین اثنا بروح پرفتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آنجناب
توجهی بس قوی فرمودند که آن سبب ابتدا حصول نسبت چشتیه متحقق شد بعده ... توسط احدی اهتمام
نسبت چشتیه ارزانی داشت الغرض مثالی بحاله خلاصه کتاب صراط المستقیم آنکه ثمره طریقت و شریعت اساس حقیقت و معرفت
تحصیل حب خدا است و آن دو قسم است حب نفسانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که
مشهور بحب عقلی است ثانی را که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای آن به نبوت است براه
نبوت مسمی کرده شد و اول را که ابتدای آن از حب عشقی و انتهای آن بمعرفت که خلاصه ولایت
است براه ولایت مسمی کرده آمد **باب اول** در بیان وجوه تمایز طریقین یعنی طریق نبوت
و طریق ولایت **فصل اول** در بیان وجوه تمایز طریق ولایت **افاده اول** از هدایت ثالثه فصل
از جمله آثار حب عشقی است که این حب بالذات اقتضای انخراق حجاب بشریت و وصول روح
الهی باصل خود میکند پس در مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع خواه قانون ادب و نه در
ابتغای رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه غیر آن و نه التزام متابعت کسی خواه متابعت خود
محبوب باشد خواه غیر آن بالجمله مقصود ازین کلام اثبات حب عشقی تلبیت حاشا و کلا بلکه اشارتیست
بفرق میان حب عشقی و حب عقلی است **افاده دوم** از جمله آثار آن تفرد است یعنی قطع علایق
ماسوای محبوب و تنگی حوصله از نظم و ترتیب امور متفرقه مثل سیاست مدنی و منزلی
و امامت جماعات و اقامت اعیاد و جمعات و ایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات و امثال
آن و لهذا از تزوج نهایت نفرت میگیرد **افاده سوم** از جمله آن شدت تعلق قلب است
بمرشد خود استقلالا نه بآن ملاحظه که این شخص ناودان فیض خدا واسطه هدایت است بلکه بحیثیتی

متعلق عشق همان میگردد چنانچه بعضی از اکابر این طریق فرموده اند که اگر حق جل و علا در غیر کسوت مرشد متجلی شود ابا میشود

مرا با والتفات در کار نیست افاده همال پس مسئله اذان عدم اعتنا است چه علوم و اطلاعات ظاهره

افاده اول از هدایت مرابعه از ثمرات حب عشقی شاهد جمال حضرت ذو الجلال دمت عینه

و خلعت مکالمه و مسامره بدست می آید افاده دوم بازچون تا مدتی دست این ممدوح ابتهاج

مشاهده را گرفته ببالا می کشد مقام فنا و بقا بظهور می آید و رمز من انا الحق و لیس فی جبتی سوی الله ازان سر

میزند الیضا و از لوازم این مقام هم از وحدت وجود دم زدن الیضا فیه چون صاحب تجلی جمال خود مرید

آن شخص را در کنف خود گرفته و زیر سایه کنانت خود آورده جارحه تبشیر و تکوین و تشریع خود می سازد

الیضا فیه صدیق من وجه تلمذ انبیا می باشد و من وجه تحقق و تفسیر ایم اگر ذکی و اعقل است پس نور جبلی او

بوسیله کلیات حقه منقدره در حظیرة القدس که بجای تربیت نوع انسانی عموماً تعیین گردیده او را

رهنمونی میفرماید و آن کلیات در ذهن او علی مر الدهور والاعصار محفوظ می ماند و استنباط جزئیات

ازان کلیات میکند پس علوم کلیه شرعیه بدو و اسطه می رسد بوساطت نور جبلی و بوساطت انبیا پس

در حکم احکام ملت و کلیات شریعت او را شاگرد انبیا هم می توان گفت و هم استاد انبیا هم و هم طریق اخذ

آنهم شعبه ایست از شعب وحی که آنرا در عرف شرع نفث فی الروع تعبیر میفرمایند و بعض اهل کمال آنرا وحی

باطنی می نامند پس فرق در میان این کرام و انبیای عظام با قامت اشباح و مظان حکم و مبعوثیت

الی الامم است و بس نسبت ایشان با انبیا مثل نسبت اخوان صغار با اخوان کبار است اسامی

کبار با آبای خود است و ایشان احق الناس بخلافت انبیا می باشند گو که تسلط ظاهری نصیب ایشان

نشود و گو که جهلا اهل ملت ریاست ایشان را مسلم ندارند پس بمعنی مراد صاحبیت و امامت و تعیین بینیه

و علم ایشان را که بعینه علم انبیا است لکن بوجی ظاهری متعلق نشده بحکمت نامند و عنایتی و لامی

مخصوص که درباره انبیا مبذول شد و ایشان را بسبب همان عنایت مخصوصه امتیازی و امثال

خود حاصل گردیده و بسبب همین اجتبا و اصطفا رضای حق در رضای ایشان مندرج و اتباع حق و اتباع

ایشان بهم رسید و سخط حق با سخط ایشان تلازمی و تلاصقی پیدا کرد و نمونه از ان عنایت و عظمت و عزت

١٧

نصیب این حکماء ربانیین میشود که آنرا وجاهت گویند و ابدال و اوراجی فطنی مثل حافظان انبیا که مسمی بعصمت است

فائز میکنند و ایضا فیه و حضرت مرتضی را کمنوع تفضیل بر شیخین ثابت است و آن بجهت کثرت اتباع ایشان و وساطت

مقامات ولایت بل سائر خدمات است مثل قطبیت و غوثیت و ابدالیت و غیرها همه از عهد کرامت مهد حضرت

مرتضی تا انقراض دنیا بواسطه ایشان است و در سلطنت سلاطین و امارت امرا همت ایشان را دخلی است

که بر سیاحان عالم ملکوت مخفی نیست ایضا فیه ارباب این مقام ... باذن مطلق و تصرف در عالم مثال ...

میباشند ایضا فیه کار این فریق در زمره ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از جانب ملاء اعلی ملهم شده

در اجرای آن میکوشند معدود و داخل ... احوال این گروه را با احوال ملائکه عظام قیاس باید کرد ایضا فیه برای کشف

ارواح و ملائکه و مقامات آنها و سیر امکنه زمین و آسمان و بهشت و دوزخ و اطلاع بر آنها شغلی ... در وقتیکه باستعانت

آن شغل هر مقامیکه از زمین و آسمان و بهشت و دوزخ خواهد متوجه شده بآن مقام نماید و احوال آنجا دریافت نماید و با اهل آن مقام

ملاقات سازد ایضا فیه برای کشف وقایع آینده اگاه برای طریق متعدد نوشته ایضا فیه ...

... که مراقبه خواهد کرد نصیب ایشان خواهد یافت ... کمال رسانید ...

بود و هر که مراقبه ... هر چند ... ایشان احیا خواهد یافت ایضا فیه ارباب این کمال ... اصطفا ...

... بکمال ... النفاق ... ایشان ... سیدنا ...

... اتحاد ... گردید ... شما کرم ... دیگر ... شان

اقتضای احلال مشکلات و شفاعت و روای حاجات حادث میشود ... کشاید الله تعالی ... حالی ایشان

قبول ... ایشان ... سائر عظام ... مطلع ... ایشان ...

قلبی ایشان متحقق گردیده انتهی اینست نمونه از خروار و اندک از بسیار که سطر ... از

کتاب صراط مستقیم التقاط افتاد و کلمات عجیبه و حکایات غریبه در تصنیف مجاهد سید احمد

که در اثنای تقریر نقل بمحفل تذکیر و در کتاب سوم التحریر بوده اند ... شرح ... بجمله شهرت

... سید ... گردید و خلفا و ... سید ... دعاوی

طولیه و مدعیات ... و افراط و غلو در مناقب ... رسالت و ادعای نبوت ...

برکاملین سابقین و تفضیل جهلا و اولیای باطنین و امثال ذالک الهفوات هر دم را گونه تردد و بی خاطر گذشتن
اغاز نهاده شاه صاحب و همان فقرات بابی جان العسک گفتند در اثنای رد کتاب التوحید نجدیه ملاحظه مولوی اسمعیل
گذشته معتقدان کل جدید پیدا ساخته و طرح واعظ به همان روش انداختند او می تشهیر این مسلک باز آخته کتاب التقویة
تشرف تلقی تقویة الایمان نام نهاده بار دیگر بهندی ترجمه کرده کار بجای رسانید که وعاظ و دعاة و خلفا و امنا ایشان
در بلاد منتشر شده و هیچ کس فساد گردیده ایمان عبارت از اعتقادات دان کتاب فارق در کفر و ایمان و ذریه
اسمعیلیه معتقدان آنکه هرکه آمد بر آن مزید کرد بر کتاب مذکور بنای تخریجات و تفریعات و تکمیلات آغاز نهاده
تکفیر و تفسیق عامه امت مرحومه سب و طعن و تنقیص بر انبیا و اولیا انقدر شیوع یافته که حدی ندارد بدیه و عنا
بر همان ادراک سیاه هندی زبان بدست هر کس افتاد و مجلس وعظ گرم نموده مسئله که پیش آید در حکم
ان محتاج بنقل و سند نگردیده هرکه را کور و رو شیوه رسکان بلاد شده که در علم حدیث و تفسیر خبر دان
نداشت نداشته و کتب این فن هم کجا و کمال خاندان شاه صاحب دین علوم معلوم دین اسباب اثر را
درین خارستان کشیدند و کسانیکه داخل نشدند باین تردد که عقل باور نمی کند که تمام اکابر خلفا عن سلف
کافر باشند و اسلام منحصر درین طریقه مستحدثه که صاحبان آن طریقه هم هندی ازین پیش بها نظر لیق را
سالک و همان مسلک کتاب تقویة الایمان را با صراط المستقیم سنجیدند و بغایت رنجیدند و عاقلان
شنایت خندیدند که … گاه … از مذهب … و مسلمان … دارد
یا آن شور اشوری یا این … کجا آن افراط کجا این تفریط نعوذ بالله من هذا الاباطیل و الاغالیط حلوت
نوبت شیوع دین جدید در دهلی … هزار مردم … از صحبت یافتگان و مریدان شاگردان
شاه عبد العزیز و مولوی رفیع الدین و مولوی عبد القادر با ایشان درآویختند که ما و شما حضور ایشان
بیست تبعیت آن حضرات امور … ثواب دانسته میکردیم و شما هم در آن ابواب همان نهج
فهمی … دیدیم و مردم را تعلیم میکردید درین سفر همه شرک و کفر گردید آنچه گواست و مولوی شیر الدین خان
صاحب مرحوم که در آن زمان اولیه … بر جمیع مسائل آن … مسلم و مقبول …
اول … تضلیل ذریعه و بلا و ذریعه فهمانیدند که فساد فی الدین شده عصای مسلمین … صواب …

19

مفروض الاجتناب است اگر خاشاکی بخاطر باعث خلش و شکی شبهتی مورث لغزش است تا ما و شما و دیگر اذکیا
و صلحا بالاتفاق به کتب دین که درین بلد بکثرت موجود رجوع آورده با حقایق حق پردازیم و بنای شقاق
و نفاق و شذوذ و از جماعت و اتباع سبیل غیر مومنین را از بیخ براندازیم و لوای اعانت و اشاعت
صراط مستقیم که اتباع سواد اعظم است برافرازیم و عوام و خواص را از آنچه حق است آگاه سازیم مولوی
عبد الحی و مولوی اسماعیل بخوف ظهور مفاسد عقاید جدید و بپاره بنا ور ده خان مرحوم بست و نهم
ربیع الثانی سنه ۱۲۴۰ در مسجد جامع باتفاق مولوی مخصوص الله و مولوی موسی صاحبزادگان مولوی رفیع الدین
صاحب مرحوم و دیگر اهل علم بحضور عامه اعیان و اعاظم علی رؤس الاشهاد در مجمع خاص و عام در مسائل متنازع
الزام داده کما ینبغی عاجز و مغلوب ساختند که غلطی شان به یکسان ظاهر و عیان گردیده و نیز مفتی صدر الدین
محمد خان صاحب بر سر اصلاح و نصایح آمده مولوی اسمعیل را به راه آوردند که اقبال تحقیق و رجوع بکتب و ترک
افراط و تفریط و اعراض از مخالفت سواد اعظم و افشای آن بر عام و خاص در مسجد نمودند فاما بعد اقرار قبال
گشتند و فتوی در بعض مسائل نزاعیه بمهر و دستخط مفتی صاحب مزین گردیده و مهدران ترتیب مولوی فضل حق
صاحب بر شناعت که درباره شفاعت از مولوی اسمعیل سرزده بود پرداختند و مولوی اسمعیل حرکت مذبوحی
در جوابش نموده انجام کار از جواب عاجز گردید بالآخر تحقیق الفتوی فی ابطال الطغوی بکمال شرح و بسط جامع
رفع جمله اوهام بمهر و دستخط اعلام مسجل گردیده در اطراف و اکناف شایع و ذایع گشته بدین وجوه شورش
و طغیان این عصیان فرو گردیده عاطل و عاقل دین جدید به خیر بی لگام توسن کلام کشیده بود در
مجالس عامه شده و غلطه را مبدل برفق و رفقه نموده در تقال و قیل باب تقیه یا تاویل می کشادند
گویا که این فتنه از بیخ بر کنده بود فاما چونکه چاره سم همیه این همیه از ایام قدیمه بود درین اوقات آن دسیسه
مستور چنیمه غالب و مشهور گردیده در رنگ دیگر پیدا کرده و وعظ و دعوت مقصود به غزا و اشاعت آن
عزیمت منتهای مدعا بشیوع این اخبار جدید و عزایم پسندیده قلوب کافه انام و عامه اهل اسلام مستمال
والتیام یافته هر کسی را که خدای عز و جل توفیق خیر رفیق فرموده از جان و مال حاضر گردید تا چنیکه سید و
با فغانستان رسیدند و سید احمد را امیر المومنین ملقب ساختند قوم افغان که جان دادن در راه خدا

بطبایع ایشان عزیزتر از جان است از دل و جان مطیع فرمان گردیده دعوی کرامات و ادعای
معجزات بغایات رسیده چنانچه گوئیهای بی نهایات زیاده تر موجب اجتماع مردمان گردیده که فلان سال
فلان ماه فلان روز فلان تاریخ رنجیت سنگه رئیس کفره سکهه از دست خاص امیرالمؤمنین کشته خواهد شد
و نماز عید فلان سال امیرالمؤمنین در مسجد لاهور خواهند خواند و فلان روز فلان ملک متصرف خواهند
و فلان سال اخراج نصاری از سند خواهند شد و امثال ذلک الهذیانات الغیر المتناهیة
بالآخر بعد تلاقی صفین و شروع تقاتل از جانبین سر گردیدن تیغ و شست تفنگ در معرکه جنگ امیرالمؤمنین
با سایر مجاهدین عار فرار من الزحف اختیار نموده از سبب فرار کفره سکهه دیگر بنا و هو بطلان همه یاوه
گوئیها ظاهر و عیان گردیده استحصال از مقابله سکهه گریخته با افغانان اهل پشاور همداستان گردیده
حکم جهاد بر پشاور نموده به سبب قتل مسلمانان بجا تیغی پرداخته بعد فتح سکهه متوجه پشاور گردیده بی
اشتغال قتال و با استعمال سیف و نصال پشاور را گذاشته راه فرار گرفتند افاغنه نجابت مردم دیندار
و جرار و کرار در طاعت و بیعت آمده به مرتبت فرمانبرداری چنانکه بادشاه را بجا آورده و از جان و
مال حاضر گردیدند همینکه اندک قوت و مکنت و دست و پا درست شد درازی شروع گردید و اعمال که تقیه
مرعی بود حالا پرده برداشته با اعلان احکام دین جدید پرداخته تحکمات بیجا و تطاولات بی حساب آغاز
کردند هرچند روسا و عقلا فهمایش نمودند کارگر نشد ناچار آن بیچارگان به تنگ آمده اتفاق نمودند
که ما برای جهاد بر سکهه این کسان را حاکم خود قرار دادیم ایشان مطلق که با کفار باید به ما باید کردن
میخواستند از پیش کفره سکهه آن امری و جنگ گریختند و بر مال و جان مسلمانان دست درازی
و دفع باید کرد لیکن باید که این همه حال ظاهر باید نمود چنانچه علما و روسا رفتند و آنچه گفتنی بود گفتند
فاما چونکه وقت زوال در رسیده بود بگوش نیاوردند افغانان یک دفعه تمام مردم متعینه را جابجا بقتل رسانیدند
فتح خان رئیس پنجتار که وزیر امیرالمؤمنین قرار یافته بود و معذرت نمود که من برای همین می گفتم که
تجاوز از حد اعتدال و تعرض ناموس و جان و مال و اظهار احکام دین جدید مناسب نیست حالا کار از
دست رفته که تمام ملک بر هم آشفته است تدارک آن محال مگر شما را از این مهلکه بجا خلاصی تمام

بیرون میرسانیم بعد انطفای نائره فساد هر چه مقدر است خواهد شد چنانچه امیر المؤمنین و مولوی اسمعیل
ذبیح و چند کسان را از حدود آن ملک باحتیاط دیگر رسانیده بملک خود معاودت نموده
مشغول استمالت افغانان گردیده که در عین حال فرار جماعتی بر امیر المؤمنین تاخت آورده کسی
میگوید که افغانان بودند کسی میگوید سکهان والعلم عند الله و همه آنانکه بودند براه فنا شتافتند
و اکثر کسانیکه گریخته آمدند از ملک سنجار و آن حدود که یقینا از دست مسلمانان مظلوم بر داشته‌اند چه وجود
سکه در آن حدود نبود و حالا اتباع سید احمد را مذاهب متنوعه و مشارب متعدده است بعضی قائل
رجعت که باز آمده به تصدیق موعودات خود خواهد پرداخت و بعضی معتقد که بر فلان کوه حی و قائم است
مگر از خلق مستور به هر که از خواص و عوام میخواهد ظهور میکند و بشارتها میفرستد چنانچه این قسم
مردم را از چشم خود هم دیده ام و نزد اکثرے از سفها آمدنش از یقینیات است و بعضی حمقا
که در آن ملت بعلما مشهور اند میگویند که هر که انکار ظهور و اثبات مرگ سید احمد نماید کافر است
خذلهم الله الغرض موت سید احمد و مولوی اسمعیل این هنگامه فرو نشست و در ارکان
دین جدید اضمحلال بکمال رو داد کتاب تقویة الایمان گویا مستور و پنهان و منظر و نظر همگنان
مکرهات مسائلش در پرده ماند مسائل واربعین جلوه کنان نیست آغاز و انجام وهابیان در
هندوستان همانست یاد که نجدیه عرب بصرف عناد با انبیا و اولیا و دشمنند با فقه و فقها چندان
خصوصی در حرز طبایع شان راسخ نبود که خود را حنبلی مذهب می گفتند و شایف را منحصر
در تقلید یکے از ائمه اربعه می نمودند و هندیه وهابیه با ظاهریه ترکیب یافته طرفه معجونی
مرتب شد انصاری و کنایتی بحدوث و شیوع ظاهریه هم نموده راست اضافت انکه
داود بن علی اصبهانی محدث جلیل الشان مبتلای وسوسه شیطان گردیده قایل بخلق قرآن
و حدوث آن گشته رساله در رد قیاس املا نموده اکابر آن وقت هر چند فهمایش کردند که قیاس را
رد نمیکرد و در رد قیاس صدها قیاس مسلکی انجا بلا است فاما فائده نداد بالآخر نوبت بسرزنش از
هر جانب رسید و حکم رد و اخراج همان و کتاب واو در استحکم گرفت هر جا که معرفت همان حکم رفیق

٢٣

و شهر یک وقت از نیشاپور که محمد بن یحیی ذهلی و اسحاق بن راهویه وغیره اساتذه کرام او بود
رود و اخراج گردید و از آنجا قصد بغداد نموده وقت حضور مجلس امام احمد بن حنبل شد امام همام
با ادراک حال سوء عقیدت او بمحفل خود راه نداد و بعد امام احمد عرض کرده بود و انکار می‌کرد
امام احمد بن حنبل فرمود که محمد بن یحیی ذهلی اصدق است از رجالش من نوشته بگذار بیاید او را
که سبق من آید سعید بن عمرو بردعی گفته که بود ابو زرعه پیش گفت عبدالرحمن بن ابی حاتم
که داود کافر است و راوی داود از ابو حاتم نقل کرده اند قال فی داود ضال مضل لا یلتفت الی و
ساوسه و خطراته باحمل السبب و فوره کالمخنث تا یک عهد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
سلسله فساد داده طول نموده و لیکن به تمام علمای اعلام از پایه اعتبار بیرون افتاده در سنه هجری
ابن حیان را پیرو نموده بعد مدتی ابن حزم ظاهری در اندلس که بقیه حکومت بنی مروان در آن
زمان بود و اعتقاد حنفیه داشت بنا بر وفور عقیدت با ضعیفین و با فیمن ظاهر نموده اعیان دولت
بدین دام صید ساخته خاطر خواه باظهار کفریات پرداخته و قیده در توهین و تذلیل بلکه تفسیق و تکفیر
ائمه دین فرو گذاشت ننموده و کتب عدیده تصنیف کرده هرگاه خبث باطن او ظاهر گردید علما و
صلحای عصر باتفاق امام ابو الولید باجی که از عراق طلبیده بود ابن حزم را بزجر سیاست آورده و کتب
او را به حجج میسر کرده ابن حزم را چنانچه باید و شاید عاجز و ساکت ساخته در میان محفل آن کتب را چاک
کرده با آتش سوختند هر چند ابتذال و ضلال ابن حزم کالشمس بر تمام خلق ظاهر گردیده فاما اعتقاد
فاسده خود را نگذاشت و در سنه ۴۵۶ فوت شد و تزاید علم از کتب او ظاهر است کثیر الاغلاط
و خطیب بی احتیاط در انشاء حدیث قطب الدین حلبی اغلاط او را تتبع نموده و عبد الحق بن عبد
الاشبیلی ... نوشته ... و دیگر اکابر هم اغلاط او را ابن حزم تحریرات نموده اند
... از آن اعراض نموده ... و بی ادبی و گستاخی با ... بیان ... لسان
ابن حزم ... تیغ حجاج شقیقان زبان ... است و ... ننموده ... رساله
تصنیف ... ... [illegible]

روایت نموده ان سفینة مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم اخطأ الجیش بارض او اسر فانطلق هاربا یلتمس الجیش فاذا هو بالاسد فقال یا ابا الحارث انا مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم کان من امری کیت وکیت فاقبل الاسد

در عهد خود اختراع دین جدید نموده هنگامه هم ساخت پس ازان ابن تیمیه [illegible] شرع هم تباه
او برخاسته و کتابهای عجیب تصنیف نمود تا اهل آن عصر مفتون گردیده و حوادث عظیمه
ابن تیمیه در شنیعه اتفاق افتاد و دعوی نمود که سفر برای زیارت رسول الله صلی الله علیه وسلم حرام
است و قصر نماز دران سفر جایز نیست که سفر معصیت است و زبان درازی کرد آن شقی درین
باب که موجب نفرت طباع و تنفر اسماع است و لشوم این کلام مبتلا گردیده
در حضرت الله اسلام جهت و تجسم برای الله تعالی [illegible] ثابت نمود
و رساله درین خصوص نوشته در و ذکر مذهب اهل سنت را داده و انکار جهت را بضلال
نسبت کرده و تکفیر قائلین تنزیه را نموده و اعتراضات سخیفه بران حضرات و مخالفت
ائمه مجتهدین در فتنه شعار و دثار خود ساخته صراط المستقیم نام کتابی تصنیف کرده
که مرقوم بالای شرح نمود و معنی شرار بد الاطوار از جمله فرقه [illegible] پیش آمده در بلاد
اسلامیه طرفه هنگامه برپا نمود خدا تعالی علماء ربانی و فضلای حقانی
را متوجه و مامور برد و ابطال و ازاله اوهام آن بطال فرموده تقی الدین سبکی
که علم و جلالت و تقوی و صلاح او مجمع علیه بود بر وجه بسیط بهفوات آن
شقی پرداخته در طبقات سبکی تمام ماجرا موجود است و شیخ کمال الدین زملکانی
و شیخ داود ابو سلیمان و غیرهم بر آن پرداختند آخر در شنیعه گرفتار گردیده حاضر نموده شد در
مصر بحسب [illegible] مجلس منعقد گردید قضاة و مفتیان علماء عصر جمع گردیده قاضی القضاة زین مالکی
جواب طلب کرد از وی هرگاه جواب شافی نداد و کلمات مضطربانه [illegible] قضاة خارج از بحث بر
زبان آورد قاضی القضاة او را قید نمود و فرمان سلطان باکناف و اطراف باین مضمون
جاری گردید که شقی ابن تیمیه زبان درازی کرده و اکثر مسائل دینیه خلاف اجماع تکلم نموده
عظیم [illegible] ثابت حکم کردیم محبوس نمودن او را [illegible] قضاة اسلام مفتیان اعلام و ائمه دین و فقهای ملک
عقد مجلس شرعی پس ثابت شد درین جمع براو آنچه نسبت کرده شده بود دعوی

۲۴

و منکر بودن معتقد او پس هر که اتباع ابن تیمیه خواهد کرد و سزا خواهد رسید این فرمان بر منابر و مجامع
خوانده شد و ابن تیمیه مقید گردید و در سنه ... از زندان خلاص یافت و اظهار رجوع کرد از آنچه خلاف
اهل حق ایجاد اعتقاد نموده بود و در ... جماعه از اعیان علما اقرار کرد و بعد ... و ... باند ه
جماعه از اعیان نزد نایب سلطنت فریاد بر آورده که ابن تیمیه در حق اولیای کرام مشایخ طریقت گفتگوی
خاطر آزار میکند حتی که در خصوص توسل به نبی الرحمة شفیع الامت سبحان خلاف متفق علیه بر زبان می آرد
پس مجلس ... شده محبوس گردید در وقت عود دولت ناصریه باز توبه نموده رهائی یافته بشام رسید
دیگر با شامیم واقعات عدیده پیش آمده آخر به دمشق در زندان مقید شد و بواسطه منادی حکم عام جاری
گردید که هر کس بر عقیده ابن تیمیه حلال مال و دم ... آنوقت ... فرو نشست از کلمات شنیعه
اوست ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اولیا الامر فالله تعالی امر بطاعة ولی الامر وطاعة
ولی الامر طاعة الله و معصیته معصیة الله فمن سخط امره و حکمه فقد سخط امر الله
وحکمه وعلی و فاطمه ردا امر الله وسخطا حکمه وکرها ما رضی الله لان الله یرضی بطاعة وطاعة
ولی الامر طاعته فمن کره طاعة ولی الامر فقد کره رضوان الله والله یسخط بمعصیته ومعصیة
ولی الامر معصیته فمن اتبع معصیة ولی الامر فقد اتبع ما اسخط الله وکره رضوانه فیلغی
من الخلیفة الکافیة اثبات ... و خبث من ملحه وقلبه ولد ... حکم
واضح باد که اکثر ظاهریه لمه از نسب و خروج بهم رسانیدند بطور نواصب عراق بلکه بطرز نواصب شام که خلیفه
ثالث را منحصر ندارند بلکه برای شأن خون بهان خلیفه مظلوم را ذریعه ریاست خود نموده اند و خلافت را تا حقیقت
تا هنگام وقت منقضی شد وایام خلافت علی مرتضی ایام فتنه ملک عضوض و وقت هلاک امت و زبان شر است
پس از روز تحکیم باز استقامت خلافت گردید و اکثر این زائغین به نسبت حضرت مرتضی کرم الله وجهه سبحان او ... اصحاب
عراق را که آن ملاعنه بآن دلائل تکفیر میکنند در کتب خود بمجلس تنقیص و تعریض به خلافت و اثبات خلافت خلفای ثلاثه
نقل میکنند فاما تصریح باطلاق لفظ کفر نمیکنند و گاهی بگمان البعض کلمات نام هم ذکر میکنند لیکن در هر باب ... و
سجبا های موافق مذاق خویش سند هم بهم مییابند و ثبات و استقامت بهم طریق ندارند گاهی ... گاه ...

٢٥

کتب بجاهای متعدده دعاوی متعارضه متناقضه می آرند شاه ولی الله دهلوی که بر کتب این قوم مشرف
گردیده در تصانیف شان کلمات ظاهر باین وضع یافته گو بجاهای دیگر خلاف آنهم یافته می شود بعضی
ازان بطور انموذج نگارش میرود در انتباه نوشته باید دانست که فقیر هم استقلال ندارد بلکه مراد بعد از
آنکه نظر برا اتباع صاحب شریعت دوخته و مطمح قصد معرفت مقصد شارع ساخته و مجتهدین و محدثین را
رواة دین دانسته و حرف تقلید یکسو گذاشته و تخریج بر قول کسی و مقید بودن بر روش دیگری
موقوف داشته کما کان حال القرون الاولی و حال جماعة من المتأخرین متردد است در
وجوه حال در اکثر احوال ترجیح بعض اقوال ائمه اربعه بر بعض میکند و براجح اخذ می نماید و در باره احوال تکلفات
بارده متاخرین را مناسب بقرون اولی نمی یابد و خشک شدن را بر بعض وجوه مرویه چشم پوشیدن
از بعض آخر رضا نمیدهد الی آخر ما قال برصراحت قرون اولی واقف میشود انتهی و ایضا فیه فقها را مذاهب
مختلف است و مسالک متنوع و اکثر متاخران را در اختیار مذهب فقها و عمل بر آن اختلاف است
اکثر متاخران تقلید یکی از مذاهب مشهوره کنند و در کلیات و جزئیات زمام اختیار از دست
داده مانند صبی محجور علیه باشند و این راه مبارک است کسی را که علم کتاب و سنت بهره نیافته باشد
و در مدارک علما غوص ننموده به یک شرط که همگی همت ایشان اتباع کتاب و سنت باشد پس اگر
اجتهاد متبوع خود را مخالف صریح کتاب و سنت دانند و غالب ظن حاصل شود که این اجتهاد مخالف
کتاب و سنت است دست از تقلید در آن مسئله باز دارند و تقلید در آن مسئله کسی کنند که قول او موافق
کتاب و سنت باشد الی آخر ما قال و ظن غالبی که از احادیث مرویه در کتب مشهوره حاصل میشود
بمکابره انکار کنند و دیده و دانسته را بجهل مرکب نادیده و نادانسته شمارند اگر این شرط فوت شود
در قول تعالی ام اتیناهم کتابا من قبله فهم به مستمسکون بل قالوا انا وجدنا اباءنا
على امة وانا على اثارهم مقتدون قال اولو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه اباءکم ولو
کان اباؤهم لا یعقلون شیئا ولا یهتدون داخل است انتهی و در قرة العینین نوشته اشاعره
در قسم اول [illegible] مناظره و مخاصمه ایشان علی نصب ایشان شده است اما در حدیث متجری [illegible] ندارند

٢٦

مثل ابوبکر باقلانی و امام رازی و قاضی بیضاوی و قاضی عضد و ملا سعد و محدثین که در حدیث و توسیع روایات
قدح او فی یافته اما در علم مناظره و مخاصمه و مراجعه غور نموده مثل اجری و بیهقی و بعد از ین همه مادر دهر
از زیره سهروردی و خوان تناول نموده یم و کاسه سهروردی و فرزین لیسیده یم لیس عجب نیست که در صورت اجتماع
امری ظاهر شود که در سهروردی احد تنها موجود نبود ﴿ از ین افیون که ساقی در می افگند ۞ حریفان را
نه سر ماند و دستار ۞ انتهی و هم در ان کتاب بعد ذکر طعن خوارج بر حضرت علی کرم الله وجهه و نقل
اجوبه آن نوشته است النسبة آنچه بر السنه اشاعره جاری است و فیه ما فیه و این بنده اعتماد
ندارد بر ین مقالات بلکه اعتماد بنده بر احادیث صحیحه است انتهی و ایضا فیه مقرر است که بکثرت اتباع
ثواب بمتبوع می رسد و اتباع شیخین اهل سنت اند که غالب و فاش در بلدان اسلام اند و اولاد و شیعه
مرتضی سه فرقه ضاله زیدیه و امامیه و اسمعیلیه بر آمدند که هیچ تقصیر نکردند در بر هم زدن دین محمدی
اگر حفظ او تعالی شانه شامل حال این ملت نبودی انتهی ایضا فیه اگر در اولاد حضرت مرتضی اخیار اعلام
پیدا شده اند غیر ایشان نیز پیدا شده اند که مصدر اضلال عالم گردیده و منشاء اسمعیلیه و زیدیه و امامیه
گردیده و در تاریخ قریب صد علوی را توان یافت که خروج کرده عالمی را بر باد داده اند آخر همه سر خود
بر باد رفتند و از اولاد شیخین هیچکس پیدا نشد الا ائمه هدی مثل عبدالله بن عمر و عائشه و سالم و قاسم و غیره
ایشان و بعد از ان ائمه طریقت مانند شیخ شهاب الدین سهروردی و اصحاب تصانیف مانند امام
رازی و صاحب مشکوة و غیر ایشان و جماعه بسیار بسبب ایشان مهتدی شدند با عوام الناس
و العلیهم هیچکس از ایشان خروج نکرد و سبب تقاتل بین المسلمین نگشت و ایضا فیه و اصحاب مرتضی مختلف
شده اند در فهم کلام او و بدان اشتباه بردند مثلا جمعی از وی روایت کردند تبریه خود از دم عثمان رضی
و جمعی از کلام وی رضا بقتل فهم کردند قتله الله و انا معه قاله ابن سیرین رواه ابن ابی شیبه
و در هر حادثه مشکله از فقه و غیر آن مثل تحریم متعه و غسل رجلین کلمهای دقیقه از مرتضی شنیده اند و
در تطبیق متحیر ماندند و نتیجه با اختلاف واقع شد و اصحاب حضرت فاروق در اکثر احوال همین یک سیاق
می از کلام او فهمیدند بر وی مختلف نشدند و در آنچه رای او سست متحیر نگشتند فاروق رضی

۲۷

ایما نموده است جائیکه گفته ان الفجور هکذا وغطی راسه الی حاجبیه وان البر هکذا و
کشف راسه والثانیه اما بیان تأثیر اقوال پس بیانش آنست که مسلمین در زمان شیخین متفق بودند بر اخذ
سنت ظاهره که معبر بفقه است و باطن که معبر باحسان است و مواخذه شیخین اصحاب را باین دو طریق
بود و چون نوبت خلافت بمرتضی رسید قلوب ایشان متفرق شدند و نفوس ایشان سر بر آوردند
و در مسئله اثبات خلافت و جواز تحکیم و عذر از استیفاء قصاص ذی النورین هرچند تقریر مطول ایراد شد
مغلق تر گشت و شبهات بیشتر درمیان آمدند لاسیما از صحابه هیچکس از رای خود بر نگشت وایضا فیه
همچنین منصوبه سالی بوقت نجد باوجود آن همه مداخلات و منازعات کشش و کوشش هیچکس سابق از
هیچکس مثل آن ظاهر نشد اگرچه نتیجه ثمرات نگردیده گهایی تسلیم نیارد و در کتاب ازالة الخفا عن خلافة
الخلفا نوشته فاما الاستدلال به علی خلافتهم من حدیث القرون الثلاثة فقد اخرج احمد الی ان قال
وانما بنا این استدلال بر تقریر صحیح است که اکثر احادیث شاهد آنست قرن اول از زمان هجرت آنحضرت
تا زمان وفات و قرن ثانی از ابتدای خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروق و قرن ثالث
قرن حضرت عثمان بعد از آن اختلافها واقع شد و فتنها ظاهر گردید انتهی وایضا فیه و از آنجمله حدیث الی
الخلافة بالمدینة والملک بالشام انتجاد نسخه شد که خلافت راشده به مدینه خواهد بود و در خارج خیر خلفاء
ثلثه در مدینه اقامت نمودند وایضا فیه واما تعیین زمان فتنه پس در حدیث ابن مسعود قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان رحی الاسلام تدور بخمس وثلثین سنة او ست وثلثین او سبع وثلثین فان یهلکوا فسبیل من قد هلک وان
یقم لهم دینهم یقم لهم سبعین عاما مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت زیرا که در سی و پنجم
حضرت عثمان مقتول شدند و امر جهاد بر هم خورد و باز در زمان حضرت معاویه امر جهاد قائم گشت
و از آن تاریخ بعد هفتاد سال دولت بنی امیه متلاشی شد انتهی وایضا فیه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
خبر به احوال مسلمین بعد از فتنه و شرح حال ایشان بعد فتنه بیان فرموده و درین باب احادیث
بوجوه بسیار که آنها فرموده اند تدور رحی الاسلام پس دوران رحی الاسلام عبارتست
از وجود جهاد و غلبه دین حق بر ادیان کلها و ائتلاف نفوس و اجتماع همه بر خلیفه مالک الرقاب است

جامع انواع شرور را که عمده آن انقطاع جهاد است و دو نوع فرقت است در میان سلمین چهارم ظهور کنند و انکم
وقوع قتال در میان مسلمین نزد هم استقلال خروج تبادل انکه منتظم است و استقلال خمر تبادل آنکه نبی است و معارف
درین زمانه پیدا شده ششم ارتفاع امن از مسلمانان است بیست و چهارم آنحضرت صلعم و فتنه را ذکر نمود و اول
مقتل عثمان و ما بعد اوست تا آنکه خلافت معاویه مستقر شد و فتنه ثانیه بعد بیعت معاویه تا استقرار خلافت عبد الملک
است و پنجم آنحضرت صلعم برای رشد و نماء ملت اسلامیه مدت سی و پنج فرموده ‌اند تا آخر عهد حضرت عثمان متحقق شد والله اعلم
هذا ربعین نمود انتهی لحصا ولفظا ایشان بنقل متواتر که در شعر عبارت نقل متواتر آن یافته نمی شود به ثبوت پیوسته
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فتنه را که نزدیک بقتل حضرت عثمان پیدا شده بسطر اشاره ساخته اند و آنرا بتفصیل گویا دیده
ازان در شعر صحیح یافته نشود بیان فرموده و آنرا حد فاصل نهاده اند در میان زمان خیر و زمان شر و گواهی
داده اند که درین وقت خلافة علی منهاج النبوة منقطع شود و ملک عضوض پدید آید و معنی لفظ عضوض دلالت
میکند بر حرب و مقاتلات چنبیدن یکی با دیگری و منازعت یکی با دیگرے در ملک الخ در ملک و لهذا در احادیث
بسیار خلفاے ثلثه را در یک حکم جمع کرده اند تا آنکه غلبه ظن بهم رسید که هر سه بزرگ در مرتبه من المراتب متفق اند و غیر ایشان
در آن مرتبه شریک ایشان نیست و در بعضی احادیث لفظیکه مشعر به انقطاع خلافت باشد ارشاد فرموده و انتهاء
باز وقایع عجیبه واقع شدند که بلسان حال دلالت کرد بر آنکه بعد ازین تاریخ برکات ایام نبوة مختفی شد و اختلاف
حادثه ثانیه صفین است آنحضرت صلعم ازان خبر داده اند اخرج الشیخان عن ابی هریرة لا تقوم الساعة
حتی تقاتل فئتان عظیمتان دعویهما واحدة و این کلام اشاره است بآنکه اهل شام متعصب بوده اند
که میان ما و شما این قرآنست و حضرت مرتضی فرمود که این قرآن صامت است و من قرآن ناطقم و اخرج البخاری
ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلک الفئة الباغیة و آن مخفی شد بحکم آن حضرت صلعم این قصه را مفصل
بیان فرموده که شر باشد تا آنکه سد مفاسد شکسته گردد و مرضی مشایخ نبود و اخبار قال الله تعالی
یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون و اعتصموا بحبل الله
جمیعا و لا تفرقوا و اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم
بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها کذلک یبین الله لکم آیته

۳۰۱

لعلکم تهتدون ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف وینهون عن المنکر واولئک هم المفلحون ولا تکونوا کالذین تفرقوا واختلفوا من بعد ما جاءهم البینات واولئک لهم عذاب عظیم یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها خالدون الآیة فقیر گوید خدای عزوجل درین باب بیان فرمود حقیقت خلافت خاصه وحقیقت فتنه را که بعد ایام خلافت خاصه بظهور آمده ورضا می خود بآن حالت وسخط جناب خود ازین حالت دیگر ارشاد نمود الخ وایضاً فیه قال الله تعالے واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة واعلموا ان الله شدید العقاب مفسرین در معنی این فتنه اختلاف دارند الی ان قال معنی صحیح آنست که این فتنه خلافتست وهی الفتنة التی تموج کموج البحر چون مسلمین جنود مجنده شوند وهر یکے برائے طلب خلافت برخیزد وافنائے نفوس ونهب اموال وغلبه کفار که همیشه در انتهاز فرصت میباشند بظهور رسد واین فتنه شامل شد که هر مسلمانے را رسد انتهی وایضاً فیه وعن علی ما خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم من الدنیا حتی عهد الی ان ابا بکر یلی الامر بعده ثم عمر ثم عثمان ثم الی الله فلا یجتمع علی احد بعضی طرق این حدیث در ریاض نضره وبعضی در غایه موجود است بعضی مردم درین حدیث اشکال دارند که اگر این معنی معلوم حضرت مرتضی باشد توقف وے در بیعت ابی بکر صدیق تا مدتے وتوقف وے در امر عثمان تا تحکیم عبد الرحمن وجهی ندارد واحتمال نسیان حدیث بعید است وانچه پیش این فقیر مقرر شده صحت این معنی است ولیکن العهد نوعے از غموض ودقت بود که در اول مفهوم نشده وبعد وقوع مثل فلق الصبح واضح گشت وسخت بعید است که از حادیث مستفیضه یکی هم با مرتضی نرسیده باشد واز غرایب

مرتضی است حدیث ان تستخلفوا ابابکر تجدوه الخ در آن نیز اشاره میکند بخلافت شیخین انتهی بالجمله لب لباب آن کتاب انقطاع خلافت راشده و خلافت خاصه و خلافت رحمت بشهادت حضرت عثمانؓ و بودن زمان حضرت مرتضی زمان فتنه و زمان شرور و مفاسد و ملک عضوض و وقت هلاک مشتمل بر انواع ذمایم و نمودن نفی خلافت راشده و خلافت خاصه و خلافت رحمت باضاف تعریض بر حضرت مرتضی رضی الله عنه باندک تغیر بیانے از انچه در کتب خوارج مذکور و بر البته شان مشهور گویا موضوع آن کتاب ازالة الخلافه عن خاتم الخلافة و فاتح الولایة است بر حدیثی و آیتی که متضمن فتنه و شر و فساد حال و مال بیاد آمد کشان کشان بر زمان با وجود موجود بودن قراین قویه بر خلاف آن و احتمال آن بر محض ابهام و اجمال بر زمان حضرت مرتضی فرود آورده و بر روایتے از بر کتابے گو قابل اعتبار نباشد و در مقابله صنفیه و تاسید ظاهریه خود جا بر بے اعتبارے آن حکم کرده باشد درین باب بهم را صحیح و مسلم قرار داده مناسب استدلال نموده اند و از روایاتیکه خلافت مرتضی مستفاد یافت از بهم آن جواب داده که خلافت راشده و خلافت خاصه و خلافت رحمت مراد نیست حقیقت خلافت راشده مرکب است از دو جزء که در خلفاے ثلثه بر دو جزء موجود و مجموع متحقق میشود با نتفای یک جزء در مرتضی مفقود بود و با اطلاق خلافت بطریق استعداد و بالقوة است نه بالفعل الحاصل شاه ولی الله صاحب انچه نوشته اند مخالف اهل سنت و جماعت است تحفه اثنا عشریه برای رد آن کفایت میکند که تعارض مسلکین به تناقض رسیده و بست بلکه خود از دیگر تصنیفات شاه ولی الله مقاصد بر آن مطالب هیچ توان برد مذاق شان در تفنن بیان موافق پیشینیان ظاهر این اصل ثبات و استقامت را دخلی نیست در مسئله عصمت غیر انبیا که از عمده خلافیات امامیه و اهل سنت است در تحفه اثنا عشریه و غیره با مدید و مکفرین امامیه که این مسئله را هم از اقوای اسباب تکفیر قرار میدهند شاه ولی الله در کتاب تفهیمات بعد بیان عصمت غیر انبیا نوشته

فائده باید دانست که چون گفته

فلیس قولی بمنا واثباتها النبی النبی ابتدا علامہ فرقا الاجماع المسلمین بل لاینکرها الا اهل المکابرة واهل العزة سبب این تفصیل باعث برین تطویل آنکه اعیان این مسلک بعض کلمات شاه ولی الله را واقفان را در شک مے اندازند و در قع آن خیالات بدون این بیان که مذاق شاه ولی الله بکثرت تفنن راغب وعدم تقید کلام بنهج سخن بوده و شان غالب بودن انگونه کلمات و مؤلفات خلاف مذهب مشهور اهل سنت او مخالف مختار جمهور جماعه نمی‌باید نیست و نه قابل استناد و نه لایق اعتماد در حالت حیات شان که از اثرے از حکومت اسلام وتقیتی از علماے اعلام در دهلی بود ظهور و شیوع چنین کلمات امکان نداشت و اولاد و احفاد شاه ولی الله که این گونه تصنیفات را رایج و شایع نساختند و در پرده کتمان بود گویا پرده بر بے پردگیهاے والد ماجد خود انداختند مولوی محمد اسمعیل در زمانه فراغ از حکومت اسلام و خالی از علماء اعلام یافته حرارت جبلی اخیلی باین آوازه ساخته آن اخگر افسرده و زیر خاکستر کلمات نیمچی مشتعل نموده و تخم پوشیده در خاک را آب داده چون نبات الارض من کریم البذر ایمه کرا و متبعان بیچاره او هدف سهام الام و دام عوام کالانعام بے لگام در تنویر العینین نام رساله نوشته ولیت شعری کیف یجوز التزام تقلید شخص مع تمکن الرجوع الی الروایات المنقولة عن النبی صلی الله علیه وسلم الصریحة الدالة علی خلاف قول الامام المقلد فان لم یترک قول امامه ففیه شائبة من الشرک بعد وفات مولوی اسمعیل اتباع او اتفاق افتاده بشعب متعدده منشعب گردیدند حتی که بعضها بعضا اسمعیلیه را جنبش آن است همه انواع ارفرقه و اشهرها و اعلیها علیٰ صدقٰ قال الکلام مع طاعته و با هب ابال کما کان حالة حال الافراد این نوع در غایت ندرت اند فرقه دوم ظاهر غالب بود با بعد مشرقها از کلکته تا بنارس و بلاها گویا ولایت همین فرقه است فرقه سیوم مقصور بود با بیشترا از ظاهر بود امروز در شاه جهان آباد از فرق اسمعیله غالب همین فرقه را است گرفتار این شان تقیه پیدا است بعضا از اصل بودن مولوی اسمعیل منکر تقلید مینکرد این کلام با شیء سست از کمال وقاحت و بمراحل از صدق و صواب بعید

۳۲

چنین ان زمانه نکه نشسته صدها کس گواه و هزاران هزار کس آگاه موجود انکار به تواترات بیش از
خبر بعید است نیست و بعضی قایل برجوع مولوی اسماعیل از ان مذهب چنانچه درهمین ایام یک
رساله بنام تنبیه الضالین وهدایت الصالحین مطبوعه مطبع سید الاخبار دهلی مولفه یکی ازین طایفه
که سید احمد را بلفظ حضرت امیر المومنین یاد میکند غایت تکبیر ونهایت نفرین بر منکران تقلید
دران نموده و مناقب ابوحنیفه وحنفیه ومحامد تقلید ابی حنیفه بجمال نوشته ومهرهای ودستخطهای علمای
عرب وهند وهم خلفای امیر المومنین نقل نموده ودران می نویسد مولوی کریم الله دهلوی نے کہا
کہ یہ لوگ اسماعیلی ہین مولوی اسماعیل کے تقلید کرتے ہین وہ بھی ایسے تھے مگر سچ یون ہے کہ
انکا یہ گمان فاسد اور محض ظلم وکذب ہے وہ ہرگز ایسے نہ تھے بلکہ انہون نے نواح پشاور مین بعد
مباحثہ علما حنفیہ کے رفع یدین چھوڑ دیا تھا وهم دران نوشته اور ایک رسالہ تنویر العینین نام جو
بعضی آدمیون نے انکی شہادت کی بعد انکار کر کر مشہور کیا اگر وہ انکا ہوتا تو بھی بسبب اسکے کہ انہون
نے رفع یدین آخر عمر مین ترک کیا اس باب مین معتبر نہ ہا موافق مذہب اہل حدیث کے کہ پیغمبر نے
فرمایا العبرة بالخواتیم واضح باد که این مقال پر است از انواع اختلال و تقریب کلام همه ناتمام قوله وه ہرگز
ایسے نہ تھے خبر واحد در مقابله تواتر اعتبار ندارد وکسانیکه بگوش خود ها از زبان شان شنیده اند
وگفتگوها نموده اند چگونه باور سازند بازمی گوید بلکہ انہون نے نواح پشاور مین بعد مباحثہ حنفیہ کے
رفع یدین چھوڑ دیا تھا اولا که با قول اول مناسبتی ندارد وچه از ان ظاهر که قبل از مباحثه وه ایسے
تھے ورنہ مباحثہ با علما حنفیه چرا رو میداد واگر رفع یدین نمیکردند ترک کردن چه معنی وارد وثانیا
نمیگوید که بعد مباحثه مقر تقلید ومقلد کدام امام گردیدند واز مذهب سابق رجوع کردند واز ان تبری
نمودند وتائب شدند بلکه همین میگوید که رفع یدین ترک کردند وظاهر است که ترک کردن فعلی چیزی دیگر
ورجوع از مذهب چیزی دیگر ترک کردن را اسباب متعدد اند غیر از رجوع از ان مذهب خصوصا
در مسلک اصحاب تقیه وذوی الوجوه وخود شاه ولی الله درهمین خصوص رفع یدین در حجة بالغه
نوشته اند والذی یرفع احب الی ممن لا یرفع لان احادیث الرفع اکثر واثبت غیر انه لاینبغی للانسان

ما دخلها الا وانا مسلم ... در دهلی
... روایات کلام صاحب ...
... محمد بن اسحاق ...
... اصحاب ... حسن ...
نیز حدیث ... از طرف ثقات
... روایت ... صحیح
... از انکار روایت
... حضرت ابن عمر ...
ثابت شد ... رضی الله تعالی عنها ...
... اسماع ... روایت

کرد ومهمی وغیره ... که فرموده
آنحضرت صلی الله ...
یصلون ...
صلی الله علیه وسلم ... ان رسول الله
... فقال ...

قال
... فقالوا ...
للمدینة ...
صلی الله علیه وسلم ...
عباس ... النبی
علیه وسلم ...
... صلی الله
فاذا اقرب ...
... بن مسعود ...

الا كالغريق المتغوث ينتظر دعوة تلحقه من اب او ام او صديق فاذا لحقته كان احب اليه من الدنيا وما فيها وان الله ليدخل على اهل القبور من دعاء اهل الارض امثال الجبال وان هدية الاحياء الى الاموات الاستغفار لهم اه

ان بیشیر علی الفتنہ فتنۃ عوام بلدہ وہو قولہ علیہ السلام لولا حدثان قومک لنقضت الکعبۃ قولہ ایسے
لوگون کو جو باقی تو گور پرستون سے زیادہ بد جانتے اور جیسا گور پرستون کو مردود کیا انکو بھی مردود
کر چھوڑتے ای عزیز این ہمہ آوردہ او داین خار پروردہ اوست اگر مندانی واعجبا واگر دانستہ میگوئی
وا اسفا قبل از ظہور فتنۂ اسمعیلیہ گوش عامہ اہل ہند باین صدا آشنا نبود واین ہمہ غوغا ہمان کار پروانہ
شما بر پا نمود قولہ تنویر العینین اگر میدانی صاف چرا نمیگوئی کہ از آن اوہست یا نہ اگر نمیدانی چرا اول
تحقیق نکردی وخود حیران وعمیان چہ اقتصد ہدایت دیگران نمودی بشنو کہ تنویر العینین قبل از
سفر پشاور بزبان ورا مجوز مشہور کردہ گفتگوہا دران افتادہ تشکیک را دران راہ نیست وہم حرف
از ترک کردن رفع یدین در آخر عمر از نجاست تصنیف تنویر العینین طہارت حاصل نمیگردد
تا آنکہ توبہ از مضامین مندرجہ اش واشاعۃ توبہ برکسانیکہ بواسطہ اش بہاویۂ ضلالت افتادہ
باشند ثابت نگردد وقوالعبرۃ بالخواتیم اشنا وسلمنا مارا سخن درخاتمۂ کسی نیست اگر خاتمۂ مولوی اسمٰعیل
بر توبہ از انکار تقلید وتوہین وتکفیر مجتہدین ومقلدین وتبری از سائر عقائد فاسدہ گردیدہ الحمد للہ
چشم ما روشن دل ماشاد کلام درکلام ملام اللئام است کہ حق است یا باطل فرقۂ چہارم از اعتقاد
ظاہریہ ووہابیہ برکران واعتقاد ندارند باین نہ بآن ودر عمل واظہار عقیدت موافق اہل سنت
دعلۃ رواتہ درین فریق برین طریق است کہ با این ہمہ موافقت با اہل سنت معترف اند بحقیقۃ
ملت اسمعیلیہ ہم واین تخالف را محمول میکنند بر اختلاف امت کہ معبر است برحمت واین مغالطہ
ناشی است از کمال سفاہت وغایت حماقت فرق است بی منتہا در اختلاف رحمت وشقاق
امت اختلاف رحمت آنست کہ سلوک است مابین ائمہ مجتہدین وعلماء صالحین بترجیح رواۃ در
مرویات وتعدد طرق استنباط در مجتہدات کہ یکی توہین دیگری گوارا ندارد وحصر حق بجانب
خود وقطع بطلان جانب دیگر نمیکنند وہر یکی کار بظن واحتمال می نماید ودر حفظ مراتب وتعظیم و
تکریم فیما بین دقیقہ از جانبین فروگذاشت نمی شود وہر واحد ہمہ را حق میدانند واین ہمہ در عملیات
نہ در علمیات کہ حق دران متعین است وخلاف اسمعیلیہ با اہل سنت نہ از ان قبیل است بلکہ در عقاید

وسائل عملیه مستحسنات اهل سنت در ملت اسمعیلیه کفر و بدعت شان بینهما این تخالف زائد است
از تخالف سنی و شیعی چه خواص و علما معتمد فریقین از سنیه و امامیه جز تنکیه بر دیگری ندارند اسمعیله
را حاصل حاشا که یکی از هزار خرافات اسمعیله بر زبان معتمدی از امامیه گذشته باشد پس سنیکه
باوجود موافقت اهل سنت اعتراف کند بحقیت مذهب امامیه هم وآنرا اختلاف رحمت انگارد
نزد اهل سنت در زمره شان نیست و همچنان بالعکس این تخالف تخالف عقائد است
جمع نمی شود بلکه اسمعیله که اهل سنت را کافر مثل یهود و نصاری و مشرک میدانند پس سلک
این فریق یعنی فرقه چهارم بدان می ماند که باوجود موافقت با اهل اسلام اعتراف حقیت
دین یهود و نصاری و عبده اصنام نیز نماید حاشا و کلا که مسلمان باشد هر چند این
فریق نه برین روش نه بر آن طریق ازین سو رانده و زان سو مانده لا الی هؤلاء و لا الی هؤلاء
مذبذبین بین ذلک نه سنی اند نه اسمعیلی اما بدین جهت که از منفعت موافقت اهل سنت قطعاً
محروم و مضرت عقیده حقیت اسمعیلیه ایشان لازم و ملزوم و گلاب با می ناب حکم شراب دارد
این فرقه هم در شمار داخل اسمعیله است **باب اول در عقائد نجدیه** عقیده
اول اعمال و افعال در مذهب مبتدع داخل اند در حقیقت ایمان مثل تصدیق بنا بر این مسئله از خوارج
و معتزله بود که بادیان این مذهب مبتدع و بانیان این شرب مخترع سنانهای زبانها را آبهای تازه
و فسانهای بی اندازه افزوده و در معرکه بیان انچنان زخشان و درخشان نموده که گوئی سبقت
از اوشان در ربوده بعضی افعال که نزد اهل سنت و جماعه بلکه کافه امت اجابت باتفاق یا باختلاف حرام
یا مکروه تحریمی یا مکروه تنزیهی یا مستحب یا مباح یا سنت هدی یا سنت زائده بهمه را کفر می گویند
و این مسئله اصلیت عمده برای مذهب نجدیان و مبنی و متفرع علیه تمام مسائل تقویة الایمان
و هر گاه ثابت شود که آن اصل نزد اهل سنت مردود است ظاهر گردد که تقویة الایمان هم که بر آن
متفرع است در مذهب سنت و جماعه مطرود است لهذا اول مذهب اهل سنت درین خصوص
و بحثیکه با معتزله و خوارج رفته است از کتب عقائد نقل می کنم زان بعد عبارت تقویة الایمان

نوشته بر اخلاط جزئیه او تفصیلا تنبیه نموده خواهد شد در مذهب جمهور اہل سنت رکن ایمان
تصدیق بقلب است و نیست اقرار مگر شرط اجرای احکام در دنیا و نزد بعضی علما ایمان
عبارت از تصدیق و اقرار مگر اقرار محتمل سقوط است چنانکه در بکم و اکراه در شرح عقائد
نسفی نوشته هذا الذی ذکره من ان الایمان هو التصدیق والاقرار مذهب بعض العلماء
وهو اختیار الامام شمس الائمة وفخر الاسلام وذهب جمهور المحققین الی انه التصدیق بالقلب
وانما الاقرار شرط اجراء الاحکام فی الدنیا لان التصدیق بالقلب امر باطن ولا بد له من علامة
فمن صدق بقلبه ولم یقر بلسانه فهو مومن عند الله وان لم یکن مومنا فی احکام الدنیا ومن
اقر بلسانه ولم یصدق بقلبه کالمنافق فبالعکس وهذا هو اختیار الشیخ ابی منصور رحمه الله
والنصوص معاضدة لذلک بالجمله عمل در مذهب اہل سنت رکن حقیقت ایمان نیست که از
عدم عمل عدم ایمان لازم آید و اطلاق ایمان بر اعمال از قسم مجاز و اطلاق جزء بر اجزاء
عرفیه است چنانچه در عرف موی و ناخن را جزء بدن گویند با وجود آنکه با نعدام ناخن و موی بدن
منعدم نمی شود و مثل برگ برای درخت بلکه مذهب معتزله است شیخ عبد الحق در
شرح سفر السعادت نوشته و آنکه از علماء محدثین مشهور شده که الایمان التصدیق بالقلب
والاقرار باللسان وعمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل است و عمل شرط کمال ایمان است نه اصل
ایمان چنانکه مذهب حق است و بعض مردم توهم نمودند که مذهب ایشان مخالف جمهور و
موافق اعتزال است حاشا و کلا و این توهم خطاء محض و غلط صریح است کما صرح به المنتهی بالحصا
و مرتکب کبیره در مذهب اہل سنت مومن است بر خلاف خوارج که کافر دانند و مخالف
معتزله که نه مومن است نه کافر بلکه فاسق است در شرح عقائد نسفی نوشته والکبیرة لا
یخرج المومن من الایمان لبقاء التصدیق الذی هو حقیقة الایمان خلافا للمعتزلة حیث زعموا
ان مرتکب الکبیرة لیس بمومن ولا کافر وهذا هو المنزلة بین المنزلتین بناء علی ان الاعمال عندهم
جزء من حقیقة الایمان ولا ید خله فی الکفر خلافا للخوارج فانهم ذهبوا الی ان مرتکب الکبیرة بل

الصغیرة ایضاً کافر وانه لاواسطة بین الایمان والکفر ومعتزله که دلایل برای ابطال مذهب
اہل سنت آورده اند یکی از ان آیه کریمه وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون است که دلالت
می کند بر اجتماع ایمان با شرک حال آنکه تصدیق بجمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه وسلم
با شرک مجامع نمی شود چه توحید هم از انجمله است پس ایمان عبارت از تصدیق نیست
صاحب مواقف این دلیل معتزله نقل نموده جواب داده و شارح نوشته حاصله ان الایمان
فی اللغة هو التصدیق مطلقا وفی الشرع هو التصدیق مقیدا بامر مخصوص هو جمیع ما علم
کونه من الدین ضرورة والمذکور فی الآیة محمول علی معناه اللغوی و از استدلال بآیه کریمه
ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون جواب داده والمراد من لم یحکم بشیء بما انزل
الله اصلا او المراد بما انزل الله هو التوریة بقرینة ما قبله فیختص بالیهود و از استدلال بحدیث
من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر ومن مات ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا
جواب داده الاحاد لا تعارض الاجماع المنعقد قبل حدوث المخالفین الغرض مجدد دلیل
مخالفین از آیه وحدیث که اکثر ان بر السنه شهرت دارد نقل نموده از همه جواب داده است و آنکه
مرتکب کبیره را منافق گویند ودلیلش حدیث ان المنافق ثلثة اذا وعد اخلف واذا حدث
کذب واذا ائتمن خان نقل نموده جواب داده هو متروک الظاهر الخ باید دانست که ایمان
حقیقی آنست که مرتب شود براو احکام اخروی وهمان است محل نزاع نه ایمان ظاهری
که منافق را هم شامل است در شرح مواقف نوشته انما النزاع فیما بینه وبین الله تعالی أي
النزاع فی الایمان الحقیقی الذی یترتب علیه الاحکام الاخرویة ودر مقام امریست واجب الاعلام
دان فرق در رکن وعلة وسبب وشرط وعلامة که بسبب عدم اطلاع بر ان در انواع شنایع
افتاده اند در توضیح مسطور است الشیء المتعلق ان کان داخلا فی الآخر فهو رکن والا فان
کان مؤثرا فیه علی ما ذکرنا فی القیاس فعلة والا فان کان موصلا الیه فی الجملة فسبب والا
فان توقف علیه وجوده فشرط والا فلا اقل من ان یدل علی وجوده فعلامة فاما الرکن فسنبا

در

يقوم به شي وقد شنع بعض الناس على اصحابنا فيما قالوا الاقرار ركن زائد والتصديق
ركن اصلي فانه ان كان الاقرار ركنا يلزم من انتفائه انتفاء المركب قلت الركن الزائد شي
اعتبره الشرع في وجود المركب لكن ان عدم بناء على ضرورة جعل الشارع عدمه معفوا واعتبر
المركب موجودا حكما وقولهم للاكثر حكم الكل من هذا القبيل وهذا نظير اعضاء الانسان
فالراس ركن ينتفي الانسان بانتفائه واليد ركن لا ينتفي بانتفائه ولكن ينقص وكفر خلاف
ايمان است در مواقف نوشته وهو عند كل طائفة مقابل بما فسر به الايمان فقالت الخوارج
كل معصية كفر وقد ابطلناه وقالت المعتزلة المعاصي اقسام ثلثة اذ منها ما يدل على الجهل بالله
ووحدته وما يجوز عليه والجهل برسالة الرسول كالقاء المصحف في القاذورات والتلفظ
بكلمات دالة على ذلك فهو كفر ومنها ما لا يدل على ذالك وهو قسمان قسم يخرج مرتكبه الى منزلة
بين المنزلتين ويعبر عنها بالكبائر ومنها ما لا يخرج كلكشف العورة ويسمى بالصغائر با جمله بر عقيده
اهل سنت حكم ايمان وكفر بي تصديق واقرار است مي نشنيد و هر جا كه لفظ كفر وشرك در احاديث
وآيات وروايات وارد گرديده كه خوارج ومعتزله واتباع شان بان استدلال نموده اند
داكابر اهل سنت از ان يا بحمل بر معني لغوي يا بر مجاز و تاويل يا به بودنش متروك الظاهر تا
استدلال بمعارض قوي وامثال ذلك جواب داده اند واضح باد كه اين طائفه ستيزنده
ثبات بر يك طريق ندارند مضطرب الحال ومضطرب الاقوال گاهي بر كتب فقه تبراي كنند و وقت
مصلحت بان استناد مي كنند در باب كفر رجوع بكتب فتاوي مي آيند وآنرا عمده دلائل خود
ميدانند تنبيه براين مغلطه ضرور يست اول كه هر مسئله را از محلش بايد ديد مااز كتب اصول مذهب اهل سنت
با دلائل ومعارضات نقل كرديم ودر جنب آن آوردن فروع فائده نخواهد داد دوم در فن
فروع هم بر طريق معينه آن فن نظر بايد كرد و نه مخفي بود اسے فضل ز مقررات آنست كه متون
مقدم بر شروح وشروح بر فتاوي مي روايات فتاوي مخالف متون قابل اعتبار نيست
چنانچه در مستصفيات هم بدان اعتراف است در رعايه مسائل در مسئله طواف قبر نوشته هرگاه

۳۸

ازین روایات کتب معتبره معلوم شد که طواف غیر کعبه قبر باشد یا غیر قبر حرام و غیره جائز است
پس آنچه بعضی تجویز طواف قبر سابر نوشته اند آن روایت غیر معتبر است زیرا که قاعده
فقها است که روایات متون معتبر می باشد از روایات شروح و روایات شروح معتبر می باشد
از فتاوی پس روایات کثیره منع طواف در شروح که بمنزله متون است موجود و روایات
تجویز در بعضی فتاوی است و هرگاه روایات فتاوی و شروح متعارض شوند ترجیح روایات
شروح راست انتهی بلفظ سیوم همان اصحاب فتاوی در همان باب و کتاب یا بجای
دیگر تصریح نموده اند بعدم صحت حکم تکفیر بگر رسیدن تمام مطلب که عادت این طائفه نیست
در بحر الرائق نوشته و فی جامع الفصولین روی الطحاوی عن اصحابنا لا یخرج الرجل من الایمان
الا بجحود ما ادخله فیه ثم ما تیقن انه ردة یحکم بها و ما یشک انه ردة لا یحکم بها اذ الاسلام الثابت
لا یزول بالشک مع ان الاسلام یعلو و لا یعلی و ینبغی للعالم اذا رفع الیه هذا ان لا یبادر بتکفیر
اهل الاسلام مع انه یقضی بصحة اسلام المکره اقول قدمت هذه لتصیر میزانا فیما نقلته
فی هذا الفصل من المسائل فانه قد ذکر فی بعضها انه کفر مع انه لا یکفر علی قیاس هذه المسئلة
فلیتأمل انتهی و فی الفتاوی الصغری الکفر شیء عظیم فلا اجعل المومن کافرا متی وجدت روایة
انه لا یکفر انتهی و فی الخلاصة و غیره اذا کان فی المسئلة وجوه توجب الکفر و وجه واحد
یمنع التکفیر فعلی المفتی ان یمیل الی الوجه الذی یمنع التکفیر تحسینا للظن بالمسلم و فی التاتارخانیة
لا یکفر بالمحتمل لان الکفر نهایة فی العقوبة فیستدعی نهایة فی الجنایة و مع الاحتمال لا نهایة انتهی والذی
تحرر انه لا یفتی بتکفیر مسلم امکن حمل کلامه علی محمل حسن او کان فی کفره اختلاف و لو روایة
ضعیفة فعلی هذا فاکثر الفاظ التکفیر المذکورة لا یفتی بالتکفیر بها و قد الزمت نفسی ان
لا افتی بشیء منها و هم در بحر الرائق نوشته والحق ان ما صح عن المجتهدین فهو علی حقیقته و اما
ما یثبت من غیرهم فلا یفتی به فی مثل التکفیر و لذا قال فی فتح القدیر فی باب البغاة الذی صح
عن المجتهدین فی الخوارج عدم تکفیرهم و یقع فی الکلام اهل المذهب تکفیر کثیر لکن لیس من کلام

الفقهاء الذين هم المجتهدون بل من غيرهم ولا عبرة لغير الفقهاء در در المختار در باب المرتد نوشته
الكفر لغة الستر وشرعا تكذيبه صلعم في شيء مما جاء به من الدين ضرورة والفاظه تعرف في الفتاوى
بل افردت بالتاليف مع انه لا يفتي بالتكفير في شيء منها الا ما اتفق عليه المشايخ كما سيجي قال
في البحر الرائق فقد الزمت نفسي ان لا افتي بشيء منها هم دران باب نوشته اعلم انه لا يفتي
بتكفير مسلم امكن حمل كلامه على محمل حسن او كان في كفره خلاف ولو كان ذلك برواية ضعيفة
كما حرره في البحر وعزاه في الاشباه الى الصغرى ملا علي قاري در شرح فقه اكبر در ذيل قول استحلال
المعصية كفر اذا ثبت كونها معصية بدلالة قطعية مي نويسد والجمع بين قولهم لا يكفر احد
من اهل القبلة وقولهم يكفر من قال بخلق القران او استحالة الروية او سب الشيخين ولعنهما
وامثال ذلك مشكل كما قال شارح العقائد وكذا قال شارح المواقف ان جمهور المتكلمين و
الفقهاء على انه لا يكفر احد من اهل القبلة وقد ذكر في كتب الفتاوى ان سب الشيخين كفر وكذا انكار
امامتهما كفر ولا شك ان هذه المسئلة منقولة بين جمهور المسلمين فالجمع بين القولين
المذكورين مشكل ووجه الاشكال عدم المطابقة بين المسائل الفرعية
والدلائل الاصولية التي من جملتها اتفاق المتكلمين على عدم
تكفير اهل القبلة المحمدية ويدفع الاشكال بان نقل كتب الفتاوى
مع جهالة قائله وعدم اظهار دلائله ليس بحجة من ناقله اذ مدار
الاعتقاد في المسائل الدينية على الادلة القطعية على ان
في تكفير مسلم قد يترتب مفاسد جلية وخفية فلا يفيد قول
بعضهم انا نذكره بناء على الامور التشديدية والتغليظية

وقد

تصدی الامام الهمام فی شرح الهدایة للجواب عن هذا الاشکال حیث قال اعلم
ان الحکم بکفر من ذکرنا من اهل الاهواء مع ما ثبت عن ابی حنیفة و الشافعی من عدم
تکفیر اهل القبلة من المبتدعة کلهم محمله ان ذلک المعتقد فی نفسه کفر فالقائل به
قائل بما هو کفر و ان لم یکفر بناء علی کون قوله ذلک عن استفراغ وسعه مجتهدا
فی طلب الحق لکن جزمهم ببطلان الصلوٰة خلفهم لا یصح هذا الجمع اللهم الا ان
یراد بعدم الجواز خلفهم عدم الحل ای عدم حل ان یفعل وهو لا ینافی صحة الصلوٰة والا فهو
مشکل انتهی و لا یخفی انا یمکن ان یقال فی رفع الاشکال ان جزمهم ببطلان الصلوٰة خلفهم
احتیاطا لا یستلزم جزمهم بکفرهم الا تری انهم جزموا ببطلان الصلوٰة مستقبلا الی
الحجر احتیاطا مع عدم جزمهم بانه لیس من البیت بل حکموا بموجب ظنهم فیه انه منه
فاوجبوا الطواف من ورائه وهم در شرح فقه اکبر نوشته و فرق بین نفی العام ونفی العموم
والواجب انما هو نفی العموم مناقضة لقول الخوارج الذین یکفرون بکل ذنب وطوائف
من اهل الکلام و الفقه والحدیث لا یقولون ذلک فی الاعمال لکن فی الاعتقادات
البدعیة و ان کان صاحبها مسلما و لا یقولون بکفر من قال هذا القول لا یفرقون بین
المجتهد المخطی و غیره و یقولون بکفر کل مبتدع و هذا القول یقرب الی مذهب الخوارج
والمعتزلة فمن عیوب اهل البدعة انهم یکفر بعضهم بعضا ومن ممادح اهل السنة
انهم یخطئون و لا یکفرون ازینکه نقل نمودیم ظاهر گردید که مذهب مختار جمهور فقهاء مجتهدین و
متکلمین و ائمه مسلمین عدم تکفیر ست و همانست منصوص متون و شروح و مختار فتاوی و تکفیر
کننده منسوب بعدم فقاهت و فساد عقیده است چهارم از همان کتب فتاوی که در مسائل بنا بر
مذاق خویش در باب تکفیر اشتدا د میکنند در همان کتب حکم تکفیر به نسبت اموری مسطور که ظاهرا
هم لا محاله تکذیب و رد آن روایات میکنند یکی از این دلائله در قرب همین ایام که فصول عمادی
بدستش افتاده بود در مسئله فسخ برای قادم و غیره بآن استنادی نمود و درین باب غلو داشت

٤١

مذہبی مطالبہ تصحیح نقل نمودم بدین تقریب کتاب را حاضر آورد و از دست او گرفته جائیکہ تحقیر محمد اسمعیل بخاری صاحب صحیح علیہ الرحمۃ نوشتہ ست آن مقام را بر آورده پیش کردم مضطرب مانده بر زبانش جاری گردید کہ احکام فقیہہ ہمہ کتب اصلاً قابل اعتبار نیست ہیچم اندراج خوارج و معتزلہ در حنفیہ زائد از حد ست ہزاران ہزار معتزلی و خارجی در فروع فقیہہ حنفی بوده اند نا اند خالص امام اعظم و ابی یوسف متمذہب بمذاہب باطلہ گذشتہ و ہزاران ہزار روایت از ان کسان مطابق مذہب ایشان در کتب فتاوی داخل صاحب فتاوی قنیہ کہ خیلے مشہور و صاحب در المختار و صاحب اشباه و غیره متاخرین ہم از و نقل می کنند معتزلی ست شاه ولی اللہ در تفہیمات نوشتہ بین الحنفیۃ و اہل السنۃ عموم و خصوص من وجہ تنقید روایات فتاوی بی ارجاع باصول مذاہب دست ندہد ولی این شرط فتوی دادن جائز نیست کما ہو مقرر فی محلہ این قرن شیطان کہ نہ لیاقت این کار دارند و نہ فکر اکتساب ادراک آن از دیگران و غرض اصلی اضلال جہال بے مبالاة لب بفتوی می کشایند ہداہم اللہ تعالی چون این مقدمہ ممہد شد حالا نقل میکنم عبارۃ تقویۃ الایمان مینویسد اوّل معنے شرک اور توحید کے سمجھنا چاہیے کہ اکثر لوگ پیرون کو اور پیغمبرون کو اور شہیدون کو اور فرشتون کو اور پریون کو مشکل کیوقت پکارتے ہین اور اونسے مرادین مانگتے ہین اور اون کی منتین مانتے ہین اور حاجت بر آنے کے لئے اونکی نذر نیاز کرتے ہین کوئی اپنے بیٹے کا نام عبد النبی رکھتا ہے کوئی غلام نبی کوئی غلام رسول کوئی حسین بخش حسن بخش پیر بخش مدار بخش قلندر بخش غلام حیدر غلام رسول اور اونکے جینے کے لئے کوئی کسی کے نام چوٹی رکھتا ہے کوئی کسی کے نام بدہی پہناتا ہے کوئی کسی کے کپڑے پہناتا ہے کوئی کسیکے نام بیڑی ڈالتا ہے کوئی کسیکے نام کی جانور کرتا ہے کوئی مشکل کیوقت کسیکی دہائی دیتا ہے کوئی باتونمین کسیکے نام کی قسم کہاتا ہے غرض کہ جو کچہہ ہندو اپنے بتون سے کرتے ہین وہ سب کچہہ یہہ جہوٹے مسلمان اولیا اور انبیا اور اماموں اور شہیدون سے اور فرشتون اور پریون

سے گرگذرتے ہین اور دعوی مسلمانیکا کیئے جاتے ہین سبحان اللہ یہہ سونچا اور یہہ دعوی
سچ فرمایا اللہ صاحب نے سورۂ یوسف مین وما یومن اکثرہم باللہ الا وہم مشرکون *
اور نہین اکثر لوگ مسلمان مگر کہ شرک کرتے ہین فائدہ یعنے اکثر لوگ جو دعوی ایمان کا
رکہتے ہین سو شرک مین گرفتار ہین تنبیہ کہ صرف باعتبار افعال و اعمال حکم شرک جاری نمودہ
اول آیۃ در اول باب کتاب یعنے وما یومن اکثرہم باللہ الا وہم مشرکون را بر دعوی کہ است
نمودہ ہمان آیہ ست کہ بسبب غلط فہمی معنی مراد ان آن آیہ کریمہ را معتزلہ در رد اہل سنت آوردہ
اند و اہل سنت ازان جواب دادہ اند کہ مراد از یومن در آیہ کریمہ ایمان معنی لغوی است چنانچہ این
بحث در شرح مواقف بتفصیل موجود و ما در تمہید اشارتی بنقل آن نمودہ ایم و در حسب افعال
کہ شرک را بان منوط ساختہ اعتقاد و اقرار را ہم معتبر نداشتہ چنانچہ نوشتہ جواب دیتے ہین
کہ ہم شرک تو نہین کرتے بلکہ اپنا عقیدہ اولیا و انبیا کی جناب مین ظاہر کرتے ہین شرک جب
ہوتا کہ ہم اون کو اللہ کے برابر سمجہتے بلکہ اون کو اللہ کا بندہ جانتے ہین اور اوسیکا مخلوق
اور یہہ قدرت تصرف کی اوسنے اون کو بخشی ہے اور اوسیکی مرضی سے عالم مین تصرف
کرتے ہین اور اونکا پکارنا عین اللہ کا پکارنا ہے اور اونسے مدد مانگنی عین اللہ سے مدد
مانگنی ہے اور وہ لوگ اللہ کے پیارے ہین جو چاہین سو کرین اور اوس کی جناب مین ہمارے
سفارشی ہین اور وکیل اور اون کے ملنے سے خدا ملتا ہے اور اونکے پکارنے سے
اللہ کا قرب حاصل ہوتا ہے اور جتنا ہم اونکو مانتے ہین اتنا اللہ سے نزدیک ہوتے ہین
اور اسیطرحکی خرافاتین بکتے ہین و ہم دران نوشتہ جو کوئی کسی پیر و پیغمبر کو یا بھوت پری کو
یا کسی کی جہوٹی یا سچی قبر کو یا کسیکی تہان یا کسیکے چلّے کو یا کسیکے مکان کو یا کسیکے تبرک
کو یا نشان کو یا تابوت کو سجدہ کرے یا رکوع کرے یا اوس کے نام کا روزہ رکہے یا ہاتہہ
باندہ کر کہڑا ہووے یا جانور چڑہاوے یا اونکے نام پر مال خرچ کرے یا ایسے مکانون
مین دور دور سے قصد کر کر جاوے یا وہان روشنی کرے یا غلاف ڈالے یا چادر چڑہاوے

۴۳

تفسیر ... بن عباس ... عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال انطلق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم في طائفة من اصحابه عامدين الى سوق عكاظ وقد حيل بين الشياطين وبين خبر السماء وارسلت عليهم الشهب فرجعت الشياطين فقالوا ما لكم فقالوا حيل بيننا وبين خبر السماء وارسلت علينا الشهب فقال ما حال بينكم وبين خبر السماء الا شيء حدث فاضربوا مشارق الارض ومغاربها فانظروا ما هذا الامر الذي حال بينكم وبين خبر السماء

الذين توجهوا نحو تهامة الى رسول الله صلى الله عليه وسلم بنخلة وهو عامدا الى سوق عكاظ وهو يصلي باصحابه صلوة الفجر فلما سمعوا القرآن استمعوا له فقالوا هذا الذي حال بينكم وبين خبر السماء فهنالك رجعوا الى قومهم فقالوا يا قومنا انا سمعنا قرآنا عجبا يهدي الى الرشد وانزل الله تعالى على نبيه صلى الله عليه وسلم قل اوحي الي انه استمع نفر من الجن وانما اوحي اليه قول الجن وقد جامع الاصول اخبرنا البخاري وسلم و ترمذي در جامع خود ابن عباس روایت کردہ قال قول الجن لقومهم لما قام عبد الله يدعوه كادوا يكونون

یا اونکے نام کی چہڑی کہڑی کرے یا اونکی قبر کو بوسہ دیوے یا مور چہل جہلے یا اوس پر شامیانہ

کہڑا کرے رخصت ہوتے وقت اولٹے پاؤن چلے چوکہٹ کو بوسہ دیوے ہاتہہ باندہکر

التجا کرے مرادین مانگے مجاور بنکر بیٹہہ رہے وہان کے گرد پیش جنگل کا ادب کرے

اور اسی قسم کی باتین کرے سو اس سے اوس پر شرک ثابت ہوتا ہے ببینید کہ

صرف بسبب ارتکاب افعال حکم شرک جاری نمودہ و در آخر کلام تعمیم نمودہ پہر خواہ

یون سمجہے کہ یہہ آپ ہی اس تعظیم کے لایق یا یون سمجہے کہ انکی اسطرح تعظیم کرنیسے اللہ خوش ہوتا

اور اس تعظیم کی برکت سے مشکلین کہول دیتا ہے الغرض تمام کتاب تقویۃ الایمان اینما امثال

ہمچنین احکام پر است و ظاہر و باہر کہ ہمین ست مذہب خوارج و آنچہ اہل سنت مذہب

خوارج را رد کردہ اند ہمان اولہ تمام احکام تقویۃ الایمان را رد کردیدہ حالا خصوصیت

افعالی را کہ کفر قرار دادہ ست باید دریافت کہ خاص خاص حکم ہر ہر فعل در شرع چیست

اول سجدہ برای غیر خدا از ہمہ اظہر و در قبح از ہمہ بیشتر حالش اینکہ سجدہ برای غیر خدا

دو قسم است سجدہ عبودیت یعنی غیر را معبود و الہ اعتقاد نمودہ سجدہ نماید آن شرک

ست و سجدہ تحیت کہ در شرایع سابقہ جائز بود و درین شریعت ممنوع ست اگرچہ بعضی فقہا

در بعض جاہا بجواز آن رفتہ اند مگر مفتی بہ و مختار حرمت ہست و ظاہر ست کہ سجدہ تحیت

شرک نیست چہ اگر شرک می بود در شرایع سابقہ ہم جائز نمیشد سجدہ ملائکہ آدم را و سجدہ

والدین و اخوان یوسف یوسف را منصوص قرآن است و از کمال سفاہت است آنچہ

در تقویۃ الایمان نوشتہ اور جو کوئی یہہ بات کہے کہ اگلے دینون مین کسی کسی مخلوق

کو بہی سجدہ کرتے تہے جیسے فرشتون نے حضرت آدم کو اور حضرت یعقوب نے حضرت

یوسف کو تو ہم بہی اگر کسی بزرگ کو کرلین تو کچہہ مضایقہ نہین سو یہہ بات غلط ہے آدم کے

وقت لوگ اپنی بہنون سے نکاح کر لیتے تہے چاہئے کہ یہہ بہی اپنی بہنون سے نکاح کر لین الخ

ندیدانہ نفہمید کہ حرمت و ممنوعیت چیزے دیگر و شرک چیزے دیگر حرمت و حلت مختلف

۴۴

۴۵

بیشود باختلاف ملل بلکه در یک ملت باختلاف اوقات کلام دران نیست سخن در شرک
است که در همه ملل و ادیان و در تمام اجزای زمان مجوز نیست اگر این سجده شرک می بود
امکان جواز نداشت واین قیاس لبس الملحانه وملحدانه است بارتکاب افعال محرمه این
شریعت بعد اباحت آن در شرائع سابقه بخیال شرک نمودن خالی از جنون و زندقه نیست
لطف اینکه خود هم در جای دیگر در بیان تقویة الایمان می نویسد شرک سے منع اور توحید
کا حکم سب شریعتوں میں تها پس از نفس کلامش ثابت که سجده مجوزه شرائع سابقه شرک
نیست وآنچه با از تفصیل اقسام سجده ذکر کردیم هر چند کتب دین از ان مشحون است
چیزی بنقل آن ضرور نیست واقتصار بر نقل از اصول و فروع صاحب تقویة الایمان
مناسب نمود که اسمعیل برادر عذر بسید و دگر و در تفسیر عزیزی نوشته پیشانی بر
زمین نهادن بدو طور واقع میشود یکی آنکه برای ادای حق عبودیت باشد واین قسم
در جمیع ادیان و ملل برای غیر خدا حرام و ممنوع است و هیچگاه جائز نشده زیرا که از محرمات
عقلیه است و محرمات عقلیه بتبدل ادیان و ملل متبدل نمیشود و دلیلش آنکه این تعظیم
مشعر بغایت تذلل است و غایت تذلل برای کسی سزاوار است که در غایت عظمت باشد
و غایت عظمت آنست که ذاتی باشد و عظمت ذاتی خاص بحضرت حق است هیچ مخلوق
یافته نمیشود دوم آنکه برای تکریم و تحیت باشد مانند سلام و سر خم کردن و
انحنی باختلاف رسوم و عادات و تبدل ازمنه و اوقات مختلف است گاہے جائز و
گاہے حرام در امتہائے سابقه جائز بود چنانچه در قصه حضرت یوسف واقع شده و
خر واله سجدا در شریعت ما این هم مثل این مخلوقات حرام و ممنوع و سجود فرشتگان برای
حضرت آدم همین طریق بود انتهی ببینید که عظمت مقید بقید ذاتی است و صاحب تقویة الایمان
بالحاد اطلاق نوشته داد خواه یوں سمجهے خواه یوں سمجهے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے
و چونکه در مستحقیه گوچک ابدال اسمعیلیه و امروز معتمد علیه آن ملت باین تفصیل اعتراف است

ابرا و دیگر شواهد ضروری نیست و در مائة المسائل می بینید که در جواب سوال ۱۳ سجده تحیه را
حرام و سجده عبادت را شرک نوشته چنانکه صاحب تقویة الایمان نوشته و عمده در جمیع
افعال که سجده است هرگاه آن هم مقید است پس بدیگر اشیاء ذکر نموده اش چه رسد
صاحب مائة مسائل تقبیل و انحناء را مکروه و سجده تحیه و طواف را حرام نوشته و تقویة الایمان
همه را شرک قرار داده و حق آنست که طواف در حکم سجده تحیه نیست مثل تعریف است
متقارب بتقبیل و کراهة این اشیاء مختلف فیه بین الفقهاء و همچو امور باعث تکفیر و تفریق بر مرتکبین
هم نمیتواند شد چه جای تکفیر چرا که بسیاری از اکابر تصریح بجواز آن کرده اند و گو نزد
جماعتی رجحان بجانب عدم استحسان است و فقیه هم بهمین مسالک سالک است اسمٰعیلیه
و نجدیه را معلوم نیست که شاه ولی الله در کتاب انتباه فی سلاسل اولیاء الله نوشته اند
ذکر برای کشف قبور اول چون بمقبره درآید دوگانه را بروح آن بزرگوار ادا کند اگر
سوره فتح یاد باشد در اول رکعت بخواند و در دوم اخلاص و الا در هر رکعت سوره
اخلاص چند بار بخواند بعده قبله را پشت داده بنشیند و یکبار آیة الکرسی و بعض سورتها
بخواند و ختم کند و تکبیر گوید بعده هفت کرت طواف کند و دران تکبیر بخواند و آغاز
از راست کند بعده طرف پایان رخساره نهد و بیاید نزدیک روی میت بنشیند
بگوید یا رب بست یکبار بعده اول طرف شمال بگوید یا روح و در دل ضرب کند یا روح
الروح مادامیکه انشراح یابد این کند ان شاء الله کشف قبور و کشف ارواح حاصل
آید انتهی و شاه عبد العزیز صاحب بقبر والد خویش و قبر حضرت خواجه باقی بالله
قدس سره و مرقد حضرت محبوب الٰهی نظام الدین اولیا قدس سره و دیگر بزرگان
بوسه میدادند و میگفتند که هر که در حالت حیات قدم او می بوسیدیم بعد ممات بر قبر
شان بوسه میدهیم و همچنان برادران و والد ماجد شان این عمل می کردند چنانچه
بست و نهم ربیع الثانی سنه ۱۲۴۰ هجری که در دهلی عقد مجلس گردیده مولوی رشید الدین خان صاحب

ذکر لفظ العبد للتواضع فانه
ای النبی صلی الله علیه وسلم وانما
بغیره تعالی الخ وانه لما قام عبد الله
مع الله احدا فلا تعبدوا فیها
المساجد لله مختصة به فلا تدعوا
علاوه بر این در بیضاوی گفته و ان
فاما از نیز بیانات صاحب کتاب بیچ

واقع موقع کلامه عن نفسه و
الاستعار بما هو المقتضی لقیامه
دفع نافع و ابو بکر بکسر الهمزة
یدعو یعبده کادوا ای الجن یکونون
علیه لبدا متراکمین من ازدحامهم
الله علیه وسلم ولا من عبادته صلی
او کادوا الانس و الجن یکونون
مجتمعین لابطال امره و اطفاء
و در مدارک نوشته و ان المساجد

لله منها جهة الحجاری والبیوت المبنیة
ان المساجد ای قیل معناه لان
للصلوة فیها و قیل فلا تدعوا علی ان
المساجد لله فلا تعبدوا فلا تدعوا
متعلقة بلا تدعوا ای لان المساجد لله
الاسلام احدا فی المساجد لانها
مع الله خاصة ولعبادته و قیل
لله خاصة و لعبادته و انه

المساجد اعضاء السجود و انه
لما قام عبد الله محمد صلی الله علیه
وسلم الی الصلوة و تقدیره
او وحی الی انه لما قام عبد الله
ولم یقل نبی الله و یقرأ القرآن
لانه من احب الاسماء الی النبی
صلی الله علیه وسلم لانه لما
الی رسول الله
لما کان واقعا فی کلامه عن نفسه
جیء به

ومولد

ومولوی مخصوص الله وغیره اعیان مجمع خاص وعام مولوی عبد الحی ومولوی اسمعیل را ملزم
ومغلوب ساختند مولوی مخصوص الله ومولوی موسی اوّل برین امر مواخذه نموده بودند
که اکابر با بوسه بر قبور بزرگان میدادند وایشان بوسه قبر را شرک میگویند چنانچه آن
وقت مولوی عبد الحی ازین حکم انکار کردند قوله یا چادر چڑہاوے یا اونکے نام کی چہڑی
کہڑی کرے یا مورچہل جہلے یا شامیانہ کہڑا کرے محصل دعوی اینکه بعضی کارہا را خدا
تعالی برای تعظیم خود خاص کرده است که آنرا عبادت گویند پس اگر کسے آن کارہا
برای غیر خدا کند بر وے شرک ثابت شود واین را شرک فی العبادة می گویند وشمار نمود
دران کارہا این چہار چیز را هم ببینید چه جرأت افترا است بر الله تعالے الله تعالے
کجا فرموده است که این چیزها را برائے خود خاص کرده ام فصل چہارم که برائے شرک
فی العبادة وضع نموده ودران انجا بر اکثر دعاوی خود آیات واحادیث بی مناسبت
محض یاد نموده واین جا این سرائیها داده بطور خود ش هم اصلاً مذکور این امر نیست
اسمعیلیه را باید که با ثبات دعوی خویش پردازند یا اقرار نمایند بداخل بودنش در وعید
ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون کلام در جواز وعدم جواز نیست
در خاص کردن الله تعالی است برائے خود تلفظ باین الفاظ وقبول آن کار عاقل
نیست اگر اسمعیل را عقل ے بود بالضرور می پرسید ند که شامیانہ کہڑا کرنا جو عبادت
خدا کی ہے کہاں کہڑا کرے عرش پر یا خانہ کعبہ پر که وه ہی بلند ہے اور یہہ عبادت
کبہو کسیکو نصیب ہی ہوئی یا نہیں اور خدا کے نام کی چہڑی کہڑی کرنیکا ہی طریقه پوچہنا
ضرور تہا اصل مغالطہ اینست که بر مالیدن چادر وبجا کردن مردم را با قبور انبیاء واولیاء دیده چونکه
شائبه تکریم آن اکابر یافته میشد ناگوار افتاد رخصت مباح واستحسان حسن که کفر ملت
عداوت بود بحکم کراهت وتحریم هم تسکین کین معطلین ومعطلین نگردیده بے حکم تغییر غبار
خاطر فرونی نشست وبر کرسی نشستن این حکم موقوف به آن اولیا البذا باین نوع کلام

ورواه عطية وقال سعيد
ابن جبير عنه هذا من قول
النفر الذين رجعوا الى قومهم
من الجن اخبروهم بما راوا من
طاعة اصحاب النبي صلى الله
عليه وسلم واقتداهم به في
الصلوة وقال الحسن وقتادة وابن زيد

کانوا یصلون یکونون علیه لبدا والمعنی لما قام یدعو الله عز وجل ... کادوا یکونون علیه لبدا ای متراکمین من ازدحامهم علیه تعجبا مما شاهدوا من عبادته وسمعوا من قراءته واقتداء اصحابه به قیاما وقعودا وسجودا لانهم راوا ما لم یروا وسمعوا ما لم یسمعوا بنظیره وعلی قراءة الکسر اذا جعل مقول الجن فضمیر کادوا لصحابه علیه السلام الذین کانوا مقتدین به فی الصلوة قال الله تعالی ان یدعون من دونه الا اناثا وان یدعون الا شیطانا مریدا لعنه الله ترجمه فرمایا اللہ صاحب نے سورہ نساء میں کہ نہیں پکارتے ہیں لوگ سوائے اللہ کے مگر عورتوں کو اور نہیں پکارتے ہیں مگر شیطان سرکش کو

نقوه شو ده حال شامیانه بر قبر اینکه در مائة مسائل نوشته شامیانه و قبه استاده کردن بر قبر مکروه و ممنوع کما یظهر من الروایات و فی البخاری و رای ابن عمر فسطاطا علی قبر عبد الرحمن فقال انزعه یا غلام فانما یظله عمله انتهی می گویم عینی در شرح بخاری نوشته که عبد الله بن عمر و ابو سعید و ابن مسیب مکروه میداشتند ضرب فسطاط و قبه را و عمر رضی الله عنه بر پا کرد بر قبر زینب بنت جحش و عائشه بر قبر برادر خود و محمد بن حنفیه بر قبر ابن عباس و فاطمه بنت حسین بن علی کرم الله وجهه بر قبر شوهر خود حسن بن حسن علیهم السلام ابو داود در سنن از قاسم بن محمد که از اکابر تابعین و فقهاے سبعه مدینه است روایت نموده قال دخلت علی عائشة رضی الله عنها فقلت یا اماه اکشفی لی عن قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم وصاحبیه فکشفت لی ازین حدیث صحیح پوشیده داشتن قبور و کشادن برای زیارت فعل صحابه ظاهر قوله رخصت ہوتے وقت اولٹے پاؤں پہلے از ہمان قسم است محتاج سند ظاهر است که داخل بدعات سیئه می کنند و فقها می نویسند استحسنها المشایخ قوله ہاتھ باندھ کر کھڑا ہووے دلیل این دعوے که در فصل چہارم حدیث من سره ان یتمثل له الناس قیاما فلیتبوء مقعده من النار است و بس که در بیان آن مانند شتر بے مہار ہر سو دویده و بر ہر ذی عقل ظاهر که معنی حدیث را با دعویش مناسبتے نیست شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوة نوشته ازینجا معلوم میشود که مکروه و منهی عنه دوست داشتن بر پاے استادن مردم است بجهت طریق تکریم و تعظیم و آنچه که بر این وجه نبود مکروه نباشد انتهی همچنین در دیگر شروح مذکور در فتاوی عالمگیری در خاتمه کتاب حج فی زیارة قبر النبی صلی الله علیه وسلم می نویسد و یقف کما یقف فی الصلوة الخ کذا فی الاختیار شرح المختار شیخ در جذب القلوب نوشته و در وقت سلام بر آنحضرت و وقوف در آنجناب با عظمت دست راست بر دست چپ نهد چنانچه در حالت نماز کنند کرمانی که از علماء حنفیه است

٤٩

تصریح باین کرده انتہی قوله مجاور بنکر مشبہ ہے درمجاورت کہ مفصلاً اختلاف ہست در فتح القدیر مذکور اختلف العلماء فی کراهة المجاورة بمکة وعدمها فذکر بعض الشافعیة ان المختار استحبابها الا ان یغلب علی ظنه الوقوع فی المحظور وهذا قول ابی یوسف ومحمد وذهب ابو حنیفة ومالك الی کراهتها وکان ابو حنیفة یقول انها لیس بدار هجرة ودر بحر عمیق مذکور ولهذا کان عمر رضی الله عنه یدور علی الحجاج بعد قضاء النسك بالدرة ویقول یا اهل الیمن یمنکم ویا اهل الشام شامکم ویا اهل العراق عراقکم وحسن مجاورة مدینة منورة باحادیث صحیحة وآثار صریحة ثابت عن ابی هریرة رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یصبر علی لاواء المدینة وشدتها احد من امتی الا کنت له شفیعاً یوم القیمة رواه مسلم وعن ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من استطاع ان یموت بالمدینة فلیمت بها فانی اشفع لمن یموت بها رواه احمد والترمذی قوله وہاں کے گرد پیش کے جنگل کا ادب کرے در عامہ کتب حدیث باب حرم المدینہ بعد باب حرم مکہ موجود المدینة حرام ما بین عیر الی ثور فمن احدث فیه حدثاً او آوی محدثاً فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین لا یقبل منه صرف ولا عدل الحدیث متفق علیه ان ابراهیم حرم مکة وجعلها حراما وانی حرمت المدینة حراما ما بین مازمیها ان لا یهراق فیها دم ولا یحمل فیها سلاح ولا یخبط فیها شجر الا العلف رواه مسلم بالجملہ از احادیث این مضمون کتب حدیث مشحون ودر تحریم وتکریم وآداب وتعظیم مدینہ منورہ کسے از اہل اسلام تا این دم دم نزده در ترتب احکام مثل جزاء وغیره البتہ اختلاف ست جرأة بیدینی زیاده ازین چه خواهد بود کہ نجدیہ می نمایند خذلهم الله تعالی قوله دور دور سے قصد کر جاوے سفر برای زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه وسلم در تمام کتب حدیث وفقه مذکور در فتح القدیر نوشته

بلکہ شرکۂ ایشان در امور خاصہ بعضے بندگان بود گمان میکردند کہ مانند آنکہ بادشاه
عظیم القدر بندگان خاص خود را باطراف ممالک میفرستد و ایشان را در امور
جزئیہ تا وقتیکہ حکم صریح بادشاه نشده است مختار و متصرف میدارد و خود بامور جزئیہ
بندگان نمی پردازد و حوالۂ سائر بندگان بقہار میکند و شفاعت قہار در باب مجاوران
ومتوسلان ایشان قبول مینماید ہمچنین ملک علی الاطلاق بعضے بندگان خود را خلعت
الوہیت داده است و رضا و سخط ایشان در سائر بندگان اثر میکند پس واجب
میدانستند تقرب بآن بندگان خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل شود و شفاعت
برائے ایشان در مجاری امور درجہ پذیرائے یابد و بملاحظہ این امور سجده کسوف
ایشان و ذبح برائے ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت در امور ضروریہ بقدرت
کن فیکون ایشان تجویز نمودند و صورتہا از سنگ و صفر و روئین و مثل آن تراشیده
قبلۂ توجہ بآن ارواح ساختند و جاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہا را بذاتہا خود معبود انگاشتند
و غلط عظیم راه یافت انتہی و ایضاً فیہ را بعاً بیان شناعت عبادة اصنام و سقوط ایشان
از مراتب کمالات انسانیہ فکیف مرتبۃ الالوہیۃ و این جواب مسوق است برائے کسانیکہ
اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی و حجت بالغہ نوشتہ در حال مشرکین ذہبوا الی ان
ان الصالحین من قبلہم عبدوا اللہ و تقربوا الیہ فاعطاہم اللہ الالوہیۃ فاستحقوا
العبادة من سائر خلق اللہ کما ان ملک الملوک یخدمہ عبدہ فیحسن خدمتہ فیعطیہ
خلعۃ الملک و یفوض الیہ تدبیر بلد من بلاده فیستحق السمع والطاعۃ من اہل
ذلک البلد و قالوا لا تقبل عبادة اللہ الا مضموما بعبادتہم بل الحق فی غایۃ التعالی
فلا یفید عبادتہ تقربا منہ بل لا بد من عبادة ہؤلاء لیقربوا الی اللہ زلفی و قالوا
ہؤلاء یسمعون و یبصرون و یشفعون لعبادہم فیدبرون امورہم و ینصرونہم
فنصبوا علی اسمائہم احجارا و جعلوہا قبلۃ عند توجہہم الی ہؤلاء فخلف

من بعد هم خلف فلم یفطنوا الفرق بین الاصنام و بین من هی علی صورته
وظنوها معبودات باعیانها ولذالک رد الله تعالی علیهم تارة بالتنبیه علی
ان الحکم والملک لله خاصة وتارة ببیان انها جمادات الهم ارجل یمشون
بها ام لهم اید یبطشون بها ام لهم اعین یبصرون بها ام لهم آذان یسمعون
بها در تفسیر عزیزی نوشته که استعانت باچیزیست که توهم استقلال آن چیز در وهم و فهم
هیچکس از مشرکین و موحدین بیگذرد و این قسم استعانت بلا کراهت جائز است یا چیزی
است که توهم استقلال آن چیز در مدارک مشرکین جا گرفته مثل استعانت بارواح فلکیه و
عنصریه یا ارواح سایره و امثال فلک و این نوع استعانت عین شرک است و منافی
ملت حنفی است انتهی ملخصا و در افراط و تفریط استعانت نوشته ملائکه و ارواح انبیا و
اولیا را در پرده صور و تماثیل و قبور و تعزیها معبود سازد و رزق و فرزند و خدمت
و منصب از ایشان بالاستقلال درخواست کند و شفاعت و عرض ایشان را در جناب
او تعالی واجب القبول گو که وه آن جناب باشد بداند انتهی و ایضا فیه و از انجمله کسانیکه
در دفع بلا دیگران را میخوانند و همچنین در تحصیل منافع بدیگران رجوع مینمایند بالاستقلال
نه اینکه توسل بآن دیگران نمایند انتهی و ایضا فیه افعال عادیه الهی را مثل بخشیدن فرزند
و توسیع رزق و شفا امراض و امثال ذلک را مشرکان نسبت بارواح خبیثه
و اصنام نمایند و کافر میشوند و موحدان از تاثیر اسمای الهی یا خواص مخلوقات
او میدانند از ادویه و عقاقیر و بادعای صلحاء بندگان او که هم از جناب او درخواسته
انجاح مطالب می کنانند می فهمند و در ایمان شان خلل نمی افتد انتهی و ایضا فیه اکثر
اقسام سحر را اذکیاء امت محمدیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیة اصلاح نموده شرک
و کفر را از ان دور کرده استعمال کرده اند پس اصلاح قسم اول دعوت علوی است
که ملائکه علویه را بان تسخیر می کنند باستعانت اسمائی عظام الهی و آیات فرقانی و اصلاح

٥٥

در معالم فرموده ومن اضل ممن يدعو من دون الله من لا يستجيب له يعني الاصنام لا يجيب عابديها الى شيء يسألونها الى يوم القيامة يعني ابدا ما دامت الدنيا وهم عن دعائهم غافلون لانها جماد لا تسمع و لا تفهم فائده باید دانست که از غفلت و عدم سماع اصنام که مقصود اصلی آیه است اثبات عدم

کرام آنچه پیش بزرگان می برند نذر و نیاز میگویند آرے نذر شرعی قسمے از ان گاہے میباشد و حکم آن نذر اینست که اگر به تحقیق محض برائے اولیا است حرام است و اگر بصورت است نه بحقیقت هر یکی ازین سه وجه مباح است الهی مراد من حاصل شود نذر تو بنذر خدام الصالح رسانم یا باینطور که یا حضرت در جناب الهی برای مشکل دعا بکنید اگر این مراد حاصل شود از طرف تو در جناب الهی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب آن عاید بشما گردد یا بگوید الهی ببرکت فلان بزرگ اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برائے تو بدهم و ثواب آن بنخواه آن بزرگوار سازم انتهی ملخصا شاه عبدالعزیز در تحفه نوشته ازین است که حضرت امیر و ذریه او را تمام امت بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور تکوینیه را وابسته بایشان میدانند و فاتحه و درود و صدقات و نذر و منت بنام ایشان رائج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء الله همین مرسوم است انتهی بالجمله افعالیکه در ینجا شرک قرار داده و حکم نموده که الله تعالی خاص نموده است این افعال را برائے خود در فصل چهارم که نام آن افعال هم بر زبان نیاورده تا باثبات چه رسد و چیزها را که ذکر نموده و بران شواهد آورده سراسر تغلیط و تفریط که ذکر چیزے دیگر و تخصیص چیزے دیگر دلیل باید که موافق دعوی باشد و تفسیر مطابق آنچه از رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه و جمهور سواد اعظم مروی باشد نه اینکه لفظی ذکر نموده معنیش مخالف جمهور تراشیده از مطلب محض بیگانه هذیان سرائیها پیموده و از نه متعرض بتفصیل هر هر فعل که بنسبت آن حکم شرک نموده است بتطویل می کشد و ضیق وقت رخصت نمیدهد از ان اعراض نموده شد فاما از آنچه مذکور شد بحکم بطلان جمله احکام تقویة الایمان پے توان برد و باید دانست که کلام فیما بین علما کلام در افعالے بوده است که بودن آن معصیت بدلایل شرعیه ثابت و شارع آنرا اماره و علامت تکذیب گردانیده باشد این قرن شیطان افعالے را که حسن و استحباب آن از دلائل شرعیه ثابت و شارع امر بدان نموده

ہم کفر و شرک قرار دادند حالا میخواہم کہ تنبیہ بر اصول مغالطہ ہای کل کتاب مذکور نمودہ دہم
بیانش اینکہ شرک را چہار قسم نمودہ اوّل اشراک فی العلم یعنے اللہ کا سا علم اور کو ثابت
کرنا اس عقیدہ سے آدمی کافر ہو جاتا ہے خواہ یون سمجھے کہ یہ بات اون کو اپنی ذات
سے حاصل ہے خواہ اللہ کے دینے سے غرض اس عقیدہ سے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے
دوسرا شرک فی التصرف یعنے اللہ کا سا تصرف اور کو ثابت کرنا محض شرک ہے خواہ
یون سمجھے کہ ان کامون کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواہ یون سمجھے کہ اللہ نے
اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے تیسرا شرک فی العبادۃ
یعنے اللہ کی سی تعظیم کرنی اور کسیکی پہر خواہ یون سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے
لائق ہین یا یون سمجھے کہ انکی اس طرحکی تعظیم کرنے سے اللہ خوش ہوتا ہے اور اس
تعظیم کے برکت سے مشکلین کہول دیتا ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے چوتہا شرک فی
العادت یعنے اپنی عادت کے کامون مین جو اللہ کی تعظیم کرنی چاہیے سو غیر کی کرے
ہمین ست خلاصہ تمام کتاب و برائے اثبات ہمین مطالب آیات و احادیث بر خلاف مراد
مسوق لہ الکلام و مخالف تفسیر و شرح جمہور اہل اسلام باتباع شیخ نجدی ایراد نمودہ اماً
اوّل غلطی مدعیاتش ثابت میکنیم و اقتصار مینمائیم بر نقل کلام اکابر او باید دانست کہ
شاہ ولی اللہ در فوز الکبیر نوشتہ شرک آنست کہ غیر خدا را صفات مختصہ خدا اثبات
نماید مثل تصرف در عالم بارادہ کہ تعبیر از ان بکن فیکون میشود یا علم ذاتی غیر از
اکتساب بحواس و دلیل عقل و منام و الہام و مانند آن یا ایجاد شفائے مریض یا لعنت
کردن شخصے و ناخوش بودن از وتا بسبب آن کراہت تنگدست یا بیمار یا شقی گردد
و یا رحمت فرستادن بر شخصے تا بسبب آن رحمت فراخ نعمت و صحیح بدن و سعید باشد
و این مشرکان در خلق جواہر و تدبیر امور عظام ہیچیک را شریک نمیدانستند چون
خدائے تعالیٰ برائے کارے ابرام فرماید ہیچیک را قدرت مخالفت اثبات نمیکردند

٥٣

قال الله تعالی و من اضل ممن یدعو من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیمة و هم عن دعائهم غافلون

ترجمہ فرمایا اللہ صاحب نے سورۂ احقاف میں اور کون زیادہ گمراہ ہے اس شخص سے کہ پکارتا ہے ایسے کو کہ نہ قبول کرے اس کی بات کو قیامت کے دن تک اور وہ ان کے پکارنے سے غافل ہیں یعنی شرک کرنے والے بڑے احمق ہیں کہ اللہ سے قادر علیم کو چھوڑ کر اوروں کو پکارتے ہیں کہ اول تو وہ لوگ اونکا پکارنا سنتے ہی نہیں اور دوسرے کچھ طاقت نہیں ... معلوم ہوا کہ یہ جو لوگ بعضے اگلے بزرگان ...

قال مشائخنا من افضل المندوبات فی مناسك الفارسی و شرح المختار انها قریبة من الواجب لمن له سعة روی الدارقطنی والبزار عنه صلی الله علیه و سلم من جاءنی زائرا لا تعمله حاجة الا زیارتی کان حقا علی ان اکون له شفیعا یوم القیمة و اخرج الدارقطنی ایضا من حج و زار قبری بعد موتی کان کمن زارنی فی حیوتی بالجملة اگر استقصاے این باب کردہ آید دفترے گردد و در حدیث شد رحال استثنا نسبت بمساجد ست نزد اہل حق و چون این مبحث را در رد اعتقابات تجمیل رسانیدہ ام درینجا از تفصیل عطف عنان نمودہ آید ابن تیمیہ وغیرہ بد مذہبان براہ شد و رفتہ کہ کلام و شکلاتش مردود نزد اہل سنت و بشنو می این کلام آنچہ بانجام یافت در مقدمہ چیزے ذکر کردیم و در مواہب لدنیہ نوشتہ و من نذر الزیارة وجبت علیه کما جزم به ابن کج من اصحابنا و عبارته اذا نذر زیارة قبر النبی صلی الله علیه و سلم لزمته الوفاء وجها واحدا قولہ مراد مانگے دعائے زائر از جناب الہی برائے خود و برائے میت در شرع آمدہ و دعا باین طور کہ الہی بحرمت نبی و ولی حاجت مرا روا کن جائز است این وجہ از مائة المسائل است و دعاے زائر باین طور کہ یا رسول اللہ یا ولی اللہ در جناب الہی عرض کنید کہ حاجت من برآید ہم در مذہب حق از افعال و اقوال و تقاریر صحابہ و تابعین و تبع تابعین و ائمہ مسلمین و علماء مذاہب اربعہ از متقدمین و متاخرین تا شاہ ولی اللہ و شاہ عبد العزیز بخوبی ثابت در دفع ستتر گلہاے مائة و اربعین آنرا بخوبی ظاہر نمودہ ایم شاہ عبد العزیز در تفسیر فاتحہ نوشتہ اند دفن کردن گویا سکنے برائے روح ساختن است بنا برین ست کہ از اولیاء مدفونین و دیگر مومنین انتفاع و استفادہ جاریست و آنہا را افادہ و اعانت نیز متصور قولہ اکثر لوگ پیرون کو اور پیغمبرون کو اور اماموں کو اور شہیدون کو اور فرشتون کو اور پریون کو مشکل کے وقت پکارتے ہیں اور ان سے مرادیں مانگتے ہیں اقول این ہر دو فعل اصلا شر

نیست شرک عبارت ہست از اعتقاد الوہیت غیر اللہ تعالی وبے اعتقاد امثال این افعال شرک شدن نمیتواند بلکہ ماسور ودر شرع وارد اذا ارادعونا فلینادا عینونی یاعباد اللہ من کانت لہ ضرورۃ فلیتوضاء ولیصل رکعتین ثم لیقل اللھم انی اسئلک واتوجہ الیک بمحمد نبیک نبی الرحمۃ یا محمد انی توجہت بک الی ربی فی حاجتی ھذہ لتقضی لی اللھم فشفعہ فی این ہر دو روایت در حصن حصین ست ملا علی قاری در شرح آن نوشتہ وبعض روایات لتقضی بصیغہ حاضر معروف ہم آمدہ ست پس اسناد مجازیست شاہ عبد العزیز در تفسیر سورۃ الشقت نوشتہ اند بعض از خواص اولیاء اللہ را کہ جارحہ تکمیل وارشاد بنی نوع خود کردہ اند درینحالت تصرف در دنیا دادہ واستغراق آنہا بجہت کمال وسعت مدارک آنہا مانع توجہ باین سمت نمیگردد واویسیان تحصیل کمالات باطن از انہا مینمایند وارباب حاجات حل مشکلات خود از انہا می طلبند ومی یابند وزبان حال آنہا دران وقت ہم مترنم باین مقالات ست ع
من آیم بجان گر تو آئی بتن * قولہ اور اولیکی منتین مانتے ہین اور حاجت برآنے کے لئے نذر ونیاز کرتے ہین خود در جواب مولوی عبد الحکیم بر استفتائی شاہ عبد العزیز صاحب در باب بحیرہ تفصیل تصریح نمودہ ست کہ نذر اولیا بدو طریق ہست حسن وقبیح اگر طریق حسن در دل باشد اما از زبان لفظ نذر کنند خللی دران ہست یا نہ نظر برانیکہ این لفظ در شرع مستعمل براہی معنی ہست کہ مختص بخدا ہست باید کہ شائبہ از ممنوعات شرعیہ دران باشد واو فی آن ترک اولی ہست اما حرام نمیتوان گفت قصہ مسلمانان کہ بجای اسلمنا صبانا گفتند شاہد آنست واگر از الفاظ مشترکہ گو بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک پیدا کردہ گفتہ آید باکے نیست انتہی ملخصا در تقویۃ الایمان این ہمہ تفصیل منسوخ وحکم شرک علی الاطلاق نافذ مولوی رفیع الدین در رسالہ نذر مزارات اولیا نوشتہ اند لفظ نذر کہ اینجا مستعمل می شود نہ بر معنے شرعی ست چہ عرف آنست

٥١

قسم دوم عزائم و دعوت سفلی است که موکلان ارضیه وجنات را مسخر میکنند اما باستعانت اسما و آیات بے شائبه کفر و شرک یا تعظیم غیر الله بلکه بحکومت و استیلا و اصلاح قسم سیوم تحصیل ربط بارواح طیبه صلحا و اولیاست که اکثر اویسی مشربان بعمل می آرند و در حوایج خود و دیگر خلق بآن منتفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز طهارت و تلاوت و ارسال ثواب صدقات برائے ارواح منظور میدارند و اصلاح قسم پنجم عقد همت است که از مشایخ کبار و اولیاء ابرار برائے حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلق هم بتکیف بکیفیت عقلی است که بسبب استغراق در ملاحظه اسمی از اسمار الٰهی دست داده که سراسر مبنی بر تنزاهت روح و ترقی آن از عالم ادناس والواث است و اصلاح قسم ششم تعمق است در خواص آیات و اسمار و ارقام و اعداد آنها و ترکیب بعضی با بعضے و تصویر او فاق مبارکه بر قراطیس مختلفه و الواح متفاوة الخواص تا مطلبے از مطالب محموده را بآن تحصیل نمایند چنانچه در کتب تعویذات و خواص اسما و سور قرآن مع القیود و الشروط در کتب تکسیر مبسوط و مشروح است و به تبعیت این علم در خواص اشیاء دیگر از عنصریات و خواص بروج و درجات و شرف و وبال نیز تعمق میکنند و دران ذکر الله را ممزوج میسازند بالجمله وجه قبح سحر همین است که منجر به کفر و شرک و اعتقاد تاثیر کواکب و ارواح مدبره یا ارواح خبیثه شیاطین میگردد و موقوف بر التجا الی غیر الله و انهماک در دیدن اسباب بحیکه از مطالعه قدرت مسبب غافل میسازد می شود و چون این وجه قبح بالکلیه زائل شود پس مدار حل و حرمت بر اغراض مقصوده می باید ان خیر فخیر و ان شرا فشرا انتهی و ایضاً فیه و من الناس من یتخذ من دون الله یعنی سواے خدا که منعم حقیقی است و محبوب بالذات غیر او در عالم نیست اندادا یعنے همتایان حال آنکه این قدر دلائل ظاهره منع میکنند ازان که غیر او برابر او تواند شد اگرچه یکی را مانند

۵۹

۷

چه جائی اینهمه انبو وخدایان بازبراعتقاد بمنائے هم اکتفائی کنند بلکه در هر چیز آنها را برابر
خدا می کنند حتی که یحبونهم یعنی دوست میدارند آنها را کحب الله مانند دوستی که باخدا
باید داشت زیرا که او تعالی را بالذات وبالاصالة دوست باید داشتند وهرچه غیر
اوست بالحکم او محبوب است مثل انبیا واولیا وصلحا با بنا بر اینکه بکرده او تعالی
وسیله حاجت روائی این کس شده الی آخر ماقال وبرخی از ایشان ارواح مدبره
وملائکه موکله را بر مخلوقات یا ارواح انبیا واولیا وعباد ورهبین واحبار وعلما را
بے ملاحظه علاقه بندگی خدا ومحبوبیت او بالاستقلال در محبت برابر خدا میسازند
والذین آمنو یعنی وکسانیکه ایمان آورده اند اگرچه بعضے ازین چیزها را برای
خدا وبحکم خدا محبوب میدارند و واسطه حصول نعمت او می فهمند وبنده مطیع
او میدانند لکن نه باینقدر که برابر خدا سازند بلکه ایشان اشد حبا لله یعنی
بسیار سخت تر ومحکم تر اند در دوستی خدا هم نسبت این چیزها زیرا که خدا را بالاصالة
دوست میدارند واین چیزها را بقدر ظهور حیثیت محبت الهیه در انها واندازه حکم
او تعالے دوست میگیرند الی آخر ماقال ونیز هر خیر وکمال را مخصوص بذات
الهی وفایض از جناب او فهمند ووسایط را اول سبب میدانند واگر سبب میدانند
بکرده او میدانند انتهی ازانچه نقل کردیم ثابت شد که نسبت شرک فی العلم مگر ثابت
کردن علم ذاتی برائے غیر خدا پس باطل شد کلمه خبیثه اسمعیلیه خواه یون سمجھے
که یه بات اون کو اپنی ذات سے ہے خواه الله کے دینے سے ونیز ثابت
شد که نیست شرک فی التصرف مگر باستقلال پس باطل شد مسئله اسمعیلیه خواه
یون سمجھے کہ ان کاموں کی طاقت اون کو خود بخود ہے خواه یون سمجھے کہ الله
نے اون کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح شرک ثابت ہوتا ہے وهم ثابت گردید
که از افعال حتی که از سجده برائے غیر خدا هم شرک لازم نمیشود بے آنکه غیر را معبود

٥٧

اذا جزاء الشرط وجواب لسوال مقدر کان سائلا سأل عن تبعة عبادة الاوثان وجعل من الظالمين لانه لا ظلم اعظم من الشرك ... العالم ولا تدع لا تعبد من دون الله ما لا ينفعك ان اطعته ولا يضرك ان عصيته فان فعلت

وفي الوسيط فلا تدع من دون الله ما لا ينفعك ان دعوته ولا يضرك ان لم تعبده ولا تدع لا تعبد من دون ... في غير موضعها ... فانك اذا من الظالمين

ولا تدع من دون الله ما لا ينفعك ولا يضرك فان فعلت فانك اذا من الظالمين

عن ابن مسعود قال قال رجل یا رسول الله ای الذنب اکبر عند الله قال ان تدعو لله ندا وهو خلقك مشکوة

قال الملک لیس اخرج الشیخان

ولا یضرك ان ترکت عبادته

الله ما لا ینفعك ان دعوته

والا اعتقاد کند پس باطل شد قول او خواه یون سمجھے کہ یہ آپ ہی اس تعظیم کے لایق ہین یا یون سمجھے کہ انکی تعظیم سے اللہ خوش ہوتا ہے ولما کان حال حکم العبادة قما بال ما قال فی العادة وهر گاه از کلام این بزرگواران نقل مدعا بتصریح نمودیم پس اگر جاے ذکر قیود نموده باشند محل مغالطه خوردن نیست چه ترک قید آنجا محمول است باین تصریحات واین فائده را یاد دارند واز تغلیط اسمعیلیه از راه راست منحرف نشوند هرچند آنچه مذکور شد کافی ووافی است براے رد مخترعات اسمعیلیات فاما اگر کسے بیننده این اوراق درین شک افتد که شاید در تقویة الایمان اقامت دلائل بر مدعاے خود نموده باشد مناسب نمود که بطور اجمال کشف این حال نموده آید بشنوید در فصل ثانی که براے رد شرک فی العلم وضع نموده ذکر کرده دران فصل آیه کریمه وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو آیه دوم قل لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله وما یشعرون ایان یبعثون آیه سیوم ان الله عنده علم الساعة الخ آیه چهارم ومن اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیمة وهم عن دعائهم غافلون آیة پنجم قل لا املك لنفسی نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله منجمله این آیات عظام آوردن آیه کریمه ومن اضل الی آخره را درین مقام خالی از جنون نیست چه مراد این آیت باتفاق جمهور مفسرین توبیخ عبده اصنام است در تفسیر بحر ابوحیان نوشته ای لا احد اضل ای ابلغ فی الضلال ممن یعبد الاصنام وهی جماد لا قدرة لها علی استجابة دعائهم وهمچنان است در سائر تفاسیر باقی ماند چهار آیه کریمه حاصل همه ها اینکه علم غیب خاصه خدا است ودران کلام نیست کلام در مدعیات ومخترعات او ست که از آیات مذکوره هیچ علاقه ندارد وبالجمله محصل آیات خصوصیت علم غیب است بخدا تعالی

۵۸

و عادت این فرقه است که یک لفظ از جاے گرفته بمو واے یومنون ببعض الکتاب و یکفرون ببعض از ما عدا اغماض نموده و در تفسیر آن لفظ هم مخالفت سواد اعظم و تفسیر بالرای را شعار خود گردانیده هرزه درائیهامی کنند از ایشان باید پرسید که لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول هم آیه قرآنی ست یا نه اگر هست این استثنا بمذهب اسمعیلیه چگونه درست شود و اضحیا دگر ایمان بجمیع کتاب مقتضی تطبیق و تحقیق است باید شنید که شاه عبد العزیز در تفسیر عزیزی نوشته غیب نام چیزے است که از ادراک حواس ظاهره و باطنه غائب باشد نه حاضر تا بمشاهده و وجدان دریافت شود و اسباب و علامات آن نیز در عقل و فکر نیاید تا ببداهته و استدلال دریافته شود و این غیب مختلف می باشد پیش کور ما در زاد عالم الوان غیب است و عالم اصوات و نغمات و الحان شهادت و پیش عنین لذت جماع غیب است و پیش فرشتها الم گرسنگی و تشنگی غیب است و دوزخ و بهشت شهادت و لهذا این قسم را غیب اضافی گویند و آنچه نسبت بهمه مخلوقات غائب ست غیب مطلق است مثل آمدن قیامت و احکام کونیه و شرعیه باریتعالی در هر روز و در هر شریعت و مثل حقایق ذات و صفات او تعالی علی سبیل التفصیل و این قسم را غیب خاص او تعالی شانه نامند فلا یظهر علی غیبه احدا یعنی پس مطلع نمیکند بر غیب خاص خود هیچکس را بوجهی که رفع تلبیس و اشتباه و خفا بکلی در ان اطلاع حاصل شود و احتمال خطا و اشتباه اصلا نماند و همین اطلاع داون کذائی است که او را اظهار شخص بر غیب توان گفت الی آخرما قال صاحب کشاف بنابر مذهب اعتزال خود در تحت این آیه نوشته و فی هذا ابطال الکرامات لان الذین یضاف الیهم وان کانوا اولیاء مرتضین فلیسوا برسل اه لکن با وجود ادعاے دانشمندی این حرف

٥٩

عند الله اکبر قال ان تجعل لله ندا وهو خلقک الی قوله و نزلت هذه الآیة تصدیقا لقول رسول الله صلی الله علیه وسلم والذین لا یدعون مع الله الها آخر ای لا یعبدون

از وی بسیار بعید واقع شده زیراکه این آیه نفی اطلاع بر غیب بوجہیکہ رفع تلبیس و
اشتباہ بکلی دران حاصل باشد از غیر رسولان میکند نہ نفی اطلاع بر غیب مطلقا
چہ جاے آنکہ کرامات دیگر را ابطال نماید و در تفسیر گذشت کہ اظہار شخص بر غیب
چیزے دیگر و اظہار غیب بر شخص چیزے دیگر از نفی آن نفی این لازم نمی آید
و اولیا را اگرچہ اظہار بر غیب حاصل نیست اما اظہار غیب بر ایشان جائز و
واقع است الخ وہم درانمقام نوشتہ و بعضی از ایشان گفتہ اند کہ حصر بملاحظہ قید
اصالۃ است یعنی بالاصالۃ اطلاع بر غیب خاصۂ پیغمبر انست و اولیا را اطلاع
بر غیب بطریق وراثت و تبعیت حاصل میشود و ایضا فیہ و بعضی از قدماء مفسرین
اہل سنت گفتہ اند کہ مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح ہیچ کس را
سوای پیغمبران حاصل نمیشود ولیکن درین کلام خلل است زیراکہ اول اطلاع بر
لوح محفوظ یعنے مطالعہ آن لوح و نقوشش بطریق صحیح مروی نیست کہ پیغمبرے
را بودہ باشد بلکہ از اخبار صحیحہ اختصاص این امر بحضرت اسرافیل است و او شان
رسول نیستند دوم اینکہ مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامریہ
است کہ قبل از ظہور آن موجودات در خارج حاصل شود گو بمطالعہ نقوش لوح
باشد یا بے مطالعہ زیراکہ مراد از اطلاع بر کتاب اطلاع بر مضامین مرقومہ
دران کتاب میشود نہ دیدن نقوش و این معنی اولیا را نیز حاصل میگردد
پس دیدن و ندیدن برابر شد سیوم آنکہ اطلاع بر لوح محفوظ بمطالعہ و دیدن
نقوش ہم از بعضے اولیاء اللہ بتواتر منقول است پس اختصاص و حصر صحیح
نخواہد شد انتہی و در مرقاۃ نوشتہ للغیب مبادی ولواحق فمبادیہ لا یطلع
علیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل واما اللواحق فہو ما اظہر اللہ تعالیٰ
علی بعض احبائہ لوحۃ علمہ وخرج فذلک عن الغیب المطلق وصار غیبا

قدرشناسی نگردید پس در دیگر مفاسد تقریر ایشان کہ پیش از پیش بیان شد بنظر آنکہ با مفاسد بر فاسد استحکام نمودن و افشای آن کردن ضروری نمود قال المدلس اخرج ابو داؤد عن جبیر بن مطعم قال اتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

٦٠

اعرابی فقال جہدت الانفس وضاعت العیال ونہکت الاموال وہلکت الانعام فاستسق اللہ لنا فانا نستشفع بک علی اللہ ونستشفع باللہ علیک فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم سبحان اللہ سبحان اللہ فما زال یسبح حتی عرف ذلک فی وجوہ اصحابہ ثم قال ویحک انہ لا یستشفع باللہ علی احد من خلقہ شان اللہ اعظم من ذلک ویحک اتدری ما اللہ ان عرشہ علی سمواتہ ہکذا وقال باصابعہ مثل القبۃ علیہ وانہ لیئط بہ اطیط الرحل بالراکب

اضا فیا و ذلک اذا تنور الروح القدسیة وازداد نورنیتها واشراقها بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتخلیة ذات القلب عن صداء الطبیعة والمواظبة علی العلم والعمل وفیضان الانوار الالٰهیة حتی یقوی النور وینبسط فی فضاء قلبه فتنعکس فیه النقوش المرتسمة فی اللوح المحفوظ ویطلع علی المغیبات ویتصرف فی اجسام العالم السفلی بل تتجلی حینئذ الفیاض الاقدس بمعرفته التی هی اشرف العطایا فکیف لغیره انتهی وبعد از ایراد آیات شروع مود و ذکر احادیث اول از ان حدیث قالت احدٰهن وفینا نبی یعلم ما فی غد فقال دعی هذه وقولی بالذی کنت تقولین جاے تامل است که درین حدیث صرف حکم ترک کردن آن قول ست وسبب رسول الله صلی الله علیه وسلم نکیر فرموده ونه امر تجدید ایمان وتوبه بلکه وتشکیکه بودند ازان هم شرح نفرموده پس آوردن این حدیث بیفائده ست دوم از عائشه رض من اخبرک الخ قطع نظر از تفصیل علم که از تفسیر عزیزی وغیره نقل کرده ایم درحدیث حکم شرک نیست پس سوق آن درین باب بیجا است حدیث سیوم والله لا ادری وانا رسول الله ما یفعل بی ولا بکم درخاتمه اربعین اسحاقیه هم این حدیث مذکوراست آوردن حدیث مشکل مجهولة المحمل که علما را انواع کلام درمعنی آن کرده باشند در مقام استدلال از کمال اضلال است آیات محکمات واحادیث بینات بکثرت برخلاف آنچه مدعی در شرح آن نوشته صاف وصریح موجود ولسوف یعطیک ربک فترضی عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا لیغفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انا اول الناس خروجا اذا بعثوا وانا خطیبهم اذا وفدوا وانا مبشرهم اذا ایئسوا ولواء الحمد یومئذ بیدی وانا اکرم ولد آدم علی ربی ولا فخر اخرجه الترمذی

٦١

عن ابن عمرو بن العاص قال الله تعالى یا جبرئیل اذهب الی محمد فقل له
انا سنرضیک فی امتک ولا نسوءک وعن جابر رض قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا تمس النار مسلما رآنی او رأی من رآنی اخرجه
الترمذی عن ابی سعید الحسن والحسین سید شباب اهل الجنة اخرجه
الترمذی عن جابر لا یدخل النار احد ممن بایع تحت الشجرة اخرجه مسلم
وابو داؤد والترمذی وحدیث عشرہ مبشرہ مشهور ست الغرض اگر استقصار
این قسم احادیث از صحاح نموده آید کتابے مرتب گردد خفاجی در شرح شفا نوشته
واما ما ورد انه صلی الله علیه وسلم علم علم الاولین والآخرین فلعله
کان آخر احواله بعد انقطاع عرض جبرئیل له حالا که عدم افاده او له مدعا ایشان را
واضح گردید باز بسر اصل سخن میروم که شرک فی العلم موافق تصریح کبار او نیست اگر
ثابت کردن علم ذاتی برائے غیر خدا او آنچه دعوی تعمیم نموده از هیچ یک دلیل ثابت کرده
آیات علم غیب نقل کرده بتطویل لاطائل پرداخته وحال آنکه نیز معلوم گردیده که غیب
اضافی خاص بخدا نیست بلکه خاص غیب مطلق ست واظهار رسول مرتضی برآنهم واقع
پس آنچه گفته که پکارنے کی راہ سے شرک ثابت ہوتا ہے کہ اونکو ایسا سمجھا کہ دور
نزدیک سے برابر سن لیتے ہیں سخنی است محض غلط ومحض بیمعنی یعنی شنیدن از
دور ونزدیک برابر خاص کار خدا است دیگر از این چنین فهمیدن شرک است
حال آنکه شنیدن خدا از دور ونزدیک برابر اصلا معنی ندارد چه او تعالی را باهمه
اشیاء ازلکه نسبت واحده ست وتصریح کرده اند جمهور که مراد از قرب که واقع
است هم قرب مکانی نیست ودر تحفه اثنا عشریه نوشته عقیده بست وکیم بنده را
اتصال مکانے وقرب جسمانی با حضرت حق متصور نیست قرب که درانجا متصور است
بدرجه ومنزلت ورضامندی وخوشنودی ست ولیس این است مذهب اهل

انما عنشمرق شیئ فان الله
حمسم انما نطعمکم لوجه الله
عن ابی امامة رض قال قال
رسول الله صلی الله علیه
وسلم من احب لله وابغض
لله واعطی لله ومنع لله
فقد استکمل الایمان رواه
ابو داؤد وعن ابن عباس رض
قال قال لی رسول الله صلی

سنت انتهى پس غیر منصوص را خاص فهمیدن کار عقل نیست و دریافت نمودن ارواح کاملان از برزخ بحول ثابت شاه عبد العزیز در تفسیر مقام علیین نوشته که روح را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح بصری است که ستارهای هفت آسمان را در دون چاه میتوان دید انتهى و چند عبارات مؤید این مضمون از تفسیر عزیزی بالا مذکور است و در حدیث صحیح موجود است صلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم کلمه حیث کنتم افاده همان معنی میکند که اسمٰعیلیه شرک قرار داده اند در مرقاة بشرح حدیث نوشته قال القاضی وذلك ان النفوس الذكية القدسية اذا تجردت عن العلائق البدنية عرجت واتصلت بالملاء الاعلى ولم يبق لها حجاب فترى الكل كالمشاهد بنفسها او باخبار الملك وفيه سر يطلع عليه من تيسر له ذلك و نیز آنچه در حدیث صحیح وارد شده فانه اذا قال ذلك اصاب كل عبد صالح في السماء والارض موافق اصطلاح دین جدید شرک خواهد گردید نعوذ بالله من هذه الوساوس الحاصل باعتقاد ادراک و استماع ارواح در عالم برزخ کلام احیا را از هر جا که باشند و اطلاع بر احوال آنها بایجاد و اسماع و اعلام خداے عز وجل شرک لازم می آید نه علم غیب خاص خدا چنانچه در فصل سیوم که در رد شرک فی التصرف وضع نموده ذکر کرده در آن فصل آیه کریمه قل من بيده ملكوت كل شيء وهو يجير ولا يجار عليه الخ و آیه کریمه قل لا املك لكم ضرا ولا رشدا الخ و آیه کریمه ويعبدون من دون الله ما لا يملك لهم الخ و آیه کریمه لا تدع من دون الله ما لا ينفعك ولا يضرك الخ و آیه کریمه قل ادعوا الذين زعمتم من دون الله لا يملكون مثقال ذرة الخ ازین آیات کرامات هیچ نوع ثابت نمیشود و دعوی که در اول کتاب نموده و شمار کرده کارها و گفته خواه یون سمجھے

۶۶

قال كنت خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما فقال يا غلام احفظ الله يحفظك احفظ الله تجده تجاهك واذا سألت فاسئل الله واذا استعنت فاستعن بالله

مشکوٰۃ کے باب التوکل میں لکھا ہے کہ ترمذی نے ذکر کیا ابن عباس رضی اللہ عنہ سے

کہ مشکوٰۃ کے باب التوکل میں لکھا

ہذا من صفات الاولیاء المعرضین عن اسباب الدنیا وعوائقہا الذین لا یلتفتون الی شیء من علائقہا وتلک درجۃ الخواص لا یبلغہا غیرہم واما العوام فرخص لہم فی التداوی والمعالجات ومن صبر علی البلاء ینتظر الفرج من اللہ بالدعاء کان من جملۃ الخواص والاولیاء ومن لم یصبر رخص لہ فی الرقیۃ والدعاء الا تری ان الصدیق لما تصدق بجمیع مالہ لم ینکر علیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علما منہ بیقینہ وصبرہ و

کر ان کاموں کی طاقت اوس کو خود بخود ہے خواہ یوں سمجھے کہ اللہ نے اوس
کو ایسی قدرت بخشی ہے ہر طرح سے شرک ثابت ہوتا ہے و ما از کبرای او نقل
کردیم کہ معنی در تصرف بالاستقلال است و بس اعادہ آن عبارات بفائدہ
است بعد ازان ذکر نمود حدیث اذا سالت فاسال اللہ واذا استعنت فاستعن
باللہ وخود نوشتہ کہ مشکوٰۃ کے باب التوکل والصبر میں لکھا ہے آوردن حدیث
باب توکل در باب شرک عجب کاریست وتخصیص سوال واستعانت در حدیث بانبیا
و اولیا خالی از جنون نیست حدیث دوم ان لقلب ابن آدم بکل واد شعبۃ فمن
اتبع قلبہ الشعب کلہا لم یبال اللہ بای واد اہلکہ ومن توکل علی اللہ کفاہ
الشعب این جرأتیست بالاتر از اول کہ در نفس حدیث لفظ توکل موجود و ضد
شرکست ایا شرک مقابل توکل است حدیث سیوم لیسال احدکم حاجتہ کلہا حتی
یسالہ الملح وحتی یسال شسع نعلہ اذا انقطع بامبحوث عنہیچ علاقہ ندارد و حدیث چہارم
لما نزلت وانذر عشیرتک الاقربین دعا النبی صلی اللہ علیہ وسلم قرابتہ
فعم وخص فقال یا بنی کعب انقذوا انفسکم من النار فانی لا املک لکم
من اللہ شیئا ولا اغنی عن اللہ شیئا الی آخر ما قال یا فاطمۃ انقذی نفسک
من النار سلینی ما شئت من مالی فانی لا اغنی عنک من اللہ شیئا وربیان
این حدیث عجب جرأتے نمود کہ انی لا املک لکم من اللہ شیئا ولا اغنی عنکم
من اللہ شیئا را ترجمہ نمود ہیں نہیں کام آنیکا تمہارے اللہ کے یہاں کچھ عدم
مناسبت ترجمہ بالفظ حدیث پر ظاہر است و اعتقاد نیامدن آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم بکار کسے از اہل قرابت پیش خدا کار مومن نیست در تفسیر عزیزی روایت
نمودہ است کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اول من اشفع من امتی اہل
بیتی ثم بنو ہاشم ثم الاقرب فالاقرب من قریش و در صحیح بخاری وصحیح

۶۴

قال کنت ابیت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاتیتہ بوضوءہ وحاجتہ فقال لی سل فقلت اسالک مرافقتک فی الجنۃ قال او غیر ذلک قلت ھو ذاک قال فاعنی علی نفسک بکثرۃ السجود ... مسلم

مسلم از حضرت عباس رض مرویست قال قلت یا رسول اللہ ھل اغنیت عن عمک
فانہ یحوطک ویغضب لک قال نعم ھو فی ضحضاح من نار ولولا انا لکان
فی الدرک الاسفل من النار ببینید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بکار آن غریب
ہم خواہد آمد کہ ایمان نہ آوردہ بکار آمدن اہل بیت نبوی نہ چنانست کہ محل خفا باشد
یک یک علاقہ با آنحضرت کار آمدنی ہست در شفاء قاضی عیاض وغیرہ کتب حدیث
از ابو بکرہ مرویست معرفۃ آل محمد براءۃ من النار وحب آل محمد جواز
علی الصراط والولایۃ لآل محمد امان من العذاب این فرقہ را ازان دولت
عظمی ونعمت علیا محرومی است وہمین است منشا این ہمہ ہذیانات ودرینجا امریست کہ
ظرافت بیان صاحب تقویۃ الایمان ازان ظاہر وعیان است وآن اینکہ در آیہ کریمہ
قل من بیدہ ملکوت کل شیء وھو یجیر ولا یجار علیہ ان کنتم تعلمون
سیقولون للہ قل فانی تسحرون لفظ ملکوت را ترجمہ نمودہ بتصرف واز ہمان
آیہ کریمہ صاف وصریح ثابت کہ مشرکان را بے تان خود ثابت نمی کردند بلکہ
خاص میکردند باللہ پس این قسم شرک مخترعہ بخدیہ یعنی شرک فی التصرف عجب
شرک است کہ در مشرکین یافتہ نشد سندا فادہ نقیض مدعا می کنند وتنبہ نصیب نیست اگر
ختم الٰہی نیست چیست عبارت اینمقام آنچنان مختلست کہ مانا بکلام عقلا نیست

فصل چہارم در شرک فی العبادۃ ذکر کرد اول آیہ لقد ارسلنا نوحا الی
قومہ انی لکم منہ نذیر مبین الا تعبدوا الا اللہ انی اخاف علیکم عذاب
یوم الیم آیہ دوم لا تسجدوا للشمس ولا للقمر واسجدوا للہ الذی
خلقھن ان کنتم ایاہ تعبدون آیہ سیوم وان المساجد للہ فلا تدعوا
مع اللہ احدا وانہ لما قام عبد اللہ یدعوہ کادوا یکونون علیہ لبدا
آیہ چہارم واذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا الخ آیہ پنجم او فسقا

٦٥

اهل لغیر الله به آیة ششم یا صاحبی السجن ارباب متفرقون خیر ام الله الواحد
القهار الآیه ازین آیات دعاوی که در اول باب بمنود اصلا ثابت نیست کما
بینا سابقا حدیث اول من سره ان یتمثل له الرجال قیاما فلیتبوأ مقعده
من النار حال آن سابق مذکور شد حدیث دوم لا تقوم الساعة حتی تلحق
قبائل من امتی المشرکین وحتی تعبد امتی الاوثان حدیث سیوم لعن الله من
ذبح لغیر الله حدیث چهارم لا یذهب اللیل والنهار حتی تعبد اللات والعزی
الحدیث حدیث پنجم یخرج الدجال الخ حدیث ششم لا تقوم الساعة حتی تضطرب
الیات نساء دوس حول ذی الخلصة این همه احادیث را با دعاوی مخترعاش
هیچ علاقه نیست علی هذا القیاس در فصل پنجم ذکر نمود آیات واحادیث راکه بعضی
ازان از دعاوی محض بیگانه وبعضی محتمل ومجمل که بیان آن بجائے دیگر موجود
خاص را عام ومقید را مطلق ومشترک را علم قرار داده انواع مغالطات را کار بند
گردیده شاه ولی الله در حجة الله نوشته قال رسول الله صلعم الشوم فی
المرأة والدار والفرس اقول التقسیم الصحیح الذی یوجبه مورد الحدیث
ان هنالک سببا خفیا غالبا یکون به اکثر من تزوج المرأة مثلا
مختارا فاعیبها رک یستحب الرجل اذا دلته التجربة علی شوم امرأة ان
یریح نفسه بترک تزوجها ان کانت جمیلة او ذات مال وهم دران کتاب
است اما الرقی فحقیقتها التمسک بکلمات لها تحقق فی المثال واثر والقواعد
الملیة لا تدفعها ما لم یکن فیه شرک لا سیما اذا کان من القرآن او
السنة او مما یشبهها من التضرعات الی الله والعین حق وحقیقتها تأثیر
الهام نفس العاین وعرضه تحصل من الما مهما بالمعاین وکذا نظرة
الجن وکل حدیث فیه نهی عن الرقی والتمایم والتولة محمول علی ما فیه

شرك او انصباك في التسبب بحيث يغفل عن الباري جل شانه واما الفال والطيرة
فحقيقتها ان الامر اذا قضى به في الملاء الاعلى ربما تلونت بلونه وقايع جبلت على
سرعة الانعكاس فمنها الخواطر ومنها الالفاظ التي يتفوه بها من غير قصد يعتد
به وهي اشباه الخواطر الخفية التي لا يتصل اليها بالذات ومنها الوقايع الجوية
فان اسبابها في الاكثر من الطبيعة ضعيفة وانما تختص بصورة دون صورة
باسباب ملكية او انعقاد امر في الملاء الاعلى وكان العرب يستدلون
بها على ما ياتي وكان فيه تخمين واثارة وسواس بل ربما كانت مظنة الكفر
بالله وان لا تطمح الهمة الى الحق فنهى النبي صلى الله عليه وسلم عن الطيرة
وقال خيرها الفال يعني كلمة صالحة يتكلم بها انسان صالح فانها ابعد من
تلك القبايح ونفى العدوى لا بمعنى نفي اصلها لكن العرب يظنونها سببا
مستقلا وينسون التوكل راسا والحق ان سببية هذه الاسباب انما تتم
اذا لم ينعقد قضاء الله على خلافه لا ترا اذا انعقد امر الله من غير ان يخرم
النظام والتعبير عن هذه النكتة بلسان الشرع انها اسباب عادية لا عقلية
والنهي منزلة ما يشرك غالبا وكذلك الغول فنهى عن الاشتغال بهذه
الامور لان هذه ليست لها حقيقة البتة كيف والاحاديث متظاهرة
على ثبوت الجن وتردده في العالم وعلى ثبوت اصل العدوى وعلى ثبوت
اصل الشوم في المرأة والفرس والدار فلا جرم ان المراد نفيها من حيث
جواز الاشتغال بها ومن حيث انه لا يجوز المخاصمة في ذلك فلا يسمع
خصومة من ادعى على احد انه قتل ابله او امرضها بادخال الابل المريضة
عليها ونحو ذلك كيف وانت خبير بان النبي صلى الله عليه وسلم نهى
عن الكهانة وهي الاخبار عن الجن اشد نهي وبرئ عمن اتى كاهنا فـ

٦٧

لما سئل من حال الكهان ان الملائكة تنزل في العنان فتذكر الامر قد قضي في السماء فيسترق الشياطين السمع فتوجه الى الكهان فيكذبون معها مائة كذبة يعني ان الامر اذا تقرر في الملاء الاعلى يترشح منه رشحات على الملائكة السافلة التي استعدت للالهام فربما اخذ منهم بعض اذكياء الجن ثم يتلقى الكهان منهم بحسب مناسبات جبلية وكسبية فلا تشكن ان النهي ليس معتمدا على عدمها في الخارج بل على كونها مظنة للخطاء والشرك والفساد كما قال عز من قائل قل فيهما اثم كبير ومنافع للناس واثمهما اكبر من نفعهما اما الانواء والنجوم فلا يبعد ان يكون لهما حقيقة ما فان الشرع انما اتى بالنهي عن الاشتغال به لا لنفي الحقيقة البتة وانما توارث السلف الصالح ترك الاشتغال به وذم المشتغلين وعدم القول بتلك التاثيرات لا القول بالعدم اصلا وان منها ما يلحق بالبديهيات الاولية كاختلاف الفصول باختلاف احوال الشمس والقمر ونحو ذلك ومنها ما يدل عليه الحدس والتجربة والرصد كمثل ما يدل هذه على حرارة الزنجبيل وبرودة الكافور ولا يبعد ان يكون تاثيرها على وجهين وجه يشبه الطبايع فكما ان لكل نوع طبايع مختصة به من الحر والبرد واليبوسة والرطوبة يتمسك بها في دفع الامراض فكذلك للافلاك والكواكب طبايع وخواص كحر الشمس ورطوبة القمر فاذا جاء ذلك الكوكب في محله ظهرت قوته في الارض الا تعلم ان المرأة انما اختصت بعادات النساء واخلاق ينبغي يرجع الى طبيعتها وان خفي ادراكها والرجل انما اختص بالجرأة والجهورية ونحوهما لمعنى في مزاجه فلا تنكر ان يكون لحلول قوى الزهرة والمريخ بالارض اثر كاثر هذه الطبايع الخفية وثانيهما وجه يشبه قوة روحانية مركبة

عن سعد رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اني احرم ما بين لابتي المدينة ان يقطع عضاهها او يقتل صيدها ... وعن ابي سعيد عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان ابراهيم حرم مكة فجعلها حرما واني حرمت المدينة ...

٦٨

انس رض ان النبي صلى الله عليه وسلم طلع له احد فقال هذا جبل يحبنا ونحبه اللهم ان ابراهيم حرم مكة واني احرم ما بين لابتيها ...

[illegible]

[illegible]

مع الطبيعة وذلك مثل قوة نفسانية في الجنين من قبل امه وابيه والمواليد بالنسبة
الى السموات والارضين كالجنين بالنسبة الى امه وابيه فتلك القوة تهيأ العالم
لفيضان صورة حيوانية ثم انسانية وبحلول تلك القوى بحسب الاتصالات
الفلكية انواع ولكل نوع خواص فامعن قوم في هذا العلم فحصل لهم علم النجوم
ويعرفون بها الوقائع الآتية غير ان القضاء اذا انعقد على خلافه جعل قوة
الكواكب متصورة بصورة اخرى قريبة من تلك الصورة واتم الله قضائه من
غير ان يخرم نظام الكواكب في خواصها ويعبر عن هذه النكتة بان الكواكب
خواصها بجرى عادة الله لا باللزوم العقلي ويشبه بالامارات والعلامات
ولكن الناس جميعا توغلوا في هذا العلم توغلا شديدا حتى صار مظنة لكفر
الله وعدم الايمان فعسى ان لا يقول صاحب توغل هذا العلم مطرنا بفضل
الله ورحمته من صميم قلبه بل يقول مطرنا بنوء كذا او كذا فيكون ذلك صادا
عن تحققهم بالايمان الذي هو الاصل في النجاة واما النجوم فانه لا يضر جهله
اذ الله مدبر للعالم على حسب حكمته علم احد او لم يعلم فلذلك وجب
في الملة ان يخمل ذكره وينهى من تعلمه ويخبر بان من اقتبس علما من النجوم
اقتبس شعبة من السحر زاد ما زاد ومثل ذلك مثل التوريت والانجيل
شدد النبي صلى الله عليه وسلم على من اراد ان ينظر فيهما لكونهما محرفة
ومظنة لعدم الانقياد للقرآن العظيم ولذالك نهوا عنه خفاجي در شرح
شفا نوشته لا تقولن احد كم ما شاء الله وشاء فلان وهذا النهي تنزيهي
لرعاية الادب بترك العطف بالواو الموهمة للتساوي ودر شرح حديث
بئس خطيب القوم انت نوشته امر النبي صلى الله عليه وسلم الخطيب بالافراد
لئلا يوهم كلامه التسوية والمخاطب الوفد الذي قرب عهدهم بالاسلام

٦٩

تمام شد حقائق الحق وابطال الباطل معروف برسالة نذيرية

ومثله قوله لاتقولوا ما شاء الله وشئت او لا تر فصم منه التسوية فيختص بمن كان
حاله كذلك ويقوى هذا الاحتمال حديث ابي داود الذي علم فيه النبي
صلى الله عليه وسلم امته كيف خطبة الحاجة انتهى ملخصا خود در بیان تقویة الایمان
در حدیث السید هو الله نوشته که لفظ سید دو معنی دارد یکی آنکه خود مالک و مختار
بود و محکوم کسے نباشد خود هرچه خواهد کند باین معنی سوائے خدا تعالی دیگری را سید گفتن
روا نیست دوم آنکه از دیگران امتیاز داشته باشد باین معنی دیگرا را گفتن درست
است و باین معنی پیغمبر صلی الله علیه وسلم را سید عالم گفتن و دانستن ضرور است انتهی
ملخصا هرچند این قاعده خاص برائے تصحیح اطلاق سید صاحب بر سید احمد بر زبان
جاری گردیده مگر تمام مبادی فساد را از بیخ بر کنده چه هرگاه مقرر شد که بتعدد
اراده معنی از معانی حکم مبتدل میشود پس بسبب این قاعده مخصوص شد بسید و در
عبد جاری نگردیده و حکم قطعی بشرک نافذ گردیده عبد الرسول و غلام نبی و نبی بخش
چگونه مطلقا شرک گردید موافق حق و مطابق آنچه درینمقام بے اختیار از زبانش
بر آمده همین است که موقوف است بر اراده معنی عبد و ظاهر که مومن عبادت رسول مراد
نخواهد داشت و گمان بد کردن با آنکه بعض الظن اثم وارد مفید هم نیست اگر گویند
که لفظ عبد در محاوره بمعنے دیگر نیامده محض غلط است عبد الدرهم و عبد الدینار
و عبد العصا در احادیث موجود است بالجمله از همین بیان او اکثر مموهات او باطل
میگردد و تمام علماء عرب و مصر و روم و شام و اکابر مذاهب اربعه در مقابله اصول
نجدیه فتوی بجواز داده اند و شیخ محمد عابد سندی انصاری که از عمده علماء حرمین
بود و از نجدیه سند هم هر که زمان صحبت آن مرحوم یافته بسعادت تلمذ و اجازت او
خود را معلم ساخته در اکثر مسائل برسائل شیخ مرحوم احتجاج هم میکنند رساله او در
خاص درین مسئله در استحسان نموده است این تسمیه را الحاصل اطلاق الفاظ مشترکه

الہی در وجلوہ گرشدہ صید دلہا بہ جاذبہ محبت میکند وہزاران ہزار عاشق حسن ازلی
دیوانہ وار از پے توقع منفعت واستفادہ کمالے از و در دست بجاذبہ کمند او دو یدہ
می آیند وبر آستانۂ او سجدات می کنند ومشتاق لمعہ از جمال او میند این مرتبہ از اعلی
مراتب ہست کہ ہیچکس را از بشر ندادہ اند مگر بطفیل این محبوب مقبول برخی از اولیائے
امت را شمہ از ان محبوبیت نصیب شدہ ومسجود خلائق ومحبوب دلہا گشتہ اند مثل
حضرت غوث الاعظم وسلطان المشایخ نظام الدین اولیا قدس سرہما انتہی اللہ تعالی
از اسماء حسنی خود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را قریب سی نام عطا فرمودہ در
شفا ومواہب باید دید کہ بتصریح وتفصیل موجود از انجملہ رؤف ورحیم ومومن ومہیمن وعزیز و
حق وخبیر وعظیم وشکور وشہید ونور امثال آن وسوائے اسمائیکہ اللہ تعالی آنحضرت را صلعم
مسمی فرمودہ ہست اتصاف آن حضرت بدیگر اسماہم درحدیث صحیح وارد ہست مثل اول
وآخر وظاہر وباطن وغیرہا حالا بیان سبکہم سر تغلیط وبادہ افراط وتفریط ساکہ باعث
گرویدہ بدین ہذیان سرائیہا وآن خطاست درمعنی لفظ الہ ومشرک باید دانست کہ
لفظ الہ بمعنی معبود ہست وغالب درعرف شرع اطلاق آن بر معبود بحق ہست وبمعنی موجود جواجب
لذاتہ ودر تفسیر کبیر در سورۂ فاتحہ مذکور ان الالہ ہو المعبود سواء عبد بحق او باطل
ثم غلب استعمالہ فی عرف الشرع علی المعبود بحق کذا فی مائۃ المسائل در تفسیر رحمانی نوشتہ
الالہ اسم لذات المعبود فہو ان لوحظ فیہ المعنی لم یقصد فلذا لک لا یوصف
بہ ثم غلب علی المعبود بالحق وہم در تفسیر رحمانی از امام رازی نقل نمودہ حیث قال
الالہ ہو الموجود الازلی الابدی الواجب لذاتہ المنزہ عما لا یلیق بہ الموجب
لغیرہ ومشرک درشرع عبارتست از شریک گردانیدن غیر خدا را بخدا در الوہیت خواہ
در الوہیت بمعنے استحقاق عبادت مثل بت پرستان خواہ در الوہیت بمعنی وجوب وجود
مثل مجوس وصاحب مائۃ مسائل کہ تردید نمودہ در الوہیت واستحقاق عبادت وگفتہ

غیر مغفور کہ سزاے آن محدود قرار دادہ اند نخود تصریح نمودند کہ چیست و نہ عند التعرض بیان کردند صرف ہمین قدر ظاہر ساختند کہ این شرک سواے اقسام اربعہ یعنی شرک فی العلم و شرک فی التصرف و شرک فی العبادۃ و شرک فی العادت ہست کہ این اقسام اقسام شرک غیر مغفور کہ سزائی او خلود باشد ہستند کہ آن شرک مقابل توحید و نقیض ایمانست مولوی اسمٰعیل و مولوی عبد الحی درہمین بحث از مولوی بادے مانگپوری تلمیذ مولانا بحر العلوم قدس سرہ ملزم و مجبوح شدہ بودند و مشرکان عرب اصنام خود را الٰہ یعنے معبود اعتقاد می کردند و ہمین بود شرک شان و منکر توحید بودند یعنی یک بودن الٰہ اعتقاد نداشتند و از کلمہ طیبہ لا الٰہ الا اللہ سخت تبری می نمودند و گفتند اجعل الآلھۃ الٰھا واحدا ان ھذا الشیٔ عجاب وانطلق الملاء منھم ان امشوا واصبروا علی آلھتکم ان ھذا لشیٔ یراد اگر اصنام خود را الٰہ اعتقاد نمیکردند انکار از کلمہ طیبہ و استعجاب ازان چہ معنے دارد و از شنیدن آیہ کریمہ والٰھکم الٰہ واحد تعجب چرا میکردند در تفسیر عزیزی ہم نوشتہ ابن الجریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ روایت کردہ اند کہ چون این آیہ در مدینہ نازل شد کافران مکہ این را شنیدہ خیلے تعجب کردند و گفتند کہ کیف یسع الناس الٰہ واحد و ان محمدا یقول الٰھکم الٰہ واحد فلیاتنا بآیۃ ان کان من الصادقین و کلام شاہ ولی اللہ نقل نمودیم دران نیز موجود کہ جاہلان رفتہ رفتہ آن سنگہا را بذاتہا خود معبود انگاشتند و ہم در مناظرہ قرآن نوشتہ این جواب مسوق است برای قومیکہ اصنام را معبود ذاتی انگارند انتہی الغرض از بودن مشرکین عرب معتقد الوہیت اصنام و کافر شدن آن لیام ہمین کلام و داشتن شان بتان را برابر خدا در الوہیت یعنے معبودیت تمام کتاب و سنت و کتب شریعت پر اند این وہابیان کوچک ابدالان مشرکان ہمہ را بر طاق نسیان گذاشتہ در وادی

٧٢

٩

مباح بعضے مستحب بعضی مسنون بعضی واجب چنانچه چیزے ازان گذشت ومناشی
فساد چند امور اند یکی اینکه باوجود دعوی توحید معنی کلمه توحید نمیدانند همین که معنی
کلمه بیان کنند مذهب ایشان رو میگردد و درین باب برابر مشرکان اند چنانچه
مذهب مشرکان از کلمه توحید رد میگردد و همچنان مذهب این گروه شیطان چه مشرکان
معتقد الوهیت بتان سوای خدا بوده اند که از کلمه توحید بسبب نفی الوهیت همه سوای
یکی مذهب مشرکان رد گردید و نجدیان میگویند که مشرکان معتقد الوهیت بتان
نبوده اند پس کلمه توحید که رد مذهب مشرکان میکند رد دعوی این بدعتیان هم
میکند لفظ اله را در تمام تقویة الایمان بمعنے شرعی ترجمه نموده جاے هیچ جای هیچ
نوشته داد در آیه وما امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه
عما یشرکون اله را بمعنے مالک ترجمه نموده و در حدیث قدسی اعلموا انه لا اله
غیری بلفظ حاکم ترجمه نموده همین طور حیران پریشان لفظ حق جای بر زبان نیاورده
که نجدیت برهم میشد دوم اینکه در آیاتیکه افعال و اقوال مشرکین منضم بعبادت
مذکور بحذف عبادت صرف بسبب افعال و اقوال حکم شرک قائم نموده چنانچه در ذیل
آیه والذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله
زلفا نوشته اس آیه سے معلوم ہوا کہ جو کوئی کسیکو اپنا حمایتی سمجھے گو کہ یہ جانکر
کہ اوس کے سبب سے خدا کی نزدیکی حاصل ہوتی ہے سو وہ مشرک ہے اور جھوٹا
اور اللہ کا ناشکر معنی آیه اینکه کسانیکه گرفتند غیر خدا را اولیا و گفتند که عبادت
نمی کنیم اوشان را مگر برائی اینکه نزدیک گردانند ما را سوے خدا تحقیق الله حکم
خواهد کرد درمیان ایشان در چیزیکه اختلاف میکنند دران تحقیق الله هدایت
نمیکند کسیرا که دروغگو و ناشکر است از آیه کریمه بر ذی شعور ظاهر که حکم بر
اتخاذ اولیا و عبادت ایشان برائے نزدیکی خدا است و لیقربونا متعلق به نعبد

الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون ومن یتول الله ورسوله والذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون

الکتاب ویکفرون ببعض

معاش ومعاد وشمار اصلاح کند انتهى ومن الناس من يتخذ يعنى جماعت هستند که
بر اخود میگیرند از راه کمال ضلالت در آمده واز حد آدمیت بر آمده من دون الله
یعنی سوای خدا که منعم حقیقی ومحبوب بالذات غیر از و در عالم نیست اندادا یعنی
همتایان خدا حال آنکه اینقدر دلائل ظاهره منع میکنند از آنکه غیر او برابر او توانند شد
اگرچه یک کس باشد چه جای اینهمه انبوه خدایان انتهى بالجمله خطای صاحب تقویة الایمان
درین خصوص بچند طریق ثابت اول کر بمخالفت تفاسیر دوم آنکه همین مضمون در دیگر
آیات کثیره بی لفظ من دون موجود ءاله مع الله بل هم قوم یعدلون قالوا
ءالهتنا خیر ام هو فاضربوه لك الاجدل لا سیوم آنکه مضمون آیة اخیره وامثال
او غلطی تقویة الایمان ثابت میشود چه لفظ من دون وانداد هر دو موجود اگر مراد
من دون الله آن باشد که مدعی نوشته تا تعارض صریح وتهافت قبیح لازم می آید
سبحانه وتعالی عما یصفون دیگر از اغلاط کلیه بخدیه اینکه محبوبیت وشفاعت خواص
بندگان وتفویض امور تدبیر وتصرف بایشان که باتفاق شرائع ثابت مشرکین
بخیال آن امور از راه غلط فهمی آن اشخاص را الٰه اعتقاد نمودند ودر الوهیت
برابر خدا ساختند وفهمیدند که این امور موجب الوهیت هستند بخدیه از اصل
آن امور منکر گردیده بمخالف شرائع خود را ملوم ومطعون ساختند شاه ولی الله
در حجة الله نوشته خلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات
فتمسکوا بالالفاظ المستعملة المشتبهة علی غیر محلها کما حملوا المحبوبیة والشفاعة
التی اثبتها الله تعالی فی قاطبة الشرائع لخواص البشر علی غیر محلهما
وکما حملوا صدور خوارق العوائد والاشراقات علی انتقال العلم والتسخیر
الاختصاص الی هذا الذی یری فیه والحق ان ذلک کله یرجع الی قوی
ناسوتیة او روحانیة تعد للنزول التدبیر الالٰهی علی وجه ولیس من

حال العابد فیما یرجع الی الامور العظام من اصلاح تدبیر اهل الارض فیما دون من الملائکة والارواح قولهم ان هذا الکتاب مخصوص ... بالواجب فی شیء ... الجبار والامور المختصة

خویصة نفسه واولاده واموالہ وشبهوهم بحال الملوک بالنسبة الی ملاک الملوک وبحال الشفعاء والندماء بالنسبة الی السلاطین المختص بالجبروت وسلک فی ذلک ما نطقت به الشرائع من تفویض الامور الی الملائکة واستجابة

۷۴

اعمال اعتبارے ندارد یعنی او کنندہ این افعال بے اعتقاد و اقرار موحد نیست
علی ہذا القیاس پس رکن شرک اعتقاد شرکت است در الوہیت و اقرار شرط است و سجدہ
و طواف و نذور و قرابین وغیرہ از فروع و عوارض کہ بی اینہمہ شرک موجود و
بے اعتقاد الوہیت این اعمال و افعال اعتباری ندارد یعنی مرتکب این افعال
بے اعتقاد و اقرار مشرک نیست مشرکین عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اصنام
را الٰہ اعتقاد میکردند و اقرار مینمودند و ہمین بود شرک شان کہ برائے رد آن
قرآن مجید نازل گردید و اصنام را مالک علی الاطلاق و موجد کل نمیدانستند صرف
صفت الوہیت ثابت میکردند از راہ غلط فہمی یعنی اللہ تعالی را بر خود قیاس
کردہ کہ یک بادشاہ خبرگیری بلاد دور دست بے شرکا و اعوان کردن نمیتواند
باین جہت اللہ را شرکا قرار دادند عزی برائے عزت دادن و دو برائے
... گرداندن یعوق برائی حفظ از دشمنان وغیر ذالک و غلطی شان این
بود کہ خاص را عام نمودند یعنی صفت الوہیت را کہ خاص باللہ است عام
فہمیدند و نجدیہ ہم از راہ غلطی عام را خاص فہمیدند یعنی تصرف انبیاء و اولیا را
کہ عام است و مشابہ بتصرف خدا و تاثیر قدسی یعنی با سبب ظاہری تعلق ندارد
و در خویش و بادشاہان نیافتہ در وہم افتادند کہ این گونہ تصرف خاص بخدا است
پس ہر کہ ہمچنین تصرف برائی بزرگان اعتقاد کند مشرک گردد ہر دو فرقہ یعنی
مشرکین سابقین و لاحقین در غلط فہمی برابر اند و سبب غلطی ہر دو فریق قیاس
غائب است بر شاہد چنانکہ شرک واجب الاحتراز است حکم شرک ہم بر خلاف شرع
واجب الاجتناب این قرن شیاطین بر خلاف کتاب و سنت و جمہور جماعت بعضی
آیات را کہ لفظ من دون اللہ دران یافتند دون را بادون تعبیر نمودہ چنان
قرار دادند کہ مشرکین آن عہد اصنام را الٰہ اعتقاد نمیکردند بلکہ شرک شان ہمین

۸۵

الملاء منهم ان امشوا واصبروا على الهتكم ان هذا الشيئ يراد   الحاصل
از انچه ذکر کردیم بخوبی ثابت که شرعا معتبر در توحید و شرک همان صفت الوہیت ہست
و بس که آن صفت در غیر ذات واحد حق بہیچ   یافته نمیشود نه بالذات و نه بعطائی
او تعالی شانه نه کامل و نه ناقص و بهمین سبب شرک اخبث الخباثت گردیده که مستلزم
تعمیم صفت خاص ہست بخلاف سائر صفات و افعال او تعالی که مخلوقات خود را
ہم علی تفاوت المراتب دران چیز ہا شرکت عطا فرموده ہست فجعلناه سمیعا
بصیرا وجعلنا من الماء کل شیئ حی هو الذی احیاکم علم آدم الاسماء
کلها تکلم الناس تریدون عرض الدنیا وما تشاءون الا ان یشاء الله لا
یکلف الله نفسا الا وسعها ازین آیات محکمات شرکت در صفات ذاتیه ثبوتیه
که عبارت ہست از حیات و علم و سمع و بصر و کلام و مشیئت و قدرت و اراده
واضح و شرک شرعی باعتبار این صفات صورت نمی پذیرد و ہمچنان در صفات
اضافیه و افعال که ناشی از صفات ذاتیه اند و متعلق بآن مثل تصرف بقدرت
و غیب دانی بعلم و امثال ذلک چرا که این چیز ہا بمخلوق ہم عطا گردیده و صفت
منشا شرک اصلا و مطلقا قابل عطا نیست و این صفات و افعال باعتبار صفات خاص
ذات او تعالی و افعال خاص او تعالی یعنی چنانکه خدا تعالی راست یعنی حیاتیکه خدای
تعالی راست آنچنان حیات و قدرتیکه خدا تعالی راست آنچنان قدرت و علم و سمع
و بصر آنچنانکه خدا تعالی راست و تصرف آنچنان که خدا تعالی راست برای دیگرے
ثابت کردن ہم مدار شرک شدن نمیتواند چه بنص قرآن و سنت ثابت که مشرکین
اصنام خود را این چنین اعتقاد نداشتند و مشرک بودند پس ثابت شد که شرک
شرعی باعتبار صفات و افعال نیست بلکه مدار او بر الوہیت غیر آنہا و آن صفت
الوہیت ہست که از اعتقاد آن در مخلوق بغیر اثبات شرکت در صفات ذاتیه ہم

کما مر و صحیح و نیز فصلی که برای این قسم عقد نموده اند ذکر نموده اند در ان آیات و احادیث
که دلالت دارند بر اختصاص علم غیب بخدای عز و جل و این بحث دیگر است کلام در
شرک است و نیست در ان آیات و احادیث که این صفت منحصر است در شرک و
نیست محصل آن مگر همینکه علم غیب خاصه خدا است و بس پس هر که غیب خاصه خدا را
برای مخلوقی ثابت کند این اعتقاد باطل و مخالف شرع است نه آنکه شرک گردد
چه هر بطلان و مخالفت شرع شرک نیست و عادت امت شیطان است که یک لفظ از
یکجا گرفته بیخیال اطراف و جوانب نموده و بر اصول دین نظر نه انداخته زبان بدرازیها
میکنند همچنان درین بحث هم بعمل آورده اند حال اینست که درین آیات تخصیص علم
غیب است بخدای عز و جل و در آیه کریمه لا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی
من رسول استثنا هم موجود اگر غیب مدار شرک میبود اظهار دیگری بر وی امکان
نداشت جمهور مفسرین و اکابر دین تطبیق نموده اند بتفریق غیب که غیب خاصه خدا
غیب مطلق است و غیب عطا کرده غیب اضافی است غیب که خاص بخدای عز و جل
است غیب مطلق است یعنی آنچه نسبت بهمه مخلوقات غائب است نه غیب اضافی
یعنی آنچه غائب است از ملک و شاهد است نزد بشر مثل کیفیات جسمانی یا بالعکس
مثل عالم برزخ و بهشت و دوزخ و سائر آنچه متعلق است بملکوت پس اطلاع
فرد بشری بر تمام ملکوت و اطلاع روح کاملی در برزخ بر تمام احوال احیا یا کل افراد
نوع خود بلکه بر تمام عالم ترابی غیب مطلق نیست بلکه علماء ملی در تفسیر و دیگر ازینهم
تصریح نموده اند که اطلاع بر تمام لوح محفوظ هم غیب مطلق که خاص بخدا است نیست
و به اخبار صحیحه بر حضرت اسرافیل ثابت و برای بعض اولیاء الله هم بتواتر منقول
نمی بینید در قرآن و علم آدم الاسماء کلها و آنچه نوشته من زعم
ان ارواح الانبیاء و الاولیاء حاضرة و ناظرة صار مشرکا

لا شك ان ما يقولوا ابتداع
قبيح في الدين واختراع
فظيع مخالف لاجماع المسلمين
حاصله ان ما حدث بعد
الازمنة الثلثة المشهود
لها بالخير فهو بدعة ضلالة
لم يوقع فيها الخير وما
حدث في احد منها
فهو ليس ببدعة وكذلك
الاخرين باطلاق
فان اكثر البدع قطعا
بعينها بل كلها اصول
في القبح والسوء
بقصور ... قبح واسوء منها
انما حدثت في هذه الازمنة
الثلثة اما البدع الاعتقادية
التي هي اكثر افراد البدع

مراد صحیح از و مشتبهی آرزو داشتن خیال خام است این است کلام اجمالی و رسنه رکنی العلم
وهمچنان از جملهٔ افعال خدای عز و جل تصرف را مدار شرک قرار داد و سوای آنچه در
ردان مذکور شد یک نکته دریافتنی است که اهم مباحث قرآن مجید روشنگر است
و در هیچجا هم این لفظ وارد نگردیده که تمام فصل متعلق آن بشنید هیچجا هم این لفظ در
آیات و احادیث ذکر کرده اش نیست پس شرک شرعی نیست و نیست مگر شرک مجازی
وهمچنان وقسمین باقیین برا افعال عبادت و افعال عادت مدار شرک نهاده
و بهو کتابی از بی و اصل مسئله افعال را یاد باید داشت که بمجال کثیره بکار خواهد آمد
و آن اینکه نسبت با فعالیکه اختصاص مع الطلب دارد گردیده یعنی آن افعال
را از بندگان خاص برای خود طلب فرموده است کردن آن افعال برای دیگری
باعتقاد الوهیت او شرک است و بی اعتقاد الوهیت شرک نیست غایة الامر
ممنوع خواهد بود وقید طلب با اختصاص از برای آن است که بعضی صفات و
افعال خاصه اند برای خدا اگر طلب نیست مثل ان الحکم الا لله که اختصاص
حکم بخدا از آن یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص مرا حاکم بگوئید و دیگری را
نگوئید که خصوصیت طلب بلی منع طلب از غیر نمیباشد و مثل ایاک نستعین
خصوصیت استعانت بالله تعالی از آن یافته میشود مگر طلب نیست یعنی خاص
از من طلب مدد کنید و از دیگری مکنید که خصوصیت طلب منع از غیر نمیباشد انتهی
ترجمة المقدمه عقیده دوم گویند هر بدعت حرام و کفر است و تعریف میکنند بدعت
را آنچه حادث شده باشد بعد زمانه تبع تابعین و آنچه حادث شده باشد در زمانه
صحابه و تابعین و تبع تابعین بدعت نیست مدار بدعت بر تحدید زمانی است و قبح
و بدی را اعتبار نمیکنند یعنی هر چه بعد ازین ازمنه حادث شده همه بدعت حرام
و کفر است نیک باشد یا بد بعضی ملاحده ظاهریه باین راه رفته اند علامه مصری گوید

السيئة فالخوارج والنواصب
والشيعة باقسامهم والمعتزلة
والقدرية والجبرية ...
... والاعتزال في
زمانها ... كذا
وغيرها الازمنة
هذه الازمنة
الثلث البدع العملية
انما فعلت فيها احدثت ما قال الواقف منها
فيما حدث في الازمنة
ليس ببدعة ... فيها بعد ... والاشك
الا ... الثلثة التي قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ... مثل امتي
... ولها خير

او اوسطها او آخرها ورد ايضا من سن في الاسلام سنة حسنة
فله اجرها واجر من عمل بها ومن سن سنة سيئة فله وزرها ووزر من
عمل بها فيطل ما قالوا ان ما حدث بعد الازمنة المذكورة لا يتوقع فيما
الخير انتهى خلاصه لمعه مكيه در رد بدعت نجديه درينجا نقل ميكنم وبعد فهذه رسالة
في تحقيق البدعة جمعنا فيها اقوال الائمة المستندين لرد الدجالين
المبتدعين الملحدين في الدين وهم الذين روى مسلم في صحيحه
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يكون في آخر الزمان دجالون
كذابون ياتونكم من الاحاديث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤكم
فاياكم واياهم لا يضلونكم ولا يفتنونكم صدق رسول الله صلى
الله عليه وسلم وانطبق ما قال على النجدية على الوجه الاكمل لانهم
فانهم يفتخرون بتلك العلامة ويشنعون المسلمين بذكرهم عدم
سمعهم وسماع آبائهم لهفواتهم ويقولون ما يقولون قال صلعم
في النجد هناك الزلازل والفتن وبها يطلع قرن الشيطان
فنقول قال الشيخ امام العلامة محي الدين ابو زكريا يحيى بن شرف
النووي في تهذيب الاسماء واللغات بدع وبدعة بكسر الباء
في الشرع هي احداث ما لم يكن في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم
وهي منقسمة الى حسنة وقبيحة قال الشيخ المجمع على امامته وجلالته
وتمكنه في انواع العلوم وبراعته ابو محمد عبد العزيز بن عبد السلام رحمه
الله في آخر كتاب القواعد البدعة منقسمة الى واجبة ومحرمة ومندوبة
ومكروهة ومباحة قال والطريق في ذلك ان تعرض البدعة على
قواعد الشريعة فان دخلت في قواعد الايجاب فهي واجبة او في

قواعد التحريم فهي محرمة او الندب فمندوبة او المكروه فمكروهة او المباح فمباحة
وللبدع الواجبة امثلة منها الاشتغال بعلم النحو
الذي يفهم به كلام الله وكلام رسوله وذلك
واجب لان حفظ الشريعة واجب ولا يتأتى حفظها الا بذلك وما لا يتم
الواجب الا به فهو واجب الثاني حفظ غريب الكتاب
والسنة من اللغة الثالث تدوين اصول الفقه الرابع
الكلام في الجرح والتعديل وتمييز الصحيح من السقيم
وقد دلت قواعد الشريعة

٧٩

على ان حفظ الشريعة فرض
كفاية فيما زاد على القدر المتعين ولا يتأتى ذلك الا بما ذكرنا وللبدع
المحرمة امثلة منها مذاهب القدرية والجبرية والمرجئة والمجسمة والرد على
هؤلاء من البدع الواجبة وللبدع المندوبة امثلة منها احداث الربط
والمدارس وكل احسان لم يعهد في العصر الاول ومنها التراويح والكلام
في دقائق التصوف وفي الجدل ومنها جمع المحافل للاستدلال
في المسائل ان قصد بذلك وجه الله تعالى

وللبدع المكروهة امثلة كزخرفة المساجد وتزويق المصاحف وللبدعة المباحة امثلة منها المصافحة عقب الصبح والعصر ومنها التوسع في اللذيذ من الماكل والمشارب والملابس والمساكن ولبس الطيالسة وتوسيع الاكمام وقد يختلف في ذلك فيجعله العلماء من البدع المكروهة ويجعلونه آخرون من السنن المفعولة في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فما بعده وذلك كالاستعاذة في الصلوة والبسملة هذا آخر كلامه وروى البيهقي باسناده في مناقب الشافعي رح قال المحدثات من الامور ضربان احدهما ما احدث مما يخالف كتابا او سنة او اثرا او اجماعا فهذه البدعة الضالة والثاني ما احدث من الخير لاخلاف فيه لواحد وهذه بدعة محدثة وغير مذمومة وقد قال عمر رضي الله عنه في قيام شهر رمضان نعمت البدعة هذه يعني انها محدثة لم تكن واذا كانت ليس فيها رد لما مضى هذا آخر كلام الشافعي انتهى عبارة التهذيب قال الحافظ ابن الحجر في فتح المبين شرح الاربعين للامام النووي في شرح حديث عايشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله صلعم من احدث اي انشاء واخترع من قبل نفسه في امرنا اي شاننا الذي نحن عليه وهو ما شرعه الله ورسوله صلعم واستمر العمل به ومن ثمه جاء في رواية ديننا او المراد الحكم هذا ما ليس منه مما ينافيه او لا يشهد له شيء من قواعده وادلة العامة فهو رد اسي مردود على فاعله لبطلانه وعدم الاعتداد به سواء كانت منافاته لما ذكر لعدم مشروعيته بالكلية كنذر القيام وعدم الاستظلال ومن ثم ابطل صلى الله عليه وسلم نذر ذلك او للاخلال بشرط او ركن عبادة كان او عقدا فلا نقل للمدعي مطلقا على الاصح من خلاف فيه

٨٠

١٠

وتفسير القرآن والسنة والكلام على الاسانيد والمتون وتتبع كلام
العرب نثره ونظمه وتدوين كل ذلك واستخراج علوم اللغة كالنحو والمعاني
والبيان والاوزان فذلك كله وما شاكله معلوم حسنه ظاهر فائدته يعين
على معرفة كتاب الله وفهم معاني كتابه وسنة رسوله صلعم فيكون مأمورا
به وكتفريع الاصول والفروع وما يحتاج اليه من الحساب وغيره من العلوم
الآلية وككتابة القرآن في المصاحف ووضع المذاهب وتدوينها وتصنيف
الكتب ومزيد ايضاحها وتبيينها وغير ذلك مما مرجعه ومنتهاه الى
الدين بواسطة او بوسائط فانه مقبول من فاعله يثاب عليه ممدوح و
من ثم استحياه كثير من الصحابة رض كما وقع لابي بكر وعمر وزيد بن ثابت رض
في جمع القرآن فان عمر اشار به على ابي بكر خوفا من اندراس القرآن بموت
الصحابة لما كثر فيهم القتال يوم اليمامة وغيره فتوقف لكونه صورة بدعة
ثم شرح الله صدره لفعله لانه ظهر له انه يرجع الى الدين وانه غير
خارج عنه ومن ثم لما دعى زيد بن ثابت وامره بالجمع قال له كيف
تفعل شيئا لم يفعله رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال والله انه الحق
ولم يزل يراجعه حتى شرح الله صدره للذي شرح له صدرهما وكما وقع
لعمر في جمع الناس لصلوة التراويح في المسجد مع تركه صلعم لذلك بعد
ان فعله ليالي وقال عمر نعمت البدعة هي اي لانها وان حدثت ليس فيها
رد لما مضى بل موافقة له لانه صلى الله عليه وسلم علل الترك بخشية الافتراض
وزال ذلك بوفاته صلى الله عليه وسلم وقال الشافعي ما احدث وخالف
كتابا او سنة او اجماعا او اثرا فهو البدعة الضالة وما احدث من الخير
ولم يخالف شيئا من ذلك فهو البدعة المحمودة والحاصل ان البدعة

الحسنة تنقسم على ندبها وهي
ما وافق شيئا مما مر ولم يلزم
من فعله محذور شرعي ومنها
ما هو فرض كفاية كتصنيف
العلوم ونحوها مما مر وقال
العز ابو شامة ومن
احسن ما ابتدع في زماننا
ما يفعل كل عام في اليوم
الموافق ليوم مولده صلعم
من الصدقات والمعروف
واظهار الزينة والسرور
فان ذلك مع ما فيه من
الاحسان الى الفقراء مشعر
بمحبته صلى الله عليه وسلم
وتعظيمه وجلالته في قلب
فاعل ذلك وشكر الله على
ما من به من ايجاد رسوله

٨١

الذي ارسله رحمة للعالمين
وان البدع السيئة وهي ما
خالف شيئا من ذلك صريحا
او التزاما قد ينتهي الى ما
يوجب التحريم تارة والكراهة
اخرى والى ما يظن انه طاعة
وقربة الى اخر ما قال وقال
في شرح قوله وفي رواية
لمسلم من عمل عملا
ليس عليه امرنا اي
حكما واحتجاجا ونحوهما
عام ومن ثم سر رسول
الله صلى الله عليه وسلم
باخذ خالد اللواء في غزوة
مؤتة مع عدم امره به
وتمدحه على ذلك لانه
من المصالح العامة وهي

لا تتوقف على امر بها بخصوصها وكذا يقال في كل تخصيص لدليل عام بدليل
خاص او عام لانه عليه امر الشرع بخلافه بغير دليل ومدح صلى الله عليه
وسلم بلالا على صلوته ركعتين كلما توضأ مع انه لم يأخذه عنه صلى
الله عليه وسلم نصا بل استنباطا من الامر بمطلق الصلوة وقال في شرح
قوله فهو رد وفي الحديث دلالة للقاعدة الاصولية ان مطلق النهي
يقتضي الفساد لان المنفي عنه مخترع محدث وقد حكم عليه بالرد المستلزم
للفساد وقال في شرح حديث ابي نجيح العرباض رض وعظنا رسول الله صلعم
موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العيون فقلنا يا رسول الله
كانها موعظة مودع فاوصنا قال اوصيكم بتقوى الله والسمع والطاعة
وان تأمر عليكم عبد هذا اما من باب ضرب المثل بغير الواقع على طريق التقدير
والفرض والا فهو لا يصح ولايته ونظيره من بنى لله مسجدا ولو كمفحص
قطاة بنى الله له بيتا في الجنة واما من باب الاخبار بالغيب وان الشريعة
تختل حتى توضع الولايات في غير اهلها والامر بالطاعة حينئذ ايثار
لاهون الضدين اذ الصبر على ولاية من لا يجوز ولايته اهون من
اثارة الفتنة التي لا دواء لها ولا خلاص منها ويرشد الى هذا تعقيب
ذلك بقوله وانه من يعش منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتي
وسنة الخلفاء الراشدين المهديين وهم ابو بكر فعمر فعثمان فعلى
فحسن رضي الله عنهم فان ما عرف عن هؤلاء او عن بعضهم اولى
بالاتباع من بقية الصحابة اذا وقع الاختلاف بينهم فيه ومن ثم
قال بعض العلماء يقدم ما اجتمع عليه الاربعة ثم ما اجتمع عليه
ابو بكر وعمر وهذا في حق المقلد الصرف في تلك الازمنة القريبة

من زمن الصحابة اما في زماننا فقال بعض ائمتنا لا يجوز تقليد غير الائمة الاربعة الامام الشافعي والامام مالك والامام ابي حنيفة والامام احمد رضي الله عنهم لان هؤلاء قد عرفت قواعد مذاهبهم واستقرت احكامها وخدمها تابعوهم وحرروها فرعا فرعا وحكما حكما فقل ان يوجد حكم الا وهو منصوص لهم اجمالا او تفصيلا بخلاف غيرهم فان مذاهبهم لم تحرر ولم تدون كذلك فلا يعرف لها قواعد يتخرج احكامها عليها فلم يجز

٨٢

تقليدهم فيما حفظ عنهم لانه قد يكون مشروطا بشرط اخرى وكلوها الى فهمها من قواعدهم فقيدها فقلت الثقة بخلو ما حفظ عنهم من شرط [illegible] عنهم فلم يجز التقليد واما الاخذ بالقواعد [illegible] عليها [illegible] فان [illegible] ومنه يعلم ان الامر [illegible] وهي لغة [illegible] سابق والارض [illegible] منه بابداع على غير مثال سابق اي موجدها من غير مثال سابق [illegible] بعدما احدث [illegible] اسم الشارع خلاف [illegible] ودليله الخاص والعام

ضلالة لان الحق فيما جاء به الشرع فما لا يرجع اليه يكون ضلالة اذ ليس بعد
الحق الا الضلال والمراد بالمحدث الذي هو بدعة وضلالة ما ليس له اصل
في الشرع وانما الحامل عليه مجرد الشهوة والارادة فهذا باطل قطعا بخلاف
محدث له اصل في الشرع اما بحمل النظير على النظير او بغير ذلك فانه حسن
اذ هو سنة الخلفاء الراشدين والائمة المهديين ومن ثم قال عمر رض في التراويح
نعمت البدعة هي فليس ذلك مذموما بمجرد لفظ محدث او بدعة فان القران
باعتبار لفظه وانزاله وصف بالمحدث اول سورة الانبياء وانما منشأ
الذم ما اقترن به من مخالفة السنة ودعاية الى الضلالة فالحاصل ان البدعة
منقسمة الى الاحكام الخمسة لانها اذا عرضت على القواعد الشرعية لم تخل
عن احد هذه الامور المذكورة فمن البدع الواجبة على الكفاية الاشتغال
بالعلوم العربية المتوقف عليها فهم الكتاب والسنة كالنحو والصرف
والمعاني والبيان واللغة بخلاف العروض والقوافي ونحوهما والجرح والتعديل
وتمييز صحيح الاحاديث من سقيمها وتدوين نحو الفقه واصوله والآلة والرد
على نحو القدرية والجبرية والمرجية والمجسمة ومحل بسطه كتب اصول الدين
لان حفظ الشريعة فرض كفاية كما دلت عليه القواعد الشرعية ولا يتاتى
حفظها الا بذلك لانه ما لم يتم الواجب الا به فهو واجب ومن البدع المحرمة
مذاهب سائر اهل البدع المخالفة لما عليه اهل السنة والجماعة ومن المندوبة
احداث نحو الربط والمدارس وكل احسان لم يعهد في العصر الاول والكلام
في دقايق التصوف والجدل وجمع المحافل والاستدلال في المسائل العلمية
ان قصد بذلك وجه الله ومن المكروه زخرفة المساجد وتزويق المصاحف
ومن المباح التوسع في لذيذ الماكل والمشارب والملابس وتوسيع الاكمام

من بعد ذکر نموده عبارت سیرت شامی را در باب مولد خیر البشر صلی الله علیه وسلم
که مشتمل است بر نقل استحسان واستحباب از جم غفیر وجماعه کثیر ائمه اعلام وهداة اسلام
مثل ابو الخیر سخاوی وابن جزری وابن کثیر وابن دحیه وابو شامه شیخ نووی و
ابن جوزی وابن ظفر بل وابن فضل وشیخ ابی عبد الله بن محمد بن النعمان وجمال الدین
عجمی ویوسف الحجار ویوسف ابن علی بن زریق وابو بکر الحجازی وابا موسی الزرهونی
وابن البطاح ومخلص کتانی وظهیر الدین بن جعفر ونصر الدین وشیخ عمر موصلی
وصدر الدین بن عمر وغیرهم که هریک ازان کرام از عمائد دین وارکان اسلام و
مقتدا ومستند خاص وعام اند وثابت کرده اند حسن آن بدلائل تفصیلیه وکسیکه
کلام کرده دران کلاتش را رد نموده اند واین باجراء تفصیل در رد استحاقیات بیان
نموده ایم ودرینجا بخوف تطویل اعاده نمودیم بعد نقل سیرت شامی نوشته وبعد
ذلك فنقول قد ثبت بما مران البدعة انما هی فی امور الدین والتشریع
والمحدث فی امور الدنیا لیس ببدعة وان البدعة منقسمة الی حسنة وقبیحة
فمنها واجبة ومنها محرمة ومنها مندوبة ومنها مکروهة ومنها مباحة
والمحدث من الدینیات ان خالف الکتاب والسنة والاجماع او الاثر
فهی ضلالة ومردود وان لم یخالفها فلیس برد وما کان منها خیرا فهی بدعة محمودة
وان البدعة الحسنة متفق علی ندبها فما اخترع سیئة عنزن ما تنا من اطلاق البدعة
الضالة علی کل محدث فی امور الدنیا والدین وقصرها فی القبیحة فمنشاء الجهل
والاعجاب برائه والاجتراء علی الله ورسوله شاه عبد العزیز در فتوی جواز
عرس نوشته اند دوم آنکه بهیئت اجتماعیه مردم کثیر جمع شوند وختم کلام الله
کنند وفاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در
زمانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وخلفاء راشدین نبود اگر کسی این طور بکند

الخامس موافقة القوم فی القیام اذا قام واحد منهم فی وجد صادق من غیر ریاء وتکلف او قام باختیار من غیر اظهار وجد وقام له الجماعة فلابد من الموافقة فذلك من ادب الصحبة وكذلك ان جرت عادة طائفة بتنحیة العمامة علی موافقة صاحب الوجد اذا سقطت عمامته او خلع الثیاب اذا سقط عنه ثوبه بالتمزیق فالموافقة فی هذه الامور من حسن الصحبة والعشرة اذ المخالفة موحشة ولكل قوم رسم ولا بد من مخالقة الناس باخلاقهم كما ورد فی الخبر لا سیما اذا كانت اخلاقا فیها حسن العشرة والمجاملة وتطییب القلب بالمساعدة وقول القائل ان ذلك بدعة لم یكن فی الصحابة فلیس كل ما یحكم باباحته منقولا عن الصحابة وانما المحذور بدعة تراغم سنة مأثورة ولم ینقل النهی عن شیء من هذا فالقیام عند الدخول ...

در احیاء العلوم نوشته الادب ... انتهی امام غزالی علیه الرحمة ... وطعام ... مباح است ... از همان است پس ... صاحب ... فتوی درین باب ... انتهی مولوی رفیع الدین ... بلکه فائده احیا واموات را حاصل ... باکی نیست زیراکه درین قسم ...

الله ورسوله خالف الشرع
وقد جعله اصلا مع فروع الشريعة
وبنى عليه فروعا من اصل من ادعى
وليس له ان ياتى باثر دال التعليم والايب
فعليه ان ياتى بسند مصرحة به وان لم
او سند فهذا الاختراع فى الدين هو
البدعة الضالة وطالما على هذا
طالبنا هؤلاء وما يتمسكون به
الدعوى من عام انهم

للداخل لم يكن من عادة العرب بل كانت الصحابة لا يقومون لرسول الله صلى
الله عليه وسلم فى بعض الاحوال كما رواه انس رضى الله عنه ولكن اذا لم
يثبت فيه نهى عام فلا نرى فيه باسا فى البلاد التى جرت به العادة فيها
باكرام الداخل بالقيام فان القصد منه الاحترام والاكرام وتطييب القلب
به وكذلك سائر انواع المساعدة اذا قصد بها طيبة القلب واصطلح عليها
جماعة فلا باس بمساعدتهم عليها بل الاحسن المساعدة الا فيما ورد
فيه نهى لا يقبل التاويل عقيده سيوم فعل مباح بلكه حسن وسائر امور خير
از مداومت وملازمت وتخصيص زمانى ومكانى حرام وكفر ميگردد واين مدعا را
به بيانات گوناگون وبديات بوقلمون جلوه نمايش ميدهند كه در رد اسحاقيات
ازاله همه شبهات نموده ايم ودرينجا مختصر اچيزے ذكر ميكنيم در صحيح مسلم از عائشه
صديقه رض مرويست احب الاعمال الى الله ادومها وان قل ودر صحيح بخارى از
مسروق مرويست اى الاعمال احب الى الله قالت الدائم وهم در صحيحين از
از عبد الله بن عمرو بن العاص رض مرويست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يا عبد الله لا تكن مثل فلان انه كان يقوم من الليل فترك قيام الليل ودر
صحيح مسلم از عمر رض مرويست قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من نام
عن حزبه او شيئ منه فقرأه ما بين صلوة الفجر والظهر كتب له كانما قرءه
من الليل ودر حصن حصين نوشته وينبغى من كان له ورد فى وقت من ليل
او نهار او عقب صلوة او غير ذلك ففاته ان يتداركه ويأتى به اذا امكنه
ولا يهمله ليعتاد الملازمة ولا يتساهل فى قضائه صاحب المعمر ودر قول اين
نجديه الفعل المباح بتقييد الزمان والمكان وغيرهما يصير حراما وكذا بل
الفعل المندوب الحسن ايضا شده نوشته ذلك بهتان وكذب وافتراء على

الدعوى بذلك من عام ما عجزوا
الاتيان ويعتذرون البتة
من اثبات هذا النهى
كالبينة وابطال هذا المدعى
والبينة وانكار الدعواه
وفقد انها الابطال لنصيحة
تكيفى ولكن المقصود

٨٥

فنا فى بابه الصريحة الصحيحة
فنقول فيما ذكرنا من عبارات
الائمة الهادين تصريحات
فى جواز خلاف الدعوى
وابطال المدعى فيما استدلوا
بحديث صوم يوم عاشوراء فان
اليهود وقتوا ذلك اليوم
وخصصوا الصوم وقيل رسول
الله صلعم منهم وسنة
سنة من كل سنة فقد ثبت
ان نفى التقييد بين قبيح
بل القبيح والحسن يرجع الى
الاصل ولو كان نفس
التقييد سببا للحرمة لكيف
يقبله رسول الله صلعم
لا سيما وهو تقييد اليهود
تعظيما لهذا اليوم والحديث

في صحيح مسلم عن ابن عباس رض قال قدم رسول الله صلعم المدينة فوجد
اليهود يصومون صوم عاشورا فسئلوا عن ذلك وقالوا هذا اليوم الذ
اظهر الله فيه موسى عليه السلام وبني اسرائيل على فرعون فنحن نصومه
تعظيما له فقال النبي صلى الله عليه وسلم نحن اولى بموسى منكم فامر بصومه
وعن ابي موسى قال كان اهل خيبر يصومون صوم عاشورا ويتخذونه عيدا
ويلبسون نسائهم فيه حليهم وشارتهم فقال رسول الله صلعم
فصوموه انتهى ومنها استدلالهم بحديث مدح رسول الله صلعم
بلالا وسمعه خشف نعليه بين يديه في الجنة على صلوته ركعتين بعد
كل وضوء مع انه لم ياخذه عنه صلعم نصا بل استنباطا من الامر
بمطلق الصلوة والحديث في صحيح مسلم ومنها استدلالهم بالسوال
عن تخصيص الصوم بالاثنين عن رسول الله صلى الله عليه وسلم واجازته
صلعم ببيان شرفه بولادته والانزال عليه فيه والحديث في صحيح
مسلم عن ابي قتادة قال النووي في شرحه وفي الحديث دليل على
ان الزمان ايضا يتشرف بما يقع فيه كالمكان ومنها حكمهم باباحة
تقييد المصافحة بعد العصر والصبح لمن يكون معه في الصلوة ومنها حكمهم
بان كونه خصصها ببعض الاحوال وفرط في اكثرها لا يخرج ذلك عن
كونها مشروعة ومنها حكمهم بان البدع الحسنة متفق على جواز فعلها
والاستحباب بها ورجاء الثواب لمن حسنت نيته فيها ومنها اتفاقهم على
تمليح تخصيص يوم مولده صلعم في كل سنة بالبر والاحسان والرد على
من تكلم فيه وما هو الا شاذ نذر ومنها نذر رجل على عهد رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم الخ بوانة وقوله صلعم اوف بنذرك

٨٦

الله عليه واله وسلم
مذهب جماعة كما هو
بعض الائمة من استحسن
والتابعين وتبع التابعين
ولم يحرم بنفس التفضيل
بالزمان مع انه تفضيل

این تخصیصات از قسم عرف و عادات اند که بمصالح خاصه و مناشی خفیه ابت الظهور
آمده رفته رفته شیوع یافته در حق آنچه که صاحب درمختار و صاحب قنیه و دیگر فقها
تصریح نموده اند و تخصیص آنحضرت صلی الله علیه وسلم ذبح جانور و تقسیم گوشت
آن از بصدایق خدیجه رضی الله عنها بطریق صحیح ثابت است والله اعلم بالصواب مولانا
عبدالله گجراتی که از اعاظم علما و صلحاے وقت خود و معاصر شیخ عبدالحق بوده است
در وصیت نامه خود نوشته است تقییدات و تخصیصات در اوضاع و تراکیب ماکولات
و تعینات در مقررات فاتحه هاے و نیازهاے بزرگان از اتفاقات و رسوم
صالحه است چرا که معمول مشایخ کرام و اولیاے عظام است کسانیکه بکمال ظاهری
و باطنی ایشان متفق علیه کافهٔ اهل اسلام است بران مقید بوده اند و حکم کرده اند
بلکه بعضے از تراکیب کذائیه مشهوره که فاتحه و نیاز فلان بزرگ باین طور و بر این
چیز باید در رسائل واوراد اکابر هم بنظر آمده مثل ترکیب توشه اصحاب کهف
وغیره گو اصل لم معلوم نیست فاما عمل بدان مناسب که داخل تجربیات است
در رقی کر این قسم تخصیصات بطرق صحیحه مرویست و فرقے نیست میان آن
و این و ظهور برکات و آثار درین تخصیصات از یقینیات است بمثل سائر تجربیات
انتهی کلامه فقیر میگوید در تفسیر عزیزی در خواص سوره بقر نوشته است
که از خواص مجربه این سوره انست که در هنگام برآمدن آبلها اطفال که از جیچک
خواهند وقت صبح ناشتا ناشکسته این سوره را بتجوید و ترتیل بحضور طفلی
که خوانده دم کنند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد بفضل الهی آن طفل را در
ان سال جیچک نه برآید و اگر برآید سهل و آسان گردد و آسیبے باو نرسد
لیکن شرط آنست که وقت شروع قراءة آن و دیسم یا پنج باشکر و جغرات
بقدر حاجت مستحق را در همان مجلس بخوردن دهند و آن شخص بحضور قاری

٨٧

المصاب بالعین من خلفه صبة واحدة فبرء باذن الله تعالی و در مواہب
بعد نقل این عبارت نوشته وهذا المعنی مما لا یمکن تعلیله ومعرفته
وجهه من جهة العقل فلا یرد لکونه لا یعقل معناه وقال ابن العربی
ان توقف فیه متشرع قلنا له قل الله ورسوله اعلم وقد عضده
التجربة وصدقته المعاینة ومتفلسف فالرد علیه اظهر لان عنده ان
الادویة تفعل بقواها وقد تفعل بمعنی لا یدرک ویسمون ما هذا
سبیله الخواص وهم در مواہب از شرح السنة نقل نموده ان عثمان بن
عفان رض رای صبیا ملیحا فقال دسموا نونته لئلا یصیبه العین

عقیدهٔ چهارم اصل در اشیا حرمت ست یعنی هرچه از شارع منقول
نیست حرام ست و نسبت میکنند بکتب فقه و اصول بی آنکه بمغز کلام رسند ملخص
بحث در اصل اشیا آنست که حسن و قبح نزد معتزله عقلی است و موجب حکم
پس اشیائیکه حسن و قبح آن معلوم است منقسم باقسام خمسه واجب ومندوب ومحظور
ومکروه ومباح قبل الشرع وبعد الشرع بی مداخلت شارع و چیزیکه علت حسن و
قبح آن بعقل معلوم نباشد و معتزله را قبل شرع سه مذهب ست اول اباحت
آن مذهب معتزلهٔ بصره است دوم حرمت و آن مذهب معتزلهٔ بغداد است
سیوم توقف و این اباحت را اباحت اصلیه و اباحت حقیقیه گویند که اشعریه و
ماتریدیه ازان منکر که نزد شان قبل شرع حکم نیست و بچنینکه در اهل سنت
است که اصل در اشیا اباحت ست و آن مختار اکثر شافعیه و حنفیه ست یا خطر که
مذهب غیر ایشانست نسبت بزمان فترت است و این اباحت غیر اباحت معتزله
است که حکم نیست نزد اهل سنت و بعضی اینکه معامله کرده میشود با جمیع افعال
معامله مباح یعنی ماخوذ نمیشود بفعل و ترک چنانچه در مباح یعنی کسانیکه پیدا شدند

آن اباحۃ اصلیہ شرعیہ است ونیست دران اختلاف کسے از معتمدین اصولیین اہل
سنت قال صاحب المسلم الاباحۃ حکم شرعی لانہ خطاب الشرع بالتخییر والاباحۃ
الاصلیۃ نوع منہ لان کل ما عدم فیہ المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ وترکہ
فذلک مدرک شرعی بحکم الشرع بالتخییر فہی لایکون الا بعد الشرع خلافا
لبعض المعتزلۃ وقال مولانا بحر العلوم فی شرحہ ای عدم المدرک الشرعی لہما مدرک
شرعی لحکم الشرع بالتخییر والاباحۃ الاصلیۃ لاتکون الا فی موضع عدم المدرک
الشرعی للحرج فی الفعل والترک بل بحکمہ بخصوصہ اصلا فالاباحۃ الاصلیۃ فیہا
حکم بالتخییر فہی لاتکون الا بعد الشرع خلافا للمعتزلۃ فانہم یقولون بالاباحۃ
وغیرہا من الاحکام قبل الشرع ودر شرح مختصر الاصول نوشتہ الاباحۃ حکم شرعی
خلافا لبعض المعتزلۃ فانہم یقولون المباح ما انتفی الحرج فی فعلہ وترکہ وذلک
ثابت قبل الشرع وبعدہ ونحن ننکر ان ذلک اباحۃ شرعیۃ بل الاباحۃ خطاب
الشارع بذلک فافترقا میرزاجان در حاشیۂ آن نوشتہ قولہ خلافا لبعض
المعتزلۃ ہم الذین قالوا الافعال الاختیاریۃ التی لایدرک العقل اشتمالہا
علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہا عنہما مباحۃ قبل الشرع بالاباحۃ الاصلیۃ
لانہ تعالی خلق العبد وما ینتفع بہ فالحکمۃ تقتضی اباحتہ لہ دفعا للعبث و
حاصل النزاع یرجع الی ان الاباحۃ فی لسان الشرع ہل ہو عدم الحرج فی
فعلہ وترکہ او حکم الشارع بذلک والتحقیق ان ما لایدرک العقل اشتمالہا
علی المصلحۃ والمفسدۃ وخلوہ عنہما ولم یتعلق بہ الخطاب الکاشف عن حالہ
صریحا مباح بالاتفاق الا ان عند ہؤلاء البعض من جہۃ ان الاباحۃ فی
عرف الشرع بمعنی عدم الحرج فی فعلہ وترکہ وہذا کذلک وعند الجمہور
ان کلما عدم المدرک الشرعی للحرج فی فعلہ وترکہ فذلک مدرک شرعی

٨٩

بحکم الشارع بالتخییر بینہما ... شرعی ... قال کان اہل الجاہلیۃ یاکلون اشیاء ویترکون اشیاء تقذرا فبعث اللہ نبیہ وانزل کتابہ واحل حلالہ وحرم حرامہ فما احل فہو حلال وما حرم فہو حرام وما سکت عنہ فہو عفو ...

قل لا اجد فیما اوحی الی الآیۃ ودر تفسیر مدارک تحت آیۃ ... الاصل فی الاشیاء الاباحۃ ... قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ فرض فرائض فلا تضیعوہا وحرم حرمات فلا تنتہکوہا وحد حدودا فلا تعتدوہا وسکت عن اشیاء ...

فصول البدائع للشمس
ان الترک بمعنی عدم الفعل
لا یصح طلبه اما لانه غیر
مقدور واما لانه لو کان
مطلوبا لترتب علیه الثواب
فیکون کل مکلف مثابا
باعتبار عدم فعل المنهیات
التی لا تحصی ولا قائل به
والمطلوب الفعل کفا کما ان
او عینیا انمی وصحح الاصولیون
بان الترک فی ترک المنهی عنه
ایضا لیس بمعنی عدم الفعل
لانه لیس داخلا تحت القدرة
العبد کما فی التحریر وغیره بل
المراد به الکف وهو ان تدعو
النفس الیه قادرا علی فعله
فیکف نفسه خوفا من ربه

٩٠

می نویسد و فیه تنبیه علی ان التحریم انما یثبت بوحی الله وشرعه لا بهوی النفس
وکتب فقه که ازین حکم مالا مال اند در شرح وقایه و شرح قول ماتن مالیس بحدث
لیس بنجس می نویسد لا حکم بحرمة المسفوح بقی غیر المسفوح علی اصله وهی الحل و
یلزم منه الطهارة و در هدایه در فصل حدا د نوشته ان الاباحة اصل و در باب الغنایم
فبقی اصل الاباحة للحاجة صاحب مائة مسائل در جواب سوال چهل و ششم نوشته
امر یکه منقول از آنحضرت صلعم وصحابه رض نباشد غیر مشروع است چنانچه صاحب
هدایه چند جا عدم نقل را از آنحضرت صلعم وصحابه رض دلیل گرفته است منها فی کتاب
الصلوٰة فی فصل الاوقات التی تکره فیها الصلوٰة قال یکره ان یتنفل بعد طلوع الفجر
باکثر من رکعتی الفجر لانه علیه السلام لم یزد علیهما مع حرصه علی الصلوٰة
ومنها ما قال فی باب العید لا یتنفل فی المصلی قبل العید لانه علیه السلام
لم یفعل مع حرصه علی الصلوٰة و دعاے صاحب مائة مسائل ازین روایات علاقه
ندارد وجه عدم نقل چیزے دیگر و نقل عدم چیزے دیگر عینی در حاشیه هدایه می نویسد
هذا مبنی علی معرفة الحدیث الذی فیه عدم زیادة النبی علیه السلام علی
رکعتی الفجر و لذا قال الاکمل ان الترک مع حرصه علیه السلام علی احراز
فضیلته التنفل دلیل الکراهة و این بحث در تصحیح مائة المسائل بتفصیل ذکر کرده ایم
من شاء فلیرجع الیه ظاهرا ماخذ این عقیده کلام ظاهریست مصری در شرح
مسند در بحث تلفظ به نیت بعد نقل استحباب آن از جماعت کثیره از حنفیه و شافعیه نوشته
اما انکار الملاحدة الظاهریة واستدلالهم بان المتابعة کما یجب فی الفعل
مطلقا یجب فی الترک ایضا فمن بادر علی فعل لم یفعله رسول الله صلی الله علیه
وسلم فهو مبتدع لان عدم الفعل کفعله فی الحجة من غیر تفاوت باتفاق الامة
فمن جهلهم باصول الدین فان علماء الاصول باسرهم صرحوا بخلافه فی

انتهی کلام المصری وسبب ...

91

بنوبید المختار عندنا الاباحة و صاحب تلویح هم ور ان بحث بنوبید الاصل فی
الاشیاء الاباحة واضح باد که بتنا بت در اصرایم تفصیلی وارد شاه ولی الله در حجة البالغه
نوشته ماروی عن النبی صلی الله علیه وسلم علی قسمین احدهما ما سبیله سبیل تبلیغ
الرسالة منه قوله تعالی ما اتاکم الرسول فخذوه وما نهکم عنه فانتهوا وثانیهما
ما لیس من باب تبلیغ الرسالة ومنه قوله صلی الله علیه وسلم انما انا بشر اذا امرتکم بشیئ من دینکم فخذوا به
اذا امرتکم بشیئ من رائی فانما انا بشر و قوله صلعم فی قصة تابیر النخل انی انما ظننت
ظنا ولا تواخذونی بالظن ولکن اذا حدثتکم عن الله شیئا فخذوا به فانی
لم اکذب علی الله فمنه الطب ومنه باب قوله صلی الله علیه وسلم علیکم بالادهم
الاقرح ومستنده التجربة ومنه ما فعله النبی صلی الله علیه وسلم علی سبیل العادة
دون العبادة وبحسب الاتفاق دون القصد ومنه ما ذکره کما کان یذکر قومه
کحدیث ام ذرع ومنه ما قصد به مصلحة جزئیة یومئذ ولیس من الامور اللازمة
لجمیع الامة ومنه حکم وقضاء خاص انتهی بلفظ عبارة حجة البالغه وهم در ان
کتاب نوشته من اسباب التحریف التعمق وحقیقته ان یامر الشارع بامر وینهی
عن شیئ فیسمعه من امته فیفهم حسب ما یلیق بذهنه فیعدی الحکم الی ما
یشاکل الشیئ بحسب بعض الوجوه او بعض اجزاء العلة او الی اجزاء الشیئ
ومظانه ودواعیه وکلما اشتبه علیه الامر لتعارض الروایات التزم الاشد
ویجعله واجبا ویحمل کل ما فعله النبی صلی الله علیه وسلم علی العبادة والحق
انه فعل اشیاء علی العادة فیظن ان الامر والنهی اشتملا هذه الامور فیجهر
بان الله تعالی امر بکذا ونهی عن کذا الی آخر ما قال وکشف رسول الله صلی الله
علیه وسلم عن فساد هذه المقالة وبین انه تحریف عقیده وتحریم تشبه مطلقا
مستلزم مساوات است وبرین عقیده فروع کثیره در بارهٔ تکفیر تخریج نموده اند و

الی شیئ من احوالهم انتهی و هذا کله فی التشبه بهم فی السیرة واما المتشبه بهم فی الزی واللباس فلیس ومع ذلك هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم و عن ابن عمر باسناد ضعیف طس عن خذ یفة باسناد حسن انتهی ملا علی قاری در شرح فقه اکبر نوشته انا ممنوعون من التشبه بالکفرة واهل البدعة المنکرة فی شعارهم لا منهیون عن کل بدعة ولو کانت مباحة سواء کان من الافعال اهل السنة او من افعال الکفرة واهل البدعة فالمدار علی الشعار حسکفی در خزائن الاسرار نوشته ان التشبه بهم لا یکره فی کل شیئ بل فی المذموم وفیما یقصد به التشبه کما فی البحر در تفسیر عزیزی در ذیل آیه کریمه ان الصفا والمروة من شعائر الله مسطور است صفا و مروه را از شعائر الله بودن محض ببرکت صبر حضرت هاجره حاصل گشته که معیت خاصه حضرت جل و علا در میان همین دو کوه باشکوه در حق ایشان جلوه گر شد و حل مشکل ایشان فرمود و این دو کوه با صفا بسبب آنکه جاهلان مکه اساف و نائله را برانها نهاده پرستش میکردند از شعائر الله بودن معزول و ساقط نگشته و اگر یهود و نصاری بر شما طعن نمایند و بگویند که شما مکانات بتان را تعظیم میکنید و طواف آن مکانات می نمائید و مشابهت با کفار و بت پرستان بر خود گوارا میکنید و این مخالف جمیع ملتها و ادیانست پس ازین طعن ایشان پروا نکنید و تنگدل نشوید زیرا که معامله با خدا است و نیت شما بجا آوردن حج و عمره است نه تعظیم بتان و حج و عمره بلا شبه امر نیک است و بجا آوردن آن طاعت فمن تطوع خیرا یعنی و هر که بقصد طاعت بجا آرد کارے نیک را فان الله شاکر علیم یعنی پس تحقیق خدا تعالے قدر دان است عمل او را رائیگان نمیکند گو بظاهر مشابهت با کفار پیدا شده باشد مانند روزه روز عاشورا زیرا که او تعالی علیم یعنی داناست

۹۲

رد اصولے چون توان برد بدان برد فروع واکثرے از جزئیات کہ صراحةً ہم بہ بیان
آمدند وحال مابقی ہم از انچہ مذکور شد سہل الحصول اما تنبیہ بر بعض امور ضرور بود
واضح باد کہ از عمدہ معتقدات فاسدہ ومبتدعات کاسدہ گویا کہ مابہ الامتیاز
این طائفہ از اہل سنت وجماعت است مسئلہ استعانت است از ارواح انبیا واولیا
کہ شرک دانند ودلیل شان آیہ ایاک نستعین کہ بسبب تقدیم مفعول فائدہ حصر
میدہد واحادیث باب صبر وتوکل وابفضلہ تعالے این بحث را در رد اسحقیات
بخوب ترین وجہ تحقیق نمودہ ایم در ینجا بنقل بعض کلمات تفسیر عزیزی اکتفا میرود
واضح باد کہ فصل مقوم این طائفہ توہین وتحقیر مقربین حضرت ارحم الراحمین است
ما درین مقام بتوسعہ کلام عامہ مکارم آن کرام علیہم التحیۃ والسلام نقل مے کنم
گو با مسئلہ استعانت خصوصیت نداشتہ باشد کہ موید ومعین مدعا وبین وموضح
ضلال وغوایت آن اشقیاست مقولہ اوّل در تفسیر عزیزی در دیباچہ تمہید
تصنیف تفسیر نوشتہ برائے ایضاح معانے سورۂ فاتحۃ الکتاب ودو سیپارۂ
آخرین از حضرت قرآن مجید کہ اکثر مسلمین در صلوٰۃ خمسہ وجمعہ وجماعات ومحاضر
ارواح مقدسہ انبیا واولیا وزیارات قبور صلحا وعرفا تلاوت این سورہا التشریف
مینما بند انتہی لفظ محاضر ارواح انبیا واولیا را باید دید ومعنے آن از قرآن شعیان
باید پرسید مقولہ دوم در تفسیر ایاک نعبد عبادت را منقسم نمودہ مینوید
وآنچہ تعلق بچشم دارد دیدن مشاہدہ خیر مثل کعبہ شریفہ وقرآن مجید ودیدن
بزرگان مثل انبیا واولیا وزیارت قبور شہدا وصالحین کہ جان خود را در
راہ او باختہ اند واوقات عزیز خود را در یاد او گذرانیدہ انتہی زیارت قبور
شہدا وصالحین عبادت خدا است مقولہ سیوم اما عبادت قلب پس محبت
است بمحبوبان او وبغض داشتن بمبغوضان او مقولہ چہارم ایاک نستعین

و شهیدان و صالحان پس معلوم شد که
بچهار فرقه که انبیا و صدیقان
از قرآن مجید تفسیر فرموده اند
و این لفظ را در جای دیگر
راه کسانیکه انعام کرده ای بر ایشان
باشد بدانند انتهی مقوله
و اجب القبول
ایشان را در جناب او تعالی
در خواست کند و شفاعت

چون ایاک نعبد و ایاک نستعین گفت بیهوش افتاد و چون بخود آمد گفتند ای شیخ ترا چه شده بود گفت چون ایاک نستعین گفتم ترسیدم که مرا بگویند که ای دروغ گو چرا از طبیب دارو میجوئی و از امیر روزی و از پادشاه یاری میجوئی لهذا بعضی از علما گفته اند که مرد را باید که شرم کند از ان که هر روز و شب پنج نوبت در مواجهه پروردگار خود استاده دروغ گفته باشد لیکن درینجا باید فهمید که استعانت از غیر بوجهیکه اعتماد بران غیر باشد و او را مظهر عون الهی نداند حرام است و اگر التفات محض بجانب حق است و او را یکی از مظاهر عون دانسته و نظر بر کارخانه اسباب و حکمت او تعالی دران نموده بغیر استعانت ظاهری نماید دور از عرفان نخواهد بود و در شرع نیز جایز و رواست و انبیا و اولیا این نوع استعانت بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لاغیر انتهی مقوله پنجم تقدیم ایاک بر نستعین مفید حصر است یعنی از غیر تو استعانت نداریم و این استعانت یا خاص است برای عبادت یا عام است در جمیع امور دنیا و دین اگر خاص است پس آنست که عبادت هر چند کسب بنده است مگر عمل بنده به پیدا کردن خدا است و اگر عام است پس وجه اختصاص آنست که هر که غیر خود را اعانت میکند منتهی کار او آنست که در دل او داعیه اعانت آن غیر می اندازد و این فعل فعل او تعالی است پس گویا بنده میگوید بغیر ترا اعانت من ممکن نیست مگر چون او را تو اعانت فرمائی تا اسباب اعانت بهم رساند باز در دل او داعیهٔ اعانت من اندازی پس من از وسائط قطع نظر می کنم و غیر از اعانت ترا نه بینم انتهی ملخصا مقوله ششم در بیان افراط و تفریط استعانت نوشته که ملائکه و ارواح انبیا و اولیا را در پرده صور و تماثیل و قبور و تعزیها معبود سازد و در رزق و فرزند و خدمت و منصب از ایشان بالاستقلال

٩٧

راه این چهار فرقه است
مناجات با پروردگار
را ملحوظ نظر اجمالی سازد
آنها طلب کند
باید دانست که عوام مومنین

و برکت در کلام و در انفاس و در افعال و در مکانات ایشان و در هم صحبتان
ایشان و در اولاد و در نسل ایشان و در زیارت کنندگان ایشان پی
در پی ظاهر میگرداند و نزد خود ایشان را جاهی و مرتبه می بخشد که دعای
ایشان مستجاب میشود بلکه در هر حاجتی بایشان توسل نماید حاجت او روا
میگردد و خصوصیات و علاماتیکه در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم
ملکوت میدهند از ان قبیل نیست که عوام مومنین بان استدلال توانند کرد الا
بعد از مشاهدهٔ آن عوالم انتهی و هم درانجا نوشته شهید آنست که قلب او
بمشاهده متحقق باشد و آنچه انبیا علیهم السلام باو رسانیده اند به نهج قلب او
قبول کند که گویا می بیند لهذا دادن جان نزد او سهل باشد گو بحسب ظاهر
مقتول نشده باشد مقوله هشتم در اقسام فرشتها نوشته اولاً فرشتهائیکه
متعلق باجسام اند خواه علوی مثل حاملان عرش و خازنان کرسی و داروغهای
بهشت و دوزخ و ساکنان سدرة المنتهی و مجاوران بیت المعمور و گردانندگان
ستارهای و محرکان سماوات و دربانان آنها خواه باجسام سفلی تعلق داشته باشند
مانند فرشتهائیکه باد و باد مربوط اند و همراه هر قطره نزول میکنند و بر دریاها و
کوهها و درختان موکل و بحفظ بنی آدم و نوشتن اعمال ایشان و امداد و اعانت
تالیان اسماء الله و عزیمت خوانان ارتباط دارند سیوم مقربین که امور عظام
در عالم بتدبیر ایشان و بتوسط ایشان صورت میگیرد مثل انزال وحی و شریعت
و ایصال رزق و دولت و امداد و نصرت و برهم زدن دولتها و ملکها و قبض ارواح
بنی آدم انتهی و بعضی از فرشتگان برای تثبیت امر غذا در بدن آدمی نیز
موکل اند زیرا که قاعدهٔ غذا آنست که جزوی از طعام قائم مقام جزوی
از بدن که بسبب حرکات متحلل شده است گردد پس لابد فرشته می باید که غذا

95

گویا مسکنی برای روح ساختن است بنابرین است که از اولیاء مدفونین و دیگر مومنین انتفاع و استفاده جاریست و آنها را افاده و اعانت نیز متصور و در تفسیر سورهٔ انشقت نوشته اول حالتی که بمجرد جدا شدن روح از بدن خواهد شد فی الجمله اثر عباداتِ سابقه و الفت بدن و دیگر معروفان از ابنای جنس خود باقی است و آن وقت گویا برزخ است در میان زندگانی دنیا و استغراق عالم قبر که چیزی از ینطرف و چیزی ازان طرف وارد و این حالت حالت انکشاف جزای برخی از نیکی ها و بدیهاست و مدد زندگان درینحالت زود تر میرسد و مردگان منتظر لحوق مدد ازین طرف میباشند و چنان گمان برند که هنوز زنده ایم و لهذا در حدیث شریف در احوال قبر وارد است که مرد مسلمان درانجا میگوید دعونی اصلی یعنی بگذارید مرا تا نماز بخوانم و نیز وارد است که مرده درانحالت مانند غریقی است که انتظار فریادرسی میبرد و صدقات و ادعیه و فاتحه دران وقت بسیار بکار او می آید و ازینجاست که طوائف بنی آدم تا یکسال و علی الخصوص تا یک چله بعد موت درین نوع امداد کوشش تمام می نمایند و روح مرده نیز در قرب موت در عالم خواب و عالم تمثل ملاقات زندگان میکنند و ما فی الضمیر خود را اظهار میکنند و دوم حالتی است که بعد از انقطاع تعلق زندگانی دنیا بالکلیه رو میدهد و استغراق عظیم و مشاهدهٔ کیفیات بلسوبه خود از نیکی و بدی او را حاصل میشود و قوی مدرکه و متصرفه ازین عالم گسسته شده بآنطرف متوجه می گردد حس و حرکت منتفی او ازینجهان مطلق بیکار میشود و این حالت عوام مردگانست و بعض از خواص اولیاء الله را که جارحهٔ تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت تصرف در دنیا داده و استغراق آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمیگردد و اولیسیان تحصیل کمالات باطن از آنها مینمایند و ارباب حاجات

قال الله تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها فيمسك التي قضى عليها الموت ويرسل الاخرى الى اجل

انك لا تسمع الموتى ... وما انت بمسمع من في القبور

۹۶

وسماع موتی قال رسول الله صلعم نم کنومة العروس یعنی فرشتگان در قبر بعد
سوال وجواب از مومن میگویند بخواب بحو خوابیدن عروس انتهی ملخصا در رواسخقیات
بیان کرده ایم که این آیات و احادیث بعین معنی متمسک معتزله اند درین باب جواب
آن با تنبیه بر مناشی اغلاط و تصرفات بیجا ذکر نموده ایم تکمیلا للالزام چیزی از کلام
شاه عبد العزیز صاحب مذکور میگردد **سوال** چه میفرمایند علما دین اندرین معنی
که انسان را بعد موت ادراک و شعور باقی مے ماند که زائران قبر خود را شناسد
وسلام ایشان شنود یا نه **جواب** انسان را بعد از موت شعور و ادراک باقی
میماند و برین معنی شرع شریف و قواعد فلسفی اجماع دارند اما شرع شریف پس عذاب
القبر و تنعیم القبر بتواتر ثابت است و تفصیل آن دفتری طویل میخواهد در کتاب
شرح الصدور تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث باید دید و اثبات
عذاب القبر در کتب کلامیه از مباحث عمده است حتی که بعضے از اہل کلام
منکران را تکفیر کرده اند و عذاب و تنعیم بغیر ادراک و شعور نمیتواند شد و نیز
در احادیث صحیحه مشهوره در باب زیارت القبور و سلام بر موتی و ہم کلامی
با آنها که انتم سلفنا و نحن بالاثر و انا ان شاء الله بکم للاحقون ثابت است و در
بخاری و مسلم موجود است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم با کفار یکه در بدر کشته
شده بودند خطاب فرموده هل وجدتم ما وعد ربکم حقا مردم عرض کردند
یا رسول الله ما تکلم من اجساد لیس فیها ارواح فرمودند که ما انتم باسمع
منهم ولکنهم لا یجیبون و در قرآن مجید ثابت است لا تقولوا لمن یقتل فی
سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بما آتهم الله من
فضله بلکه از احوال پس ماندگان هم خوش وقت و استبشار ثابت است و یستبشرون
بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم الا خوف علیهم ولا هم یحزنون بالجمله

97

روح باد راک و شعور پس خصوصیت شہید ظاہر گشت و در تفسیر آیہ ویکون
الرسول علیکم شہیدا نوشتہ کہ در روایات آمدہ کہ ہر نبی را بر اعمال
امتان خود مطلع میسازند کہ فلانی امروز چنین میکند و فلانے چنان تا روز
قیامت اداے شہادت تواند کرد و در تحفہ اثنا عشریہ آنچہ نوشتہ است این
مادہ را از بیخ بر میکند چہ دران نوشتہ کہ منکرین مجازاۃ قبر تمسک میکنند بآیہ
لا یذوقون فیہا الموت الا الموتۃ الاولی پس اگر در قبر حیاتے مے بود
البتہ موتے ہم عقب او میبود انتہی بہ بینید کہ منکرین مجازاۃ قبر بآیہ کریمہ بہ نحیکہ
استدلال کردہ اند بعینہ ہمان آیہ باراد ۂ ہمان معنے مولوے عبدالحی ہم بر
مدعا استدلال نمود و بعد نقل آن صاحب تحفہ نوشتہ جوابش اینکہ در قبر
احیا و اماتۃ حقیقۃ نیست بسبب انعکاس اشعہ روح بر بدن تعلقے پیدا میشود
کہ تغذیہ و تنمیہ بدن ہمراہ آن نمی باشد تا معنے حیات متحقق باشد بلکہ آن
تعلق شبیہ ست بتعلق عاشق بمعشوق یا مالک بمملوک یا صاحب خانہ بخانہ
کہ آنرا تعذیب و تنعیم میتواند شد و این ہم در صورتے است کہ آن بدن قائم
باشد و مدفون و الا عذاب و نعمت روح راست کہ نفس مجرد ست و بدن حقیقی
او روح ہوائی است و روح ہوائی را تعلیق میکنند ببدنے دیگر از عالم
مثال یا مرکب از اجزاے جمادات بہشتی و شکلی کہ بیننده را اغنیا ند در میان
آن بدن و بدن دنیاوی حاصل نشود الی ان قال و از اینکہ در عرف تعلق
روح را ببدن مطلقا از ین نوع باشد یا از ان نوع حیات میگویند و حقیقی
آیات و احادیث این تعلق را بحیات تعبیر کردہ اند و قطع این تعلق را در دیدن
با بین النفختین موت گفتہ اند قولہ تعالی ربنا امتنا اثنتین الایۃ این
ہم در صورتے است کہ از موتہ اولی تحیر و موت مراد باشد و محتمل است کہ مراد

افعال حیوانی ونفسانی بیگر وندبے آنکہ نفس نباتی ہمراہ داشتہ باشند فرق ہمین است کہ ملائکہ راموافق اعمال تنعیم وتعذیب نیست وارواح رابرحسب اعمال ملکوتیہ تنعیم وتعذیب خواہد بود انتہی ملخصا در تفسیر عزیزی متعلق ثم اماتہ فاقبرہ نوشتہ پس چون بدن آدمی رابعد ازموت بسوزند ارواح لطیفہ او باد ودآتش آمیزش نمودہ مشابہت تام باشیاطین وجنیان پیدا کنند وازین است کہ اکثر ارواح کسانیکہ سوختہ میشوند بعد ازموت حکم شیاطین بیگیرند وبہ آدمیان می چسپند وایذا میدہند انتہی ودر شرح مقام علیین نوشتہ بالای ہفت آسمان است وپایین آن سدرۃ المنتہی وبالا آن متصل بپایہ عرش مجید وارواح نیکان بعد از قبض درانجا میباشند ومقربان یعنی انبیا واولیا دران مستقر میباشند وعوام صلحا رابعد از نویسانیدن ورسیدن نامہاے اعمال برحسب مراتب درآسمان دنیا یا درمیان آسمان زمین یا درچاہ زمزم قرار میدہند وتعلقے بقبر نیز این ارواح رامی باشد کہ بحضور زیارت کنندگان واقارب ودیگر دوستان برقبر مطلع ومستانس میشوند زیراکہ روح راقرب وبعد مکانے مانع این دریافت نمیشود ومثال آن در وجود انسانی روح بصر است کہ ستارہاے ہفت آسمان را درون چاہ میتواند دید انتہی ودر تفسیر سورہ طارق نوشتہ جان آدمی ہرگز فنا پذیر نیست وشعور وادراک وتلذذ و تالم خاصہ اوست انتہی ملخصا مولوی اسمعیل وغیرہ در تقویۃ الایمان وغیرہ آیہ کریمہ ومن اضل ممن یدعوا من دون اللہ من لا یستجیب لہ الی یوم القیٰمۃ وھم عن دعائھم غافلون را در تقریر منع استعانۃ وآیہ کریمہ الھم ایدی یبطشون بہا الھم ارجل یمشون بہا وغیرہ رابر ارواح کاملین فرود آوردہ سرگرم بیان سرابہا گردیدہ اند حالانکہ اینست

٩٩

الی ان الصالحین من قبلهم

عبدوا الله الالوهية

فانا هم العبادة مثل ما

فاستحقوا العبادة مثلما

خلق الله كما ان ملك

الملوك يخلع منه بخلعته

فيعين خادمه بخلعته

خلعة الملك و ايفوض

اليه تدبير بلد من بلاده

فيستحق السمع والطاعة

من اهل ذلك البلد

قالوا لا تقبل عبادة البلد و

الا مضمومة بعبادة الله

بل الحق في عبادة الله

فلا تقبل عبادتهم

كان للنسمة نشأة اخرى
فيضى فيض الروح الالهى فيها
قوته فيما بقى من الحواس المشترك
تحقق كفايته السمع والبصر
والكلام بعد من عالم المثال انتهى وهم در ان
كتاب ست فاذا مات
انقطعت العلاقات و

خلف فلم يفطنوا للفرق بين الاصنام وبين من هو على صورتها فظنوها
معبودات باعيانها ولذلك رد الله تعالى عليهم تارة بالتنبيه على
ان الحكم والملك له خاصة وتارة ببيان انها جمادات الهم ارجل يمشون
بها ام لهم ايدى يبطشون بها ام لهم اعين يبصرون بها ام لهم اذان
يسمعون بها پس حمل کردن حکم این آیات بر ارواح کاملہ تحریفی بیش نیست
حال ارواح آنکہ از آنچہ شاہ ولی اللہ در حجت بالغہ نوشتہ باید شنید اعلم
انه قد استفاض من الشرع ان لله تعالى عبادا هم افاضل الملائكة و
مقربوا الحضرة لا يزالون يدعون لمن اصلح نفسه وهذبها وسعى فى
اصلاح الناس فيكون دعائهم ذلك سببا لنزول البركات عليه و
يلعنون من عصى الله وسعى فى الفساد فيكون لعنهم سببا لوجود حسرة
وندامة فى نفس العامل والهامات فى صدور الملاء السافل ان يبغضوا
هذا المسيئ وليسيؤا اليه اما فى الدنيا وحين يخف عنه جلباب بدنه
بالموت الطبيعى وانهم يكونون سفراء بين الله وبين عباده وانهم
يلهمون فى قلوب بنى آدم خيرا اى يكونون اسبابا لحدوث خواطر
الخير فيهم بوجه من وجوه السببية وان لهم اجتماعا تكيف شاء الله
وحيث شاء الله يعبر عنهم باعتبار ذلك بالرفيق الاعلى والندى
الاعلى والملاء الاعلى وان الارواح افاضل الادميين دخولا فيهم
ولحوقا بهم كما قال الله تعالى يا ايتها النفس المطمئنة ارجعى الى ربك
راضية مرضية فادخلى فى عبادى وادخلى جنتى وقال رسول الله
صلى الله عليه وسلم رأيت جعفر ابن ابى طالب ملكا يطير فى الجنة
مع الملائكة بجناحين انتهى وہم در ان کتاب ست واذا مات الانسان

يرجع الى مزاجه فيلحق
بالملائكة وصار منهم و
الهمهم كالهامهم و
فيما يسعون وربما سعى
هؤلاء باعلاء كلمة الله
ونصر حزب الله وربما
كان لهم لمة خير بابن
آدم وربما اشتغل بعضهم
الى مولود تجديد انتقاقا

نشد جلباب انا انشيا من اصل
جبلته فقد تبع ذلك بابا
من المثال واختلطت به
من النسمة بالنسمة النورا فى
غفونه كالجسد النورا فى
وصار كالعضهم
وربما اشتاق بعضهم ملا
الى مطعوم وشغفوا بها

فيها انتهى قضاه لشوقها
وبهار ات كتاب والنفوس المجردة
من الملائكة والعلاقة فيها ما اراد الله من صلاحهم
تنطبع من خلق العالم وتغير فتنقلب
انتظام وضيافتها الى ما يناسب
ولذلك انتظام لم ترض
بما قال واذا نفخت

العدالة من الانسان وقع اشتراک بینه وبین حملة العرش ومقربی
الحضرة من الملائکة الذین هم وسائط نزول الجود والبرکات وکان
ذلک بابامفتوحا بینه وبینهم ومعد النزول الوانهم وصبغهم بمنزلة
تمکین النفس من الهاما للملائکة والانبعاث حسبها انتهی وہم دران کتاب
است والانسان عند سلامة من اجد کما جبل علی حب المال والاهل کذلک
جبل علی حب ان یذکره الناس بخیر فی حیاته ومماته وان لاینالهم سوء اثر
لهم حتی ان اسد الناس رایا من کل طائفة یحب ان یبذل اموالا خطیرة
فی بناء شامخ لیبقی به ذکره ویهجم علی المهالک لیقال لمن بعده انه
جری ویوصی ان یجعل قبره شامخا لیقول الناس هو ذو حظ عظیم
فی حیوته وبعد موته حتی قال حکماؤهم ان من کان ذکره حیا فی
الناس فلیس بمیت ولما کان ذلک امرا یخلقون علیه ویموتون معه
کان تصدیق ظنهم وایفاء وعدهم نوعا من الاحسان الیهم بعد
موتهم وایضا ان الروح اذا فارقت الجسد بقیت حساسة مدرکة
بالحس المشترک وغیره وبقیت علی علومها وظنونها التی کانت معه
فی الحیوة الدنیا ویترشح علیها من فوقها علوم یعذب لها او ینعم
وهمم الصالحین من عباد الله ترتقی الی خطیرة القدس اه شواهد این
مدعا دران کتاب وہم در دیگر تالیفات شاه ولی الله بکثرة موجود ودرما للاختصار
بریںقدر اکتفا رفت دریں ایام کہ اغوای عوام به دو طور مینمایند اول اینکه از نص
قرآن ثابت است عدم سماع موتی انک لا تسمع الموتی وما انت بمسمع
من فی القبور دوم آنکه حضرت عائشه رضی الله عنها باین آیت استدلال فرموده
و ردکرده حدیث وما انتم باسمع را جواب تفصیلی ازین ایرادات در

١٠٩

لاالکلام راست نموده از اطراف وجوانب چشم پوشید تا حقطت شیا وغایت
عنک اشیار خوارج که بتکفیر حضرت جناب امیر علیه السلام روهای خود را سیاه
ساختند مستدل شان آیه کریمه ان الحکم الا لله وحدیث القاتل والمقتول
کلاهما فی النار معتزله وروافض که بوجوب لطف بر خدا قائل اند مستدل
شان آیه کریمه کتب الله علی نفسه الرحمة مجسمه که جسم برای خدای تعالی
ثابت میکنند آیات قرآنی را دلیل می آرند ید الله فوق ایدیهم وامثال
ذلک بالجمله تمام فرق است اجابت بر بر مدعا آیتے وحدیثے می آرند مسلک
حق آنست که سلف صالح برعایت شرائط فهم کتاب وسنت ومراعات طرق
تطبیق و درجات تحقیق واحاطه باطراف وجوانب ونظر بر اصول وفروع
باتفاق اهل حل وعقد برامرے اجماع نموده وبتلاحق افکار وتطابق اعصار
مذهب جماعت قرار یافته وسواد اعظم امة مرحومه عبارت از انست باتباع
آن باید پرداخت علیکم بالسواد الاعظم من شذ شذ فی النار ومن
یتبع غیر سبیل المومنین نوله ما تولی معلوم است امام احمد وغیره از عایشه رض
هم آن حدیث روایت کرده اند از اینجا صاف ظاهر میشود که چون حضرت صدیقه
در آن قصه موجود نبود در اول استماع استبعادی که بنظر سرسری بر الفاظ
قرآن بخاطر عاطرش خطور کرد بر زبان آورد ومن بعد از اعیان صحابه
حاضرین ثابت شد آنرا خود روایت فرمود وبه تامل استبعاد مخالفت قرآن
برخاست چه خواهند گفت مخالفین از انکه معتزله وغیره منکرین رویت تشبث
میکنند بقول حضرت عایشه رض واستدلال او بآیه کریمه لا تدرکه الابصار
وهو یدرک الابصار هیچ فرقی نیست درین هردو ماجرا علماء اهل سنت
در هر دو مقام جوابها داده اند که بمحل خود مذکور است منکرین معراج جسمانی

۱۰۲

با اهل سنت و جماعت ... شفاعت است و مخالفت ... و کیفیت آن مذهب اهل سنت آنست که شفاعت روز قیامت حق است جایز عقلا و واجب سمعا و شفاعت عامه حضرت رسالت در آخرت ... قطعا و یقینا اللهم ارزقنا ... و بدین قدر که تمام امت

... حضرت عائشه رضی الله عنها ... استدلال نموده از بقول ...

بمومنین کافران را ازان بهره نیست و هر جا که در کلام الله نفی نفع شفاعت
و نفی قبول شفاعت وارد ست مراد بآن کفاراند و هر جا که ماذون و مرتضی
را استثنا فرموده است مراد بدان مومنین اند که ماذون و محکوم بشفاعت اند
مثل کفار بهی از شفاعت شان نیست مذهب نجدیه اینکه شفاعت سه قسم است
بالوجاهت و بالمحبة. واعتقاد این دو قسم شفاعت کر شرک است چراکه مستلزم
قهر و غلبه شفیع است بر الله تعالی قسم سیوم شفاعت بالاذن است. یعنی
گنهگاریکه بر گناه مداومت نداشت و آن گناه را پیشه خود نکرده بود از شامت
نفس قصور سرزده که بر او شرمنده است و شب و روز آئین خدا را بر سر و
چشم نهاده خود را التقصیروار و لایق سزا میداند و از الله تعالی گریخته پناه
کدام ولی و نبی نجوید الله تعالی را بر او رحم آید بگر آئین خدائی را خیال
کرده بی سبب در نگذرد که در دل مخلوق قدر آئین من کم نگردد و هر کسی را
که خواهد خواست شفیع خواهد کرد هذا المحض مذهبهم در تقویة الایمان این مضمون
را بعبارات ادا نموده که عقل و ایمان آنرا گوارا نمیکند و مولوی فضل حق
خیرآبادی جزاه الله خیرا آنرا لفظا لفظا چنانچه باید و شاید بمشافهه اش رد
فرموده ساکت و عاجز نمود و بذا الحق اظهار حق محض از فضل حق بنوعی گردیده
که هر که بهره از فهم و دیانت دارد بعد مطالعه اش شکی و ریبی در دل باقی
نماند و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و ما درینجا اکتفا میکنیم بر نقل
دو جمله از کلام شاه عبدالعزیز صاحب که در تفسیر عزیزی نوشته واتقوا
یوما لا تجزی نفس یعنی بترسید از ان روز که او انخواهد کرد هیچ نفس گو
در مرتبه اعلای شکر رسیده باشد و تقرب تام در جناب الهی پیدا کرده عن
نفس یعنی از جانب هیچ نفس گو فرزند صلبی او باشد یا تمام عمر تام او گرفته خود

١٠٣

کہ صورت غلبہ و زور و قہر قسیم شفاعت است نہ قسم آن کہ از نفس آیہ مستفاد و
اصل مرعی او تصریح فرمودہ فرع را تکذیب اصل مناسب نیست مگر این طائفہ را
کما ینبغی فہم نیست در بیان آیہ کریمہ کہ در ذیل آن در تقویۃ الایمان این ہمہ ہذیان سرائیہا
نمودہ است ببینید کہ ما لہم من ظہیر قبل و لا تنفع الشفاعۃ موجود
بلکہ در ترجمہ و فائدہ کہ خود باز دہونی اور اون سے دب کر بات مان لینے کو
مقابل او قسیم سفارش کا قرار دیا و با اینہمہ در تقسیم شفاعت آنرا قسم شفاعت
نمودہ واداین بلیہ ختم الہی است ورنہ کہ مید انند کہ غلبہ و قہر را با شفاعت چہ مناسبت
الغرض معنی شفاعت در ہر سہ قسم یافتہ نمیشود چہ اولین غلبہ و زور آزمائی
است و سیوم تلبیس و غلط نمائیست ملخص تغلیط اینکہ شفاعت در قرآن مشروط
است باذن پس اگر اذن خواہد شد شفاعت خواہد بود و الا لا وقوع شفاعت
یقینی نیست یعنی بطریق قضیہ شرطیہ کہ صحیح است نہ بطریق حملیہ بتیہ و ہمین است
خروج شان از مذہب اہل سنت و جماعت کہ در عقائد شان داخل الشفاعۃ
حق منشاء غلط و تغلیط لفظ اذن است کہ بمعنی آن نرسیدند و محصور در پروانگی
و حکم بیانی فہمیدند و حالانکہ این معنی بیجا با درست نمی آید یخرجہم من الظلمات
الی النور باذنہ کم من فئۃ قلیلۃ غلبت فئۃ کثیرۃ باذن اللہ فہزموہم
باذن اللہ ما کان لنفس ان تموت الا باذن اللہ ما کان لنفس ان تومن
الا باذن اللہ و ما ہم بضارین بہ من احد الا باذن اللہ و برای قطع
مادۂ نزاع و تبکیت و اسکات مخالفین نقل میکنم عبارت تفسیر عزیزی را و ہی ہذہ
و اگر حقیقت شفاعت را تحقیق در یابیم مذہب اہل سنت مانند آفتاب روشن
میشود زیرا کہ حقیقت شفاعت آنست کہ کمال نفس کاملہ انسانیہ انبساط پیدا کند
و نفوس ناقصہ اتباع خود را در خود گیرد و نقصان آنہا در ضمن کمال او منجبر شود

از عہد صحابہ وبرابر عباد لگاہ وزیارتگاہ تمام امت مرحومہ بودہ اند شیاطین ہندیہ
کہ قوت نجدیہ یافتند از زبان کارستان میگیرند آنچہ درین باب برالسنہ شان
جاریست قابل اعادہ نیست اصول این مفسدہ در تقویۃ الایمان موجود و بطلان
آن بر طبق اہل ایمان محتاج بہ بیان نیست دفتر دفتر ازین باب در کتب صحیحہ و معتمدہ
ثبت وما دریجا ذکر میکنیم استفتا رشاہ عبد العزیز و ہذہ صورتہ چہ میفرمایند علمائے
دین در تعظیم تبرکات انبیا و صلحا و تبرک باثار ایشان شرعا جائز ہست یا نہ مثلاً
پیغمبرے یا پیرے در جائے نماز گذارد و یا اعتکاف نمودہ آن مکان را متبرک
دانستن و عبادت را دران بہتر دانستن و محل قبولیت دعا و عبادت فہمیدن
چہ حکم دارد و پارچہ و کفش و عصا و امثال آن اشیا مستعملہ بزرگان را متبرک
دانستن و با حتیاط داشتن و ہمچنان موے و ناخن وغیرہ را چہ حکم ہست و آب
بقیہ وضو و پس خوردہ و دم کردہ بزرگان را متبرک دانستن و از جائے بجائی
بردن چہ حکم دارد بینوا و توجروا الجواب تبرک باثار صالحین شعائر دین ہست قدیما
و حدیثا و از کتاب و سنت ثابت انکار آن و کلام دران غیر از الحاد و زندقہ چہ توان
گفت در قرآن مجید وارد ہست یاتیکم التابوت فیہ سکینۃ من ربکم وبقیۃ
مما ترک آل موسی وآل ھرون تحملہ الملائکۃ در تفاسیر معتبرہ مرویست کہ
دران صندوق پارہای الواح و عصائے موسی و عمامہ ہارون وغیرہ
بود بدست بنی اسرائیل و در وقت قتال پیش میکردند آنرا و بسبب آن فتحیاب میشدند
بر اعدا و وقت جنگ آنرا فرشتگان بر سینہ اشتند بالای سرہای بنی اسرائیل و بنی اسرائیل
تماشا میکردند و میدیدند کہ ازان تابوت آواز می آمد نصرت می یافتند ہرگاہ بنی اسرائیل عصیان
و فساد نمودند اللہ تعالی مسلط نمود بر ایشان عمالقہ را کہ آن تابوت از ایشان سلب
کردند ہرگاہ بے ادبی کردند با تابوت اللہ تعالی بر ان کفار وبا مسلط نمود کہ قریب

۱۰۵

ان تأتيني وتصلي في منزلي فاتخذه مصلى قال فغدا النبي صلى الله عليه وسلم ومن شاء الله من اصحابه فدخل وهو يصلي في منزله واصحابه يتحدثون بينهم

فقال تعالى فخط لي مسجدا فجاء رسول الله صلى الله عليه وسلم قال النووي في شرح مسلم قوله فخط لي مسجدا اي اعلم لي على موضع لاتخذه مسجدا اي موضعا اجعل صلوتي فيه متبركا باثاره وفي هذا الحديث انواع من العلم

و عرض میکردند پس بر می آورد آنرا و حرکت میداد در آب و استشفا میکردند صحابه بآن و حدیث طلق بن علی در باره تبرک کردن بردن آب بقیه وضو آنحضرت صلی الله علیه وسلم ببلاد خود در مشکوٰة از نسائی منقول است ملا علی قاری در شرح نوشته و فیه التبرک بفضله صلی الله علیه وسلم و نقله الی البلاد نظیر ماء زمزم فانه صلی الله علیه وسلم کان استهداه من امیر مکة لیتبرک به اهل المدینة و یوخذ من ذلک ان فضلة وارثیه من العلماء و الصلحاء کذلک و همچنان شیخ عبد الحق در ترجمه و شرح و دیگر شراح نوشته الغرض کتب حدیث و سیر ازین امور پر اند شفا قاضی عیاض و شروح آن و تصانیف سمهودی را باید دید در جذب القلوب و غیره کتب شیخ عبد الحق هم این مطالب بخوبی وجه او اگر دیده است نزد فقیر این امر قابل استفتا و اجازت نیست محبت با کسیکه واجب التعظیم است بالطبع اقتضای محبت و تعظیم آثار و منتسبات او میکند و تهاون و عدم اعتنا بآن دلیل است بر عدم محبت با مبدا و منشا آثار و کاوکاو که در تنقید روایت و اثبات اصلیت آثار میکنند خالی از سوء سیرت نیست اصل اهتمام این امور در عملیات است پس نزد عملیات و در فضائل اعمال و غیره وسعت است الم یکفهم ان بمسمعت اگر شنیده باشند در امثال این امور است با دنی نسبتی و اقل مشابهتی تعظیم بجا باید آورد و کابس ابن ربیعه هرگاه داخل شد بر معاویه ابن ابی سفیان معاویه بلحاظ آن گونه مشابهت صوری که با آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشت از تخت خود بپا بر آمده تعظیم بر خاسته کابس را بر تخت نشانید و خود و در ادب بنشسته تو قبیر تمام بجا آورد و داخل مرغاب را بکابس گذاشت در مواهب لدنیه و غیره مذکور است و شیخ عبد الحق در مدارج نقل نموده یکی از اهلبیت کرام ما که نام او یحیی ابن القاسم بن محمد بن جعفر بن محمد

۱۰۹

عزیزی متعلق صراط الذین انعمت علیهم نوشته و برکت کلام و در انفاس و در افعال
و در مکانات ایشان و در هم صحبتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان
ایشان پی در پی ظاهر میگردد و در تفسیر سورهٔ قدر نوشته بالجمله از مضمون این
سوره معلوم میشود که عبادات و طاعات را بسبب اوقات نیک و مکانات متبرکه
و حضور و اجتماع صالحان در ایجاب ثواب و ایراث برکات و انوار مزیتی عظیم
حاصل میشود و در تفسیر طور سینین نوشته در حدیث شریف وارد است که چون
حضرت صفیه رضی زوجه مطهرهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای زیارت بیت المقدس
تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از آن مسجد برآمده بر کوه طور
زیتا صعود فرمودند و در آنجا نیز نماز گذاردند و بر کنارهٔ آن کوه استاده ارشاد
کردند که از همین جا روز قیامت مردم متفرق شوند پاره به بهشت روند و پاره
بدوزخ و این همان کوه است که حضرت عیسیٰ را از اینجا بآسمان بردند و آن
مکان را نصاری تعظیم بسیار میکردند و میکنند و بر سر آن کوه هیلانه نام فرنگی
زنی کنیسه طیار کرده بود و در میان آن کنیسه قبه ساخته که آنرا مصعد عیسیٰ علیه
السلام میگفتند رفته رفته آن کنیسه منهدم شد لیکن بالفعل در آن کوه درخت
خرنوب نبطی است که متصل آن مسجدی ساخته و پایین آن مسجد غاریست مصفی
مردم بسیار برای زیارت آن مکان میروند و آن درخت را خرنوب العشره
میگویند و در تفسیر و اذ قلنا ادخلوا هذه القریة نوشته باب حطه در ابواب بیت
المقدس دروازه ایست معروف و مشهور و الی الان معمور و زیارتگاه
است و هر که برای استغفار گناهان خود در آن مسجد می در آید از همان دروازه می در
آید و زبان زد مجاوران آنجا است که داخل شدن این دروازه موجب پاکی از
گناهان است الی آخر ما قال آری این دروازه را حضرت سلیمان و انبیا

۱۰۷

جناب علیه السلام شب هنگام ... پاس ... چون آن ... دروازه ... حضرات علیهم السلام میگفتند ... مثل هذه الشجرة الا کمثل الباب الذی قال الله لبنی اسرائیل ادخلوا الباب سجدا ... حطة ... خطایاکم

... آنحضرت ... انما مثلنا فی هذه الامة کسفینة نوح و کباب حطة فی بنی اسرائیل ... اهل بیت نبوی ... خاندان نبوت و حامل اسرار ولایت و معرفت

است مثال سفینه نوح و باب حطه است زیرا که نجات از طوفان نفس و شیطان و
تصحیح توبه و تکفیر گناهان بسبب دخول در سلاسل اولیا درین است و البته و
منتهی باین بزرگواران است چنانچه درین زمان ظاهر است که سلاسل سلوک راه
خدا و بیعت و توبه و انابت بهمین خاندان علیهم الرحمة میرسد انتهی واتخذوا من مقام
ابراهیم مصلی یعنی و بگیرید جای استادن ابراهیم علیه السلام را مصلی که سنگی
است معین و بران سنگ حضرت ابراهیم استاده اذان حج در مردم داده و هر دو
قدم مبارک حضرت ابراهیم دران سنگ منقش گشته مصلی یعنی نمازگاه که بعد از
طواف خانه دو رکعت تحیة الطواف عقب این سنگ استاده گذاردن مقرر است
تا این سنت حضرت ابراهیم تا قیام قیامت جاری باشد و نیز چون حضرت ابراهیم
برهمان سنگ استاده اذان حج داده بودند پس بعد از رحلت حضرت ابراهیم نزد
آن سنگ استاده شدن و عبادت خدا بجا آوردن گویا نزد ایشان حاضر شدن
است و بحضور ایشان عبادت خدا بجا آوردن است انتهی و هم دران مقام
است چون حضرت ابراهیم بر سنگ استاده بنای عمارت میکردند آن سنگ بقدر
بلندی عمارت بلند میشد تا تمام شدن عمارت حاجت سنگ دیگر نیفتاد و اثر هر دو
انگشتان و هر دو قدم حضرت ابراهیم دران سنگ منقوش گشت الخ ما قال و از
قتاده مرویست که قبل از اسلام عادت نبود که مقام ابراهیم را کسی دست رسانند
و مسح کنند درین امت این امر رائج شد و کسانیکه قبل از اسلام این سنگ را دیده
بودند نقل میکردند که اثر هر دو پاشنه حضرت ابراهیم و انگشتان ایشان درین
سنگ ظاهر و نمودار بود حالا بسبب دست رسانیدن آن اثر بخوبی ظاهر نیست
وابن ابی شیبه از عبد الله ابن الزبیر نقل کرده که ایشان جماعتی را دیدند
که مقام ابراهیم را مسح میکنند گفتند شما را خدا تعالی بمسح کردن این سنگ

و تجیل شان مثال یعنی تمثال نعل مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم را که بر کاغذ
یا پارچه نقش کشیده طیار بسازند قسطلانی در مواهب نوشته وقد ذکر
ابو الیمان ابن عساکر تمثال نعال الکریمة علیه افضل الصلوٰة والتسلیم فی
جزء مفرد رویته قراءةً و سماعاً و کذا افردها بالتالیف ابو اسحٰق ابراهیم
بن محمد خلف المشهور بابن الحاج من اهل المرتبة بالاندلس و کذا غیر
هما و لما ثبتنا هٰهنا اتکالاً علی شهرتها و صعوبة ضبط تسطیرها الا علی
حاذق و من بعض ما ذکر من فضلها و جرب من نفعها و برکتها ما ذکره
ابو جعفر بن عبد المجید و کان شیخاً صالحاً و ربما قال حذوت هذا المثال
لبعض الطلبة فجاء فی یوماً فقال لی رأیت البارحة من برکة صاحب هذا
النعل عجباً اصابت زوجتی وجع شدید کاد یهلکها فجعلت النعل علی موضع
الوجع و قلت اللهم ارنی برکة صاحب هذا النعل مما اصابت زوجتی
من الوجع الشدید فشفاها الله تعالی الحین و قال ابو اسحٰق قال ابو القاسم
ابن محمد و مما جرب من برکته ان من امسکه عنده متبرکاً به کان له
اماناً من بغی البغاة و غلبة العداة و حرزاً من کل شیطان مارد و عین کل
حاسد و ان امسکته المرأة الحامل بیمینها و قد اشتد علیها الطلق تیسر
امرها بحول الله و قوته و لله در ابی الیمان بن عساکر حیث قال و در ینجا
قصیده در مدح و شوق مثال نعل نموده یک شعر از ان ابیات **شعر**
یا شبه نعل المصطفی روحی الفداء لحملک الاسم الشریف العالی و باز نوشته
و ما احسن قول ابی الحکم ابن المرحل فی قصیدة له ذکرها ابو اسحاق ابن
الحاج و قصیده در ینجا نوشته بعد از ان نوشته و لابی بکر احمد بن امام ابی
محمد عبد الله بن حسین القرطبی و در ینجا قصیده نقل نموده اول شان ابیات

109

کرام در ینجا ذکر می کنم امام ابوبکر بن العربی حافظ ابو الربیع بن سالم الکلاعی وحافظ ابو عبد اللہ بن الابار و ابو عبد اللہ ابن رشید فہری و ابو عبد اللہ محمد بن جابر و خطیب الخطبا ابو عبد اللہ بن المرزوق التلمسانی و ابن البرا التونسی و ابو اسحاق ابراہیم ابن الحاج و ابن ابی الخصال و مالک بن المرحل مراکشی و حافظ ابن عساکر و بدر فارقی و حافظ عراقی و پسر او و سراج بلقینی و شیخ یوسف ساقی و سخاوی و سیوطی وغیرہم در سند مینویسد حدیث کرد آنرا شیخ ابو الفضل ابن ابو نسی از شیخ خود ابن الحیا از فقیہ ابی زید بن العربی از والد خود و حافظ ابوبکر ابن العربی و شیخ عیاض وغیرہ اعلام گفت کہ حدیث کرد مرا شیخ حافظ ابو القاسم مکی بن عبد السلام لفظاً گفت حدیث کرد شیخ ابو ذکریا بخاری حافظ ابو نصر لفظاً گفت کہ گفت مرا محمد بن حسین فارسی کہ ساختہ شد این مثال بر مقدار نعلیکہ بود نزد ابو سعید عبد الرحمان دیگر گفت کہ حدیث کرد مرا ابراہیم شیبی گفت حدیث کرد مرا ابن ابی مرہ گفت کہ حدیث کرد مرا ابن ابی اویس اسماعیل بن عبد اللہ از پدر خود عبد اللہ ابن ابی اویس بن مالک بن ابی عامر الاصبحی گفت بود آن نعل مبارک کہ کشیدہ شد این مثال بران نزد اسماعیل بن ابراہیم مخزومی گفت اسماعیل بن ابی اویس پس حکم کرد پدر من نقاش را پس کشیدند نزد او مثال نعل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہمین طور سلاسل متعددہ نسبت سند و اجازت ذکر کردہ است و تقبیل و تکریم جماعہ عظیم و توسل بآن در مشکلات و حکایات قضای حاجات و دفع بلیات ببرکۃ آن مثال مکرم بکثرۃ نقل نمودہ است بخوف طول از تفصیل آن در گذشتم ہر کسیکہ خواہد بآن رجوع نماید و بزودی مختصری در فارسی تفسیر ہم نوشتہ است من شاء فلینظر الیہ **فائدہ** از جملہ **عقاید عمدہ مفاسد نجدیہ** اینکہ اگر بر جانور زندہ گفتہ شود کہ برای پیغمبر است مثلاً

۱۱۰

صحیح لعن الله من ذبح لغیر الله

نوشته است بر ذکر آن التفاسیر و **سوال** بر جانور زنده آواز بر آورده شد

که برای پیغمبر است صلی الله علیه وسلم و من بعد ذبح کرده شد بنام خدا عز وجل و گوشت آن پخته خورانیده شد بجماعه مسلمین حکم آن ذبیحه چیست بینوا توجروا

جواب حرام است به دلیل آیت شریفه و ما اهل به لغیر الله یعنی و دیگران جانور که آواز بر آورده شد و به شهرت داده شد در حق آن جانور که برای غیر خدا است خواه آن غیر بت باشد یا روح خبیث خواه جن خواه پیر یا پیغمبر ایشان حرام است زیرا که چون شهره داده شد که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نکرد و چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از خبث مردار است بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ و خوک که اگر بنام خدا ذبوح شوند حلال نمیگردند و اهل را بر ذبح حمل کردن خلاف لغت و عرف است هرگز اهلال در لغت عرب و عرف آن و بایه و آوقت بمعنی ذبح نیامده در هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اهلال در لغت عرب بمعنی بلند کردن آواز است پس درین عبارت اهلال را بمعنی ذبح گرفتن یا لغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن قریب تحریف کلام الهی میرسد انتهی ملخص التفسیر العزیزی و همین است منصوص جمهور مفسرین متقدمین مثل رحمانی و نیشاپوری و بغوی و غیرهم و در تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله صار مرتدا و ذبیحته ذبیحة مرتد انتهی در تفسیر رحمانی نوشته و ما اهل به لغیر الله فانه ان ذکر معه اسم الله تعالی فقد عارض فیه المطهر المنجس مع نجاسته بالموت و ان لم یذکر فقد زید فی تنجسه انتهی الحاصل در تمام تفاسیر قدیمه معتبر مطابق تفسیر عزیزی نوشته بجز تفسیر بیضاوی و تفسیر احمدی که آن هر دو قابل اعتبار نیستند و بدلیل حدیث

111

المختار فی ذبح لقدوم الامیر و نحوه کواحد من العظماء یحرم لانه اهل به لغیر الله و لو ذکر اسم الله تعالی و لو ذبح للضیف لا یحرم لانه سنة الخلیل علیه الصلوة و السلام و اکرام الضیف اکرام الله تعالی و الفارق انه ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله تعالی و المنفعة للضیف او للولیمة او الذابح و ان لم یقدمها لیاکل بل یدفعها لغیره کان لتعظیم غیر الله تعالی فتحرم و هل یکفر فیه

قولان بزازیه و شرح وهبانیه و در اشباه وغیره هم این مسئله مذکور ست
فقط انیست فتوی از اهل طغوی اقول و بالله التوفیق قوله انتهی ملخص
التفسیر العزیزی بیشک عجیب آنچه نوشته ملخص تفسیر عزیزی است این قدر
خود راست ست اما آنچه بعد ازان نوشته که همین ست منصوص جمهور مفسرین
متقدمین محض بی اصل هنگام شیوع تفسیر عزیزی که بینندگان بر غلطی این
مقام مطلع گردیده صاحب تفسیر را بتقریر و تحریر تکلیف دادند تا دیر باز این
مکاتبه و مکالمه درین خصوص جاری مانده هم صاحب تفسیر چند نوبت تحریر پرداخته
ازانچه در تفسیر اتفاق تسطیر افتاده بود رجوع فرموده و این امر را منقصت آن بزرگوار
تصور نباید کرد بلکه در طریق انصاف کمال منقبت ست عصمت از خطا خاصه انبیاست
و مذموم اصرار بر خطاست و مولوی رفیع الدین صاحب مرحوم و مولوی عبد الحی و مولوی
اسماعیل هم تحریر رسائل جداگانه پرداخته اند مولوی رفیع الدین صاحب نوشته اند
در زمان فقهاء کبار این رسم جاری نبود که حیوان را برای یکی از معبودان باطل
نذر مقرر سازند و موافق رسم نام الله تعالی برو گرفته ذبح سازند و آن مذبوحه را
برای چیزی که معتقد او بود صرف سازند مفسرین در تفسیر آیات کلام مجید بر آنچه
در عهد کفار جاهلیت معمول بود ذکر کرده و در آیات کریمه در مقام سه لفظ
واقع شده هست قدمای مفسرین در هر جا لفظ تسمیه عند الذبح مراد داشته اند
اکنون که درین زمان یا پیش ازین زمان از مدتی این رسم فاسد ظهور کرده میخواهیم
که حکم شرعی او بدانیم پس تجسس کردیم روایات فقها را که باحث اند از حلت و
حرمت اشیای الی آخر مقاله مولوی اسماعیل نوشته درین استفتا مضمون
ست اول حلت گاو سید احمد کبیر دوم اعتراض و تغلیط تفسیر ما اهل به لغیر الله
که در تفسیر فتح العزیز واقع شده سیوم طعن و تشنیع بر فتوی نوشته شاه عبد العزیز

۱۱۲

۱۴

نیز روا هست چرا که مقصودش گوشت است ولیکن همچنین اگر گاو زنده بنام سید احمد کبیر کسی را
بدهد بطوریکه نقد سید بدهد نیز روا هست گوشت آن حلال است غرض از گاو بالیست واگر
مقصود ذبح برای میت بود پس یا ایصال ثواب ذبح باشد یا تقرب بذبح بسوی میت بود
و ایضا فیه نذر اولیا بدو طریق است حسن و قبیح باز نوشته اگر طریق حسن ورد ل باشد
اما از زبان لفظ نذر کنند خللی دران نیست یا به نظر بر اینکه این لفظ در شرع مستعمل برای
معنی است که مختص بخدای است باید که شائبه از ممنوعات شرعیه دران باشد و اولی آن
ترک اولی است اما حرام نتوان گفت قصه مسلمانان که بجای اسلمنا صبانا گفتند شاهد
آنست و چون که آن مسلمانان در ملک حرب و جاهلیت بودند بعد درست شدند و اگر از
الفاظ مشترکه که بسبب استعمال عرف این دیار اشتراک پیدا کرده گفته آید باکی نیست
و ایضا فیه پس اگر شخصی بزی را خانه پرورکند تا گوشت او چرب شود او را ذبح کرده
و پخته فاتحه حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه خوانده بخورانند خللی نیست و دران مشابه
آنست که برای زنده معظم اینچنین عمل نماید و اگر نذر کند که بشرط بر آمدن حاجت خود
گاو و دو ساله و غیره را بنام حضرت خواهم کرد پس حکم این مثل حکم طعام است اگر نذر
بطریق حسن است هیچ خلل نه و اگر قبیح است فعلش حرام است و حیوان حلال و شاید این
صورت مراد مولانا محمد مبین است که در استفتا مندرج است و همین صورت با صورت محرمه
مشتبه شده و در تفسیر احمدی حلت آن واقع شده است و ایضا فیه و دوم یله کردن
جانوران اهلی چنانچه بچار و هندوان حکم این قسم آنست که حلال است چرا که
فاعلان این فعل تقرب در رها کردن آن منظور دارند یا جانش و ذبحش سروکاری
ندارند انتهی و صاحب تفسیر عزیزی خود در جواب اول نوشته و اما ما وقع فی البیضاوی
وغیره من التفاسیر انهم قالوا اما اهل به لغیر الله ای ما رفع الصوت عند
ذبحه للصنم فمبنی علی مجری عادة المشرکین فی ذلک الزمان ولذا لم یفرقوا

واصل الاهلال رفع الصوت وكانوا اذا ذبحوا لالهتهم يرفعون اصواتهم بذكر
ها فجرى ذلك من امرهم حتى قيل لكل ذابح وان لم يجهر بالتسمية مهل
قال الربيع بن انس وغيره وما اهل به لغير الله ما ذكر عليه اسم غير الله
انتهى وعبارت تفسير نيشاپوری که صاحب تفسير عزيزی نقل نموده هرچند از نفس
عبارت مذکوره هم هيچگونه تائيد دعوی صاحب تفسير عزيزی ظاهر نيست وعلى هذا القياس
آورده مجيب آن عبارت را در جواب فاما چونکه از مطالعه اول وآخر عبارت
مذکوره ارتفاع شبه بالکليه مقصود نقل آن ضروری نموده بدانکه در نيشاپوری
قبل عبارت مذکوره نوشته واما ما اهل به لغير الله فمعناه رفع به الصوت
للصنم وذلك قول اهل الجاهلية باسم اللات والعزى واهل المحرم
اذا رفع صوته بالتلبية وبعد عبارت مذکوره نوشته ويستثنى مما اهل به
لغير الله ذبائح اهل الكتاب اذا سمى عليها باسم المسيح مثلا لاطلاق قوله
تعالى وطعام الذين اوتوا الكتاب حل لكم ولان النصراني اذا سمى الله
تعالى فانما يريد به المسيح وهو مذهب عطاء ومكحول والحسن والشعبي
وسعيد بن المسيب قال مالك والشافعي وابو حنيفة واصحابه اذا ذبحوا
على اسم المسيح فقد اهلوا به لغير الله فوجب ان يحرم واذا ذبحوا على اسم
الله فظاهر اللفظ يقتضي الحل ولا عبرة لغير اللفظ وعن على عليه السلام اذا
سمعتم اليهود والنصارى يهلون لغير الله فلا تاكلوا واذا لم تسمعوهم
فكلوا فان الله تعالى قد احل ذبائحهم وهو اعلم بما يقولون انتهى حنفی که
در نقل عبارت نيشاپوری بروی کار آمده اگر عمداست محل تاسف ست که بجای
قال لفظ اجمع گردیده فقير چند نسخ نيشاپوری دیده درهمه لفظ قال العلماء یافته است
والله اعلم بحقيقة الحال قوله وآن هردو قابل اعتبار نيستند اقول اعتبار وجهی

۱۱۵

انتہی ہما انتہی نووی اول در معنی حدیث صاف بیان نمودہ کہ از ذبح بنام غیر خدا ذبیحہ حرام میشود و اگر عبادت آن غیر مقصود باشد کفر است و مقولہ ابراہیم نقل نمودہ بقول رافعی رد کرد در نقل ہمان فقرہ مردودہ اکتفا رفت قولہ و نیز در حدیث نہی انہ ذبایح الجن الخ از اشباہ و نظائر صاف ظاہر کہ مراد از ذبایح ذبیحہ جن است یعنی جانوریکہ جن آنرا ذبح کردہ باشد در فصل احکام جن نوشتہ و منہا ان ذبیحتہ لا تحل قال فی الملتقط و عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ نہی عن ذبایح الجن انتہی قولہ و نیز در حدیث صحیح مرویست لا تذکروا لی عند تسمیۃ الطعام الخ کمال جرأت است کہ غیر صحیح را صحیح قرار دادہ در شرح حصن حصین صاف و صریح نوشتہ است اما الحدیث الذی روی مرفوعا لا تذکرونی عند تسمیۃ الطعام و عند الذبح و عند العطاس فلا یصح فانہ من حدیث سلیمان بن عیسی السجزی و ہو متہم بوضع الحدیث و فیہ ایضا عبد الرحیم العمی و ہو ایضا ضعیف قولہ فی الدر المختار الخ آوردن این روایات درین محل محض بیگانہ اصلا مناسبتی با بحث نیدارد و دعوی مجیب اینکہ جانور از تشہیر برای غیر خدا حرام میشود مدلول این ہمہ روایات آنکہ از ذبح برای غیر خدا حرام میشود فاین ہذا من ذاک اہلال را تفسیر نمودند بہ تشہیر بکمال تحیر وارند از حمل اہل بر ذبح پس سند را با دعوی مباینت است تامہ علی طریقتہم و کلام در روایت در المختار و بحث و معنی آن طویل است بسبب عدم ضرورت درینمقام از تعرض بدان اعراض نمودہ شد باید دانست کہ جانور حلال را آوازہ آوردہ شدن شہرت دادہ شیرینی وغیرہ در حق او کہ برای بت است اصلا حرام نمیگردد و اقول کرنا ثد از نحایر و سوا شیعہ و غیرہا درین باب چہ خواہد بود در شرع بر تحریم آن تحیر دارد و دیگر دیدہ نووی در شرح حدیث مسلم کل مال بحلیلتہ عبدا حلال نوشتہ المراد انکار ما احدثوا

لیست نارھم فانکافر لا یختص توکل لانہ سمی اللہ تعالی ویکرہ للمسلم
کذا فی التاتارخانیۃ ناقلا عن جامع الفتاوی در فوائد برہانی نوشتہ مجوسی
گاوی بمسلمانے داد کہ بنام تار کہ معبود اوست ذبح کند مسلم بنام خدا ذبح کرد
گوشت او حلال ست کذا فی کتب الفقہ را لیقا در ہدایہ وغیر کتب فقہ
بالاتفاق بلا خلاف بتصریح موجود کہ اگر کسے قبل از ذبح بتجدید کلمہ الہی قبول کند
این را از فلان نیست در آن باکے خاصۃً باتفاق فقہا ومفسرین واجماع
سلف صالحین اہلال لغیر اللہ صرف وقت ذبح موجب حرمت است وبس چہ در
عامہ تفاسیر قید عند الذبح موجود ودر زیلعی شرح کنز نوشتہ لا یقال ان الآیۃ
مجملۃ لا یدری ھل ارید بہا حال الذبح او الطبخ او حالۃ الاکل لانا نقول
اجمع السلف علی ان المراد بہا حالۃ الذبح فتکون مفسرۃ فتم الاحتجاج بہا پس
دعوی حرمت از ذکر غیر قبل ذبح اختراعی وابتداعیست در دین اصل مسئلہ اینست
کہ وقت ذبح نام غیر خدا گرفتہ شد باین نوع کہ ذبح کردہ شد بنام آن غیر اینست
حرام وداخل ما اہل بہ لغیر اللہ یا بنام خدا وبنام غیر خدا ذبح کردہ شد اگر ذکر نام
غیر خدا موصول ست بوجہ عطف وشرکت آنہم حرام وداخل ما اہل بہ لغیر اللہ
وہمین دو صورت است مراد از ما اہل بہ لغیر اللہ نزد ائمہ مجتہدین وعامہ مفسرین
وبس حالا فوائد قیود صورت ثانیہ باید شنید اگر نام غیر خدا را جدا از نام خدا
ذکر کردہ یعنے قبل تسمیہ وقبل غلطانیدن ذبیحہ بر زمین یا بعد ذبح نیست
حرام ونہ داخل در ما اہل بہ لغیر اللہ ونہ مکروہ واگر ذکر کرد نام غیر را موصول
بے عطف ہم داخل ما اہل بہ لغیر اللہ نیست ونہ ذبیحہ حرام مگر آن فعل مکروہ
واگر ذکر کرد معطوف لا علی وجہ الشرکۃ مثلا گفت بسم اللہ وصلی اللہ تعالی
علی محمد فقیہ تفصیل عینی در حاشیہ ہدایہ نوشتہ ولو قال بسم اللہ محمد رسول اللہ تعالی

وباسم فلان قال ابو بکر بن سلمۃ قال سمعت ابراہیم بن یوسف یقول لا یصیر میتۃ وقال محمد بن سلمۃ لا یصیر میتۃ لانہ لو صار میتۃ صار الرجل کافرا وفی مبسوط شیخ الاسلام ولو قال بسم اللہ واللہ اکبر وصلی اللہ علی محمد

وفی النوازل سئل ابو نصر عن رجل ذبح وقال بسم اللہ ومحمد قال سمعت محمد ... لا یحل اکلہ ولو قال بسم اللہ وصلی اللہ علی محمد ... لا یحل ... ولو قال بسم اللہ ... علی محمد یحل والاولی ان لا یقول

١١٦

١١٧

ومحمد رسول الله بالجر وانما يحرم لانه اهل به لغير الله كذا فى الهدايه وفى
الروضة ان قال بسم الله ومحمد رسول الله بالرفع كانت اضحية واما
اذا قال ومحمد ابالنصب فهى ميتة وفى الظهيريه هذا الفرق بين الجر و
الرفع اذا كان له عهد بعلم النحو وعلى قياس ما روى عن محمد انه لا يرى
الخطاء فى النحو معتبرا فى باب الصلوٰة لا يحرم الذبيحة وفى فتاوى قاضيخان
اذا قال باسم الله واسم فلان قال ابراهيم بن يوسف يكون ميتة و
قال محمد بن سلمة لا يصير ميتة وقال الامام ابوبكر محمد بن الفضل اذا قال
باسم الله وباسم محمد ان اراد بذكر اسم النبى صلى الله عليه وسلم
تعظيمه جاز ولا باس به وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى لا تحل
الذبيحة ودر عالمگيرى نوشته قيل ان اراد بذكر محمد صلى الله عليه وسلم
الاشتراك فى التسمية لا يحل وان اراد التبرك بذكر محمد صلى الله عليه
وسلم تحل الذبيحة ويكره ذلك كذا فى المحيط ودر فتاوى قاضيخان نوشته
رجل ضحى وذبح فقال باسم الله بنام خدا وبنام محمد عليه السلام قال الشيخ
الامام ابوبكر بن محمد الفضل رحمه الله ان اراد الرجل بذكر اسم النبى صلعم
تبجيله وتعظيمه جاز وان اراد به الشركة مع اسم الله تعالى لا تحل
الذبيحة واز عدم التفات هست به تفصيلى آنچه ذكر كرديم تحريم ذبيحه گفته در باب
ذبيحه للقدوم اقوال فقها آنقدر مختلف كه در تحيرمى اندازد كسى مباح ميگويد
كسى مكروه كسى كفر وكدام قول دليل شده اند ووجه راجع ست به اصلى
مستند به انتهى بلفظه چه قول تحريم راجع ست با ينكه ذكر كرده نام خدا بلكه ذبح كرده
بنام قادم يا نام خدا هم با نام قادم ذكر كرده چه در دليل حرمت اهلال لغير الله
مى آرند ونيست اهلال لغير الله سواے آنچه كه ذكر كرديم ابراهيم مروزى گفته

اشتراک فی التسمیه مراد نشد حرمت بر خاست فکیف الکفر اما کراہت باقی ہست و قول
با باختہ قیاس ہست بہ عقیقہ کہ نام مولود در ذبح آن ذکر کردہ میشود و موجب حرمت
نیست چہ مراد از عقیقہ بنامی فلان اینست کہ این ذبح برای بشارت واکرام ولادۃ
مولود ست ہمین طور مراد از ذکر نام کہ این ذبیحہ برای قدوم فلانی ست آنست کہ ذبح
برای بشارت قدوم قادم ست وسئل الامام الفضلی عن الخوازات التی تیخذها
الجهال للقادم فقال کل ذلک لهو ولعب وحرام ومن ذبح شاة فی وجه
انسان فی وقت الخلعة او القدوم وما اشبه من الخوازات وفی المحیط
او اتخذ خوازات کفر ای اذا لم یسم الله تعالی فی ذبحها او شارك
القادم فی التسمیة واما دون ذلك فلا یظهر وجه الکفر فی هذه
القضیة اینست عبارت ملا علی قاری از شرح فقه اکبر واکثری را از فایده
قید قدوم امیر ذهول ہست تنبیہ بر ان ہم ضرور ست و در بستان ابو اللیث مذکور
است قال الفقیه رح وبهذا ناخذ اذا کان النثر فی العرس او فی ولیمة او
فی رجل یخرج ذرا او اباح النهبة للناس او قدم رجل من سفره فنثر
علیه شیء فلا باس بان ینهب منه واذا کان النثر علی الامراء فلا یجوز
ان ینهب لان النثر علیهم بمنزلة الرشوة الا تری ان هدیة الامراء
مکروه وقد جاء عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال هدایا الامراء
غلول فکذلك النثر علیهم وکذلك اذا ذبح البقر لاجل الامیر فانه
یکره ذلك اللحم الحاصل نیست حرام مگر آنچه ذبح کردہ شود بنام غیر خدا
سعید بن مسیب و شعبی و حسن و مکحول و عطاء و غیرہم از اکابر بران رفتہ اند کہ
مراد بما اهل به لغیر الله خاص ذبائح بت پرستانست کہ ذبح میکردند برای بتان
خود و نصرانی اگر ذبح کند بنام مسیح و یا دیگر کتابی بنام کدام پیغمبر حلال است آن

او العزیز لا یحل لقوله تعالیٰ وما اهل لغیر الله وهو کالمسلم فی ذلک فانه لو اهل لغیر الله لا یحل در کفایه نوشته ثم انما یحل ذبیحة الکتابی فیما اذا لم یذکر وقت الذبح اسم عزیز او المسیح واما اذا ذکر ذلک فلا یحل کما لا یحل ذبیحة المسلم اذا ذکر وقت الذبح غیر اسم الله تعالیٰ لقوله تعالیٰ وما اهل به لغیر الله فحال الکتابی لا یکون فی ذلک اعلیٰ من حال المسلم در عالمگیری نوشته ثم انما توکل ذبیحة الکتابی اذا لم یشهد ذبحه ولم یسمع منه شیئ او شهد وسمع منه تسمیة الله تعالیٰ وحده لانه اذا لم یسمع منه شیئ یحمل علیٰ انه قد سمی الله تعالیٰ تحسینا بالظن به کما بالمسلم ولو سمع منه ذکر اسم الله تعالیٰ لکنه عنی باسم الله المسیح قالوا توکل الا اذا نص فقال بسم الله الذی هو ثالث ثلثة فلا تحل الحاصل در مذهب امام مالک وامام شافعی وامام ابوحنیفه واصحاب او هرچه ذبح کنند بنام غیر خدا حرام برابر ست که ذابح مسلم باشد یا نصرانی یا یهودی واگر ذابح را عبادت آن غیر مقصود ست کفر ست اگر ذابح قبل ازان مسلمان بود مرتد گردید یعنی صرف از ذبح بنام غیر ذبیحه حرام گردید وذابح کافر نمیشود واگر بنام غیر ذبح کرد وقصد نمود تقرب بان غیر وعبادت او کفر لازم می آید واین تفصیل مصرح است درآنچه ذکر کردیم از کلام نووی که بالا ذکر کردیم ومجیب در جواب پارهٔ از آن مقام نقل نموده است همه این ماجرا مفصلا موجود وصاحب تفسیر عزیزی هم در استفتای آخرین باین راه رفته کما سیجیئ پس از همه آنچه بیان کردیم ظاهر که مدار حل وحرمت بر ذکر ولفظ ذابح ست عند الذبح صحت وفساد اراده ونیت ذابح یا مالک ذبیحه را بے تلفظ از زبان هیچ دخل نیست بلکه اصل نیت درین کار شرط نیست در عالمگیری نوشته ولو قال بسم الله

شهرت داده که این جانور برای فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نخواهد
چه آن جانور منسوب بآن غیر گشت و عیبی در وی پیدا گشت که زیاده از
خبث مردار است زیرا که مردار بی ذکر نام خدا جان داده است و جان
این جانور را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند و آن عین شرک است و هر
گاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود مانند سگ
و خوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و کلمه این مسئله نیست که جان
را بر آن غیر جان آفرین نیاز کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات
و دیگر اموال را نیز اگرچه از راه تقرب لغیر الله دادن حرام و شرک است
اما ثواب آن چیزها را که عاید به بنده میشد از آن غیر ساختن جائز است زیرا که
انسان را میرسد که ثواب عمل خود را بغیر خود ببخشد چنانچه میرسد که مال
خود را بغیر خود بدهد و جان جانور ملک آدمی نیست تا او را بکسی تواند بخشید
و نیز دادن مال از یجهت مستوجب ثواب است که آدمیان بوی منتفع میشوند
و چون مرده ها بعد از مفارقت اینجهان قابل انتفاع لعین مال نمانده اند طریق
نفع رسانیدن بآنها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که بمستحقان
میرسانند بآنها عاید سازند و چون جان جانوران اصلا قابل انتفاع آدمی
نیست در زندگی پس از مردگی هرگز قابل انتفاع نباشد آری اضحیه از طرف
مرده کردن در حدیث صحیح آمده است لیکن معنیش همین است که دادن جان
برای خدا تعالی ثوابیکه دارد بآن مرده بخشیده شود نه آنکه ذبح برای
مرده کرده آید و بعض جهال مسلمین درین مقام کج فهمی می کنند و می گویند
که گوشت را پخته بنام مرده دادن بلاشبهه جائز است ما نیز از ذبح کردن جانور
بنام آن مرده همین قدر مقصد میداریم برای فهمانیدن ایشان یک نکته کافی است

۱۲۰

ازکجا فهمیده شود تا مدعا این مردم حاصل شود پس درین عبارت اهلال را بمعنی ذبح
گرفتن باز لغیر الله را بجای باسم غیر الله ساختن قریب بتحریف کلام الٰهی میرسد در
تفسیر نیشاپوری میگوید اجمع العلماء لو ان مسلما ذبح ذبیحة وقصد بذبحها
التقرب الی غیر الله صار مرتدا وذبیحته ذبیحة مرتد انتهی و کافران
در جاهلیت بوقت بر آمدن از خانه و در اثنای راه بنام بتان آواز میکردند
و چون بمکه معظمه میرسیدند طواف خانه کعبه می نمودند این طواف ایشان
بخانه خدا هرگز از ایشان مقبول نبود و لهذا حکم شد که فلا یقربوا المسجد الحرام بعد
عامهم هذا پس درینجا نیز چون آواز برآوردند و شهرت دادند که این جانور
از فلان است و بنام اوست و برای او میکشیم و در وقت ذبح بنام خدا
ذبح کنانید نه اصلا موجب ترتب حلیت نگشت و سرش آنست که نزد عوام طریق
ذبح جانور بهر گونه که مقرر است معین است برای رسانیدن جان جانور برای هرکه
منظور باشد چنانچه فاتحه و قل و درود خواندن طریق معین است برای رسانیدن
ماکولات و مشروبات بارواح خواه بقصد رسانیدن ثواب بآن ارواح نمایند
یا بقصد تقرب و دفع شر و چاپلوسی و تملق ایشان ذکر نام خدا بران جانور وقتی فایده
میدهد که قصد تقرب بغیر خدا از دل دور کرده و خلاف آن شهرت و آواز دیگر دهند
که ما ازین کار برگشتیم انتهی اینست عبارت تفسیر عزیزی و آنچه کلام کرده شد در آن
عبارت مختصرا و ملتقطا ذکر میکنم **قوله** آواز برآورده شد و شهرت داده شد الخ
این تفسیر بالرای مخالف جمهور مفسرین اهل سنت است کافه مفسرین بخلاف آن تفسیر کرده اند
بغوی نوشته ما اهل به لغیر الله ما ذبح للاصنام الی اخر ما قال قال الربیع بن انس
وغیره وما اهل به لغیر الله ما ذکر علیه اسم غیر الله در در منثور مذکور است اخرج ابن
المنذر عن ابن عباس فی قوله ما اهل ما ذبح واخرج ابن ابی حاتم عن مجاهد وما

١٢١

وهذا حرام قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون پس قول باطل قایل در حق جانور زنده حلال که برای علت
باعث حرمت حلال کرده خدا گردد در دین محمدی ماثور نیست کما سیجیء **قوله** در حدیث صحیح وارد
الخ مضمون حدیث حسب ترجمه خودش مناسب بما سبق نیست چه منسوب بعنی هرکه بذبح جانوری تقرب بغیر
خدا نماید ملعون است و بر هر ذی عقل ظاهر است که نکیر حدیث شریف موافق ترجمه اش بر ذبح جانور
برای تقرب بغیر خدا است و ذبح جانور برای تقرب غیر خدا چیزی دیگر و مقرر کردن
جانور زنده برای غیر خدا چیزی دیگر و آنچه بعد ترجمه تعمیم نموده که خواه در وقت ذبح نام خدا بگیرد یا نه
این اضافه حکم از جانب خود است بر خلاف مقصد حدیث تمام محدثین اهل سنت مثل نووی وغیره
در بیان معنی حدیث نوشته اند که ملعون است هر که ذبح کند بنام غیر خدا و ذبیحه حرام اگر چه ذابح مسلم باشد
و اگر ذکر نام غیر خدا وقت ذبح تقرب و عبادت آن غیر هم قصد کند کفر است تقرب که در ذبح بغیر الله تعالی است اصل معنی حدیث قرار داده
و ذکر نام غیر خدا را که اصل معنی حدیث است بر زبان نیاورده و تعمیم کرده نام خدا را چه تخصیصی این قید باطل کلام مقصود **قوله** زیرا که چون شهرت
واواج بحث ربط و قوع گردیده معنی فایده نکردن نام خدا بسبب ذبح جانور برای تقرب بغیر خدا و علت فایده نکردن نام خدا بسبب شهرت و آلودگی
قوله چه آن جانور منسوب بغیر گشته خبثی در وی پیدا گشته که زیاده از خبث مردار است زیرا که مرده بی ذکر نام خدا جان داده است و جان این جانور
را از آن غیر خدا قرار داده گشته اند و آن عین کفر است و هرگاه این خبث در وی سرایت کرده دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود انتهی کلام بیست تحقیق و
ناموجه چه خبث جانور منسوب بغیر بیان نموده که جان این جانور را از آن غیر خدا قرار داده گشته اند و باز همی گوید که هرگاه این خبث در وی
سرایت کرده دیگر بذکر نام خدا حلال نمیشود و محل تامل است که بر جانور کشته ذکر نام خدا چه معنی دارد و از مسئله مبحوث عنها چه علاقه کلام در
جانور زنده منسوب بغیر بود که بوقت ذبح از ذکر نام خدا حلال نمیباشد و این دعوی مدعی است و آن هم باطل کما عرفت آنفا
که تسمیه چنانکه مقتضی از وقت ذبح بقدر تغیر مجلس موثر در حل ذبیحه نشود کما هو مقرر فی الفقه و تسمیه کافری و مقتضی جانور زنده
برای غیر قبل از ذبح که مدت دراز باشد آنچنان در حرمت آن جانور زنده موثر گردد اگر چه مسلم صحیح العقیده خالیا عن قصد
التقرب بالغیر خالصا مخلصا بذکر نام خدا ذبح کند هم حلال نباشد و مثل سگ و خوک گردد **قوله** مانند سگ و خوک از سجا مستفاد میشود که حرمت
آن جانور حرمت لعینه است نسبت که حرمت ما اهل به لغیر الله حرمت لعینه است باتفاق مفسرین برآن گردیده در بحث استثنا الا ما ذکیتم مذکور است که
این استثنا از حرمت میته و دم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغیر الله جایز نیست که این اشیا حرام لذاتها هستند و تذکیه هم در آن غیر متصور است

درزندگی به ثواب دادنش از کلام او ثابت گردید و هم ازین کلامش ظاهر گردیده که جان و مال
ماکولات و مشروبات همه برابراند در یکه دادن آن برای خدا ثوابیکه دارد بدیگری بخشیدن جائز است
و همین است مراد بانچه میگویند که این چیز برای فلان مرده است یعنی ثوابی که ازان خواهد شد بان مرده
داده شد هذا لام سعد صل لهم مع صلوتك صم لهم مع صوملك و اگر کسی بانچه ذکر کردیم تسلی نشود در همان تفسیر
عزیزی در سوره کوثر متعلق کلمه انحر ملاحظه نماید که خود نوشته و نیز باید دانست که خود را یا پسر خود را
یا غلام خود را ذبح کردن در شریعت جائز نیست زیراکه جانهای بشری مملوک کسی جز خدا نیست لهذا
کشتن غلام و کنیزک روا نداشته اند ملک آدمی بر آدمی مقتصر است بر ملک و منافع و مکسوبات او
پس چون از آدمی طلب جان مملوک او نماید در امتثال آن غیر از دادن جان جانورے که پرورده و
مختص او باشد یا پرورده بنی نوع او در چاره نیست انتهی هرگاه مملوکیت جان جانور ثابت و از کلامش
ظاهر گردیده پس فرقیکه در جان جانور و ماکولات و مشروبات و سائر اموال نموده است باطل گردید و جان
جانور و ماکولات وغیره یکسان گشت **قوله** یعنی حلال الی آخر ما قال شرک صریح لازم می آید درین مقال انواع
اختلال است **اول** که ازان صاف ظاهر که ذبح کردن جانور بنام غیر خدا اگر در ذبح تا ذبح آن نذر از خواندن ایها
القدر گوشت او امیشود درست و ذبیحه حلال پس مطلق آواز برداشتن و تشهیر در حق جانور که برای
غیر خدا است موجب حرمت نیست بلکه حرمت مقید است بانکه مقصود از ذبح خورانیدن گوشت برای
ثواب آن مرده نباشد و این مخالف است بظاهر انچه فهمیده میشود از اطلاق حرمت به تشهیر بنام غیر خدا
دوم اینکه سوای خورانیدن گوشت بمسلمانان رسانیدن ثواب دادن جان برای خدا بمرده که بحسب اعتراف صاحب
تفسیر صحیح و ثابت است مقصود باشد و ظاهر که این مقصود از خورانیدن گوشت عوض آن جانور بهمان قدر
قیمت دیده ادا نمیشود بالزوم التقرب الشرک **سوم** اینکه جواز دادن عوض منذور مسئله اجتهادی و مختلف فیه است
بین الائمه پس در صورت مذکوره اگر نا ذر عوض را اختیار نموده نظر الی المنصوص بلکه میگوییم که جائز هم نیست
کما هو مذهب البعض شرک کجا لازم آمد کلام در جواز و عدم جواز معاوضه است بوجوب فرضیت عوض کسی حکم
نموده است در صورت جواز اصل نذر صرف بسبب ادا شدن نذر از عوض در ذبح نا ذر حکم لزوم شرک

۱۲۳

۱۲۳

تحریر کسی ازان مردم پیش نگاه افتاده غوری بکار رفته اتفاق ترجمه افتاده باشد
عالا از ذات بابرکات او سلمه الله تعالی امید افاده حق تحقیق ست قوله در تفسیر نیشاپوری
میگوید الخ مقصود ازین نقل چیست یا تائید آنچه متصل ست از تحریف کلام الهی و ظاهر که هیچ
علاقه ندارد و بلکه از ملاحظه سیاق و سباق آن بیچاره هم در زمره محرفین داخل ست یا بطریق ظفره
متعلق ست باصل مدعا تا هم شایبه رابطه ندارد و چه مدعا آنکه از شهرت دادن که این جانور برای
فلانی ست حرام گردیده ذکر نام خدا وقت ذبح فایده نکرد این مدعا را با مطلب نیشاپوری
مناسبتی نیست که حرمت منوط بارتداد و ارتداد بقصد تقرب بذبح بسوی غیر خدا است و تفاوتی
که فی ما بین است ظاهر قوله و کافران در جاهلیت الخ این قیاس محض فاسد الاساس ست سبب
مقبول نشدن طواف کعبه بودن طواف کنندگان است همچنان سبب حرمت ذبیحه ذبح
مشرکان است نه آنکه از نام نهادن مشرکان جانور زنده مثل خوک گردد و ظاهر که خانه کعبه از گفتن
نام بتان در راه معاذ الله حسب قیاس قائل از مرتبه عظمت خود نه برآمده و چرا سخن که درین باب
بظهور رسیده آنکه صاف نوشته ست که بنام خدا ذبح کنانند اصلا موجب ترتب حرمت نگشت
که خلاف تصریح فقها است قوله سرش آنست الخ ذکر نام خدا را بر وقت ذبح و خواندن فاتحه و قل
و درود در اعلام نمودن در قصد رسانیدن ثواب بارواح و در قصد تقرب سوء ظنی است
بمسلمین که ممنوع بلکه در باب ذبیحه چو سوء ظن بکافر کتابی هم ممنوع کما هو مصرح فی کتب الفقه
قوله آری ذکر نام خدا الخ مخالف است با اول دعوی یعنی سرایت خبث بجای که بذکر نام خدا
حلال نمیشود و هم از آن ظاهر که خبث عقد تقرب بغیر خدا هست پس خبث نخواهد شد مگر قاصد
که قصد تقرب صفت اوست نه جانور زنده که قصد تقرب صفت او نیست القاصد من قام به
القصد الخبیث من قام به الخبث نیست آنچه کلام کرده شد بر تفسیر عزیزی بلتقطاً که
تحریر آن پرداخته و چون این همه قال و مقال بسمع شریف صاحب تفسیر رسید بتسلیم
بعضی مقدمات و تفصیل بعضی مجملات پاسخها داد از آنچه در تفسیر اتفاق تسطیر افتاده بود

125

واكرام الضيف اكرام الله تعالى والفارق انه ان قدمها ليا كل منها كان الذبح لله تعالى والمنفعة للضيف او للوليمة او الذابح وان لم يقدمها ليا كل بل يدفعها لغيره كان لتعظيم غير الله تعالى فيحرم وهل يكفر فيه قولان بزازية وشرح وهبانية قلت وفي صيد المنية انه يكره ولا تكفر لانا لا نسيء الظن بالمسلم انه يتقرب الى الادمي بهذا النحر ونحوه في شرح الوهبانية عن الذخيرة ونظمه فقال ره وفاعله جمهورهم قال كافر وفضلي واسمعيل ليس بكفر انتهى وهكذا في مطالب المومنين والاشباه والنظاير وفي الحديث لعن الله من ذبح لغير الله رواه احمد و ايضا ملعون من ذبح لغير الله تعالى رواه ابوداود وفي غرايب ابى عبيد وبستان الفقيه وكنز العباد انه لا يجوز ذبح البقرة والغنم عند القبور لقوله عليه السلام لا عقر في الاسلام هكذا في سنن ابى داود وكذا لا يجوز الذبح على البناء الجديد وعند شراء الدار لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن ذبايح الجن لانهم يكرمون مخافة انهم ان لم يذبحوا يوذيهم الجن فابطل النبي صلعم ونهى عنه و هكذا في كتب الشافعية كما قال النووي في شرح المسلم وذكر الشيخ ابراهيم المروزي من اصحابنا ان ما يذبح عند استقبال السلطان تقربا لغير الله تعالى افتى اهل بخارى بتحريمه لانه اهل به لغير الله تعالى فان قيل قوله تعالى وما لكم ان لا تاكلوا مما ذكر اسم الله عليه وقد فصل لكم ما حرم عليكم الا ما اضطررتم اليه وكذا قوله تعالى وكلوا مما ذكر اسم الله عليه ان كنتم باياته مومنين عام تتناول ما قصد به التقرب الى الله تعالى او غيره فيكون الكل حلالا قلت هذه الايات مخصصة بالنص الاخر وهو قوله تعالى في سورة المائدة حرمت عليكم الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردية والنطيحة وما اكل السبع الا ما ذكيتم وما ذبح على النصب فلو ان مسلما خنق شاة وذكر اسم الله عليه لا يحل مع انه ذكر اسم الله عليها وكذا اذا وقذها بخشبة او حجارة وذكر اسم الله عليها

قتلها وقع باذن الله تعالى وبالوجه المشروع ومع ذكر اسم الله فتحليل هذا وتحريم ذلك
عين التعظيم لامر الله تعالى والملحد يثبت القتل فمغالطة وهمية لان الكل مقتول الله تعالى
سواء كان بايدينا او بايدي غيرنا او مات حتف انفها اذ لا موت عند
الا باذن الله تعالى كما قال الله تعالى يتوفى الانفس حين موتها ولذلك
اجمع اهل السنة والجماعة على ان المقتول ميت باجله هذا والله اعلم واما
ما وقع في البيضاوي وغيره من التفاسير انهم قالوا ما اهل به لغير الله تعالى
اي ما رفع الصوت عند ذبحه للصنم فمبني على مجرى عادة المشركين في ذلك الزمان
ولذا لم يفرقوا في التفاسير القديمة بين ما ذكر اسم غير الله عليه وبين ما قصد بذبحه
التقرب الى غير الله لان مشركي ذلك الزمان كانوا مخلصين في الكفر وكانوا اذا
قصدوا التقرب بذبح بهيمة الى غير الله تعالى ذكروا عليها عند الذبح
اسم ذلك الغير بخلاف المشركين المسلمين فانهم يخلطون بين الكفر والاسلام
فيقصدون التقرب بالذبح الى غير الله تعالى ويذكرون اسم الله تعالى عليه
وقت الذبح فالاول كفر صريح والثاني كفر صورة الاسلام لانهم يعتقدون
ان طريق الذبح ليس الا هذا سواء كان الذبح لله او لغيره وقد جرى هذه العادة
في زماننا ايضا فانهم يشهرون ان فلانا يذبح بقرة لاجل السيد احمد كبير مثلا
سواء ذكر فيه اسم الله عليه عند امرار السكين ام لا وما وقع في الهداية
ويكره ان يذكر مع اسم الله تعالى شيء آخر غيره وهو ان يقول عند الذبح
اللهم تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل احدها ان يذكر موصولا لا معطوفا
فيكره ولا يحرم الذبيحة وهو المراد بما قال ونظيره ان يقال باسم الله محمد رسول الله
لان الشركة لم توجد فلم يكن الذبح واقعا له لكنه يكره لوجود القران صورة
فتصور بصورة المحرم والثانية ان يذكر موصولا على وجه العطف والشركة بان

الذبح اللهم تقبل هذه عن امة محمد صلى الله عليه وسلم ممن شهد لك بالوحدانية ولي بالبلاغ والشرط هو الذكر الخالص المجرد على ما قال ابن مسعود جردوا التسمية انتهى ملخصا

١٢٦

لا يحتاج الى النية واذا ذكر موصولا لا بطريق العطف ولا بطريق الوصل لا يكره
ولا يحرم لانتفاء المشابهة صورة و معنى مثلا ان يقول باسم الله ثم توقف
ثم قال محمد رسول الله من غير فصل التقرب الى غير الله اذا عرفت معنى هذا الكلام عرفت
ان صاحب الهداية وضع المسئلة فيما اذا لم يكن الذكر مقرونا بقصد التقرب
الى الغير بل ذكر مجرد فهو بمعزل عن مسئلتنا الموضوعة فيما قصد به التقرب
الى غير الله فانه حرام مطلقا وعرفت ايضا ان ما وقع في التفسير الاحمدي
من تفريع قوله على ما وقع في الهداية ونقله في ذلك التفسير كما ذكرنا وهو
قوله ومن ههنا علم ان البقرة المنذورة للاولياء كما هو الرسم في زماننا
حلال طيب لانه لم يذكر اسم غير الله عليه وقت الذبح وان كانوا ينذرون
لها لهم انتهى مبنى على الغفلة عن قول صاحب الهداية وهو قوله
والثالثة ان يقول مفصولا عنه صورة ومعنى فان الانفصال المعنوي كيف
يتصور اذا كان النذر للاولياء فانه عين التقرب اليهم ونيتهم دائمة الى
وقت الذبح فلا انفصال معنى اصلا لما تقرر في قواعد الفقه من استدامة النية
الى آخر العمل وايضا مبنى على عدم الفرق بين الذكر المجرد الذي وضع صاحب
الهداية المسئلة فيه وبين ما قصد به التقرب الى غير الله الذي وضعنا
المسئلة فيه واين هذا من ذلك والله الموفق للصواب تمام شد استفتاى
شاه عبد العزيز صاحب بلفظه وكلام كردند مردمان برين استفتا بطرق متعدده
كه ملتقطي از ان درينجا ذكر ميكنم **قوله** مدار حل وحرمت بر قصد ونيت ذابح آه
اول كه اين دعوى مخالفست بانچه در تفسير ارقام يافته چه مدار حرمت دران
جا بر آواز برآورده شدن بود حالا بر نيت دائر گرديده دوم انكه مراد از حديث
انما الاعمال بالنيات نزد حنفيه قاطبة ثواب است نه حل وحرمت وصحت وفساد

فیہ تغلیظ علی نفسہ یصدق ایضاً دیانۃً وقضاءً لانہ غیر متھم فی ذلک لکنہ لا یصدق فی الصرف عن الظاہر حتی یحنث بایہما وجد وان کان فیہ تخفیفاً علی نفسہ لا یصدق قضاءً لان القضاء مبنی علی الظاہر وھو مخالف لما نوی وان نوی ما لا یحتملہ لفظہ لا یصدق دیانۃ ولا قضاء لانہ یخلو عن اللفظ وقد تقدم ان النیۃ لا حکم لہا علی الانفراد و صاحب اشباہ در حاشیہ متعلق قول خود وانما اشترط فی العبادات بالاجماع او بایۃ نوشتہ واعلم ان لا قال محتاج الی النیۃ فی ثلثۃ مواطن احدہا التقرب الی اللہ تعالی فرارا من الریاء الثانی التمییز بین الالفاظ المحتملۃ لغیر المقصود والثالث قصد الانشاء لیخرج سبق اللسان بالجملہ کلام درانیکہ ذبح کردن بذکر نام غیر خدا وارادہ تقرب شود یا نمود بحثی دیگر کہ متنازعہ فیہ نیست وانیکہ ذبح کرد بذکر نام خدا سوای ازان در نیت مالک جانور اگرچہ غیر ذابح باشد نسبت آن جانور بغیر خدا بود بحثی دیگر کہ متنازعہ فیہ است بودن ہیچ نیت مدار حل وحرمت ثابت کردن لازم بود وانچہ صاحب تفسیر ومولوی عبد الحی وغیرہ اتباع صاحب تفسیر بعض روایات مجملہ را از اشباہ و درمختار وغیرہ درین باب نقل کردہ اند مبنی ست بر غفلت ازین قاعدہ مقصود ایشان ہمین است کہ وقت ذبح ذکر کرد غیر را اگرچہ نام خدا ذکر کرد چرا کہ اکثر شان در دلیل آیت کریمہ ما اہل لغیر اللہ می آرند وخود معنی آن آیت را بذکر نام غیر خدا وقت ذبح بیان میکنند ونیز بیان آن اجمال بالتصریح در کلام دیگران کہ در تحقیق واعتبار ایشان غالب موجود ہیچ کس روایتے بتصریح خصوص صورت متنازعہ فیہا نقل نمودہ اند زیادہ ازین چہ خواہد بود کہ فقہا نوشتہ اند نصرانی ذبح کرد بنام اللہ وارادہ کرد مسیح حلال است مگر انکہ بگوید بسم اللہ الذی ہو ثالث ثلثۃ الحاصل نیت صرف بے لفظ مدار احکام نیست ونیست مدار حکم مگر بر الفاظ ہیچ ازین استفتا ظاہر کہ محل بحث نیت نسبت گاو بسید احمد کبیر ہست وظاہر کہ نسبت کردن گاو

الخ آوردن روایت در مختار محض بیجا چه صاحب در مختار نگفته که حرمت بسبب نیت است بلکه
در دلیل اهل به لغیر الله آورده و معنی اهل نسبت کرده شد نه نزد صاحب تفسیر است نه نزد صاحب
در مختار بلکه نزد او معنی آیه موافق جمهور است چنانچه از همان باب ظاهر است علاوه بران صاحب
در مختار در فارق تصریح نموده که مدار حل و حرمت بر تقدیم الاکل و عدم تقدیم است در صورت
که حل ذبیحه متنازعه فیها از ان صاف ظاهر و منزعومی صاحب استفتا نه مفید و انچه باوکه صاحب در المختار
و اشباه و نظائر و امثال آن از محققین و از زمره آنچنان مستندین نیستند که در صورت مخالفت
با فقهاء کبار کلام شان قابل استناد باشد اگر معنی کلام بالفرض مطابق فهم صاحب تفسیر باشد
تاهم بسبب مخالفت کلان تران قابل التفات نیست در در المختار به بینید که در همین باب چه بلا بوالعجبی
نموده که نوشته و لا یحل ذبیحة جبری لو ابوه سنیا و لو ابوه جبریا حلت اشباه لانه
صار کمرتد قنیه ندانستند که صاحب قنیه معتزلی است و از ابی علی که راس اعتزال است
بر مذهب اعتزال نقل کرده و عن ابی علی انه یحل ذبیحة المجبرة ان کان آباءهم من المجبرة
لانهم کاهل الذمة و ان کان آباءهم من اهل العدل لم یحل لانهم بمنزلة المرتدین
این هر دو بزرگواران لفظ ابی علی را دیدند نه مجبره و نه اهل عدل را فهمیدند و بجای آن جبری و سنی را
قایم ساختند **قوله** فی الحل بیشائی الخ بیان آن قریب می آید **قوله** و فی غرایب ابی عبید و بستان
الفقیه و کنز العباد الخ این روایت بی محل است از مسئله مبحوث عنها هیچ علاقه ندارد **قوله**
کما قال النووی فی شرح المسلم الخ یاد کردن مقوله نووی را در شرح مسلم گویا فذلکة البحث
است میان ما و صاحب تفسیر چه قول نووی در شرح مسلم مسلم اوست از همان قول نووی رد و دعا
و مدعی و نص مدعا ما ظاهر است قرف بکار رفته و باعث بر ذکر آن گردیده صرف اکتفا بر یک فقره است تمام
عبارتش این است اما الذبح لغیر الله فالمراد به ان یذبح باسم غیر الله کمن ذبح للصنم
او للصلیب او لموسی او لعیسی او للکعبة و نحو ذلک و کل هذا حرام و لا یحل هذه
الذبیحة سواء کان الذابح مسلما او نصرانیا او یهودیا نص علیه الشافعی و اتفق

وهو اشنع **قوله** سواء ذكر واسم الله تعالى عليه عند مرادالسكين الا این فقره است صریح واو کے

است قبیح ذکر اسم خدا لازم می داند علاوه بران در صورت معروضه مسوله داخل است که نام خدا هیچ

نکرد **قوله** واما ما وقع فی الهدایة این مقال از انواع اضلال مالا مال است اول که

عبارت هدایه نقل نموده میگوید صریح فیما ذکرنا من ان قصد التقرب الی غیر الله یحرم الذبیحة

سواء کان بطریق الاستقلال او بطریق الشرکة ببینید که چه آفت است جائیکه کنایه هم نباشد

دعوے صراحت نمودن روز را شب گفتن است ازان قطع نظر باید کرد و فرض باید نمود که در نظرش

عبارت هدایه صریح بود در آنچه ذکر کرده هم آنچه گفته نعم لو ذکر اسم مجردا من غیر قصد التقرب

الی غیر الله فقبیح تفصیل معاهدایه و مذکور است آفت بر آفت این است که گفته صاحب الهدایة

وضع المسئلة فیما اذا لم یکن الذکر مقرونا بقصد التقرب الی الغیر بل ذکرا مجردا فهو بمعزل

عن مسئلتنا الموضوعة فیما قصد به التقرب الی غیر الله چه خود گفته که صریح فیما ذکرنا و باز

خود میگوید بمعزل عن مسئلتنا باز ازین جا ظاهر می شود که آنچه اول نوشته نعم لو ذکر ذکرا مجردا

الخ بیان مطلب هدایه است و این برخلاف سوق کلام آن مقام است و با عبارة هدایه علاقه ندارد

چه صاحب هدایه در دلیل مسئله اولی می نویسد لان الشرکة لم توجد فلم یکن الذبح واقعا له لکنه

یکره لوجود القران صورة فتصور بصورة المحرم و در ۲ مسئلتنا نوشته لا یحرم الذبیحة لعدم

قصد التقرب الی الغیر وانما کره لاجل مشابهته فی ذلك بذکر اسم غیر الله لقصد التقرب

پس این عبارت را مطلب و معنی عبارت هدایه قرار دادن کار ذی عقل نیست سبحان صاحب

هدایه در مسئله ثانیه نوشته یحرم الذبیحة لانها اهل بها لغیر الله و در استفتای نویسد

یحرم ایضا وان لم یکن فیها معنی التقرب لکنا صریح فی الشرکة والصریح لا یحتاج الی

النیة فرق زمین و آسمان بمیان است بعد ازان نوشته ما وقع فی التفسیر الاحمدی

مبنی علی الغفلة عن قول صاحب الهدایة پر عجب عجیب است چه هرگاه باعتراف خودش

وضع مسئله هدایه بر ذکر مجرد غیر مقرون بتقرب است پس بودن قول تفسیر احمدی مبنی بر غفلة

ومسئلهٔ موضوعهٔ خود را هم تصحیح میکند وقابل است بفرق در هر دو مسئله وصاحب هدایه
استدلال می نماید بآیهٔ کریمه ما اهل به لغیر الله بر مسئلهٔ خود وصاحب تفسیر هم بهمان
آیه مطلب خود را استناد می نماید این معنی چگونه صورت بندد **فائده** صاحب تفسیر واتباع
او درین مسئله سخت مضطرب وحیران واقوال شان بغایت پراگنده وپریشان اول که ما اهل به
لغیر الله را تفسیر کردند بآواز برآورده شدن ودر آنجا غایة تکبیر مفرد ند بر اراده ذبح از اهل وغیر
ذلک وچون دران وادی بدا اگیر افتادند حمل کردند بر ذبح للتقرب الی غیر الله وشناعتیکه
بر جمهور وارد میکردند زیاده ازان بر خود گوارا نمودند وچونکه در تقریب هم نوبت کلام رسید بمسئلهٔ نذر
می آویزند حال آنکه ما اهل به لغیر الله چیزی دیگر ومسئلهٔ نذر لغیر الله چیزی دیگر اشاره بیان اجمالا
مناسب نمود باید دانست که لفظ نذر مشترک است در نذر شرعی ونذر عرفی نذر شرعی ایجاب
غیر واجب تقربا الی الله وعرفی آنچه پیش بزرگان می برند نذر ونیاز میگویند ونذر اولیا بر سه وجه
مباح است یکی آنکه بگوید الهی اگر آن مراد من حاصل شود نذر تو بجا آرم از آن صالح رسانم دوم
آنکه بگوید یا حضرت در جناب الهی برای این مشکل دعا کنید که این مراد حاصل شود از طرف شما
در جناب الهی اینقدر طعام یا نقد رسانم تا ثواب عاید بشما شود سیوم آنکه آن بزرگ را در جناب
الهی وسیله وشفیع سازد گویا میگوید الهی ببرکت روح فلان بزرگ وبحق عنایات ومهربانی خود بر وی
اگر مشکل من آسان کنی اینقدر مال برای تو بدهم وثواب آن تنخواه روح آن بزرگ سازم تا از بر وجوه آن
بان بزرگ خوشنود شوی اینکه گفتم ملتقط است از رسالهٔ نذور مولوی رفیع الدین که در همین ایام
بما رسیده وهمانست مراد صاحب احمدی که نذر الاولیاء ماول والحق المبین ما قال مولانا محمد مبین
موافقا للفقهاء المحققین في رسالة في النذور ونذر شیخ سدو مثال آن حرام است
نبرد مانند آن که بنام شیخ سدو ذبح میکنند اگر وقت ذبح نامش گرفته باشند گوشت حرام شود
وخوردنش روا نباشد قال الله ولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه وانه لفسق واگر بنام خدا
به بسم الله الله اکبر ذبح کرده باشند اگرچه در دل نیت فاسد دارند ظاهرا خوردنش حلال باشد

تفقہیات ما درین جا سخنی چند از مقررات فقہ ذکر میکنیم اول نیت در عبادتے کہ شرط است وقت
آن اول عبادت است حقیقۃ او حکماً و نیت مقدمہ علی الشروع باقی می ماند تا وقت شروع حکماً اگر
بعد نیت مشغول نشود بچیزی کہ غیر جنس منوی است صاحب اشباہ در ذیل الاصل ان وقتہا اول العبادۃ
بتفصیل نوشتہ و از فتح القدیر نقل نمودہ المراد بما لیس من جنسہا ما یدل علی الاعراض دوم
در شروط نیت نوشتہ است الشرط الرابع ان لا یاتی بمناف بین النیت والمنوی
پس در نیت نسبت گاو بغیر خدا بلکہ در نیت ذبح گاو برائے غیر خدا و در منوی کہ ذبح است
نام خدا بمیان آید ان نیت سابقہ باطل گردید سوم در نذر نیت کفایت نمیکند بلکہ تلفظ
شرط است در اشباہ نوشتہ منہا النذر لا یکفی فی ایجابہ النیۃ بل لا بد من التلفظ
بہ صرحوا بہ فی کتاب الاعتکاف و حموی نوشتہ و منہا ما فی الجامع الصغیر
للتمرتاشی لو ملک شاۃ بالھبۃ و غیرہا فنوی للاضحیۃ یکون للاضحیۃ عندہما و
عندہ لا ما لم یتلفظ و ذکر الحاکم الاختلاف وہکذا روی الحسن ولو اشتریہا
ینویہا للاضحیۃ یصیر لہا ایضاً عندہما و عند ابی حنیفۃ لا یصیر بالشراء حتی یو
جبہا بلسانہ و یفرق بین ہذا و بین ما لو اشتری عبد التجارۃ ولو لم یشترہا بل کانت
عندہ فاضمرہا اضحیۃ لا تصیر لہا انتہی فلتراجع ایں ہا یاد محفوظ باید داشت کہ درین
بحث بسیار مفید است این است ملخص و محرر تعریضات مردمان بر استفتاء شاہ صاحب تحریر
جواب برادر مولوی عبد الحکیم پنجابی ثم لکھنوی کہ خیلی سست و نامربوط بود پرداختند مگر جواب
ازان ہم پریشان و نادرست از مواخذات خارج بحث بر است و تحقیق اصل مدعا شتغالی نیست
در نقل ہر دو فایدتے نیست حسبۃ جیزی ذکر میکنم قال لکھنوی گاو وغیرہ در صورت مذکورہ
حلال است و خوردن آن بموجب شرع شریف درست خصوص در صورتیکہ ذابح غیر ناوی
باشد قال دہلوی ذابح نخواہد بود الا وکیل ناوی و نایب او پس نیت موکل و منیب
در حل و حرمت تاثیر خواہد کرد کما فی الاضحیۃ انتہی قیل علیہ نیابت در نیت نزد حنفیہ جاری نیست

وان كان باطلا فا الحكم باخلاص النية
الحل في نية بل الاخلاص فان الارادة هو النية
بالطل قال الكهنوي ما قول المفسر
نقول العالم العارف المحدث
من الاصفياء المفسر الحاج ميرزا حسن
التفسير الاحمدي يكتسب ان التقرب
وما نسب الطيب الا لم يذكر بر
وانما اصلا وقت الا الذي عليه

اورد وبه على الغير وتفكر في الجواب فان الايراد مشترك بل ماخوذ من كلامك
ثم اعتراض **الدهلوي** على قوله بل قصد به الدفع الى الغير انتهى لقوله ما
ذا اراد بالغير فليبين حتى نتكلم عليه انتهى **واقول** ان التفوه بامثال هذه
الهفوات ليس من شان المحصلين **قال الكهنوي** نا قلا من السراجية الكتابي اذا
ذبح باسم المسيح لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد به المسيح يحل **قال الدهلوي** هذا
عين مذهب القائل بالحرمة فانه يقول لو قال رجل بحضرة الناس اني نذرت
ان اذبح بقرة لله واراد بالله السيد احمد على اعتقاد الحلولية تحل ذبيحته لانه لا
خلل في نيته بل هو اخلص النية لله لكنه اخطاء في اعتقاده حلول الله في السيد احمد
كالنصراني يعتقد حلول الله تعالى في المسيح حيث يقول ان الله هو المسيح
بن مريم فخطاءه في المعنون دون العنوان فعنوانه حق ومعنونه باطل بخلاف
ما لو قال اني نذرت ان اذبح بقرة لسيد احمد فانه اخطاء في العنوان والمعنون معا
كما لو ذبح النصراني باسم المسيح **قيل عليه** لما قال مشيرا الى مسئلة السراجية هذا
عين مذهب القائل بالحرمة فقد اقر بان المعتبر في الذبح ومدار الحل والحرمة
هو اللفظ ولا عبرة للنية فان النية هو الارادة وهو مراد المورد واما ما فرع عليه من
قوله فانه يقول الخ فقد اخطاء في عنوانه فان مسئلة الذبح باسم الله وباسم غير الله
شئ اخر ومسئلة نذر ذبح البقرة لله ولغير الله شئ اخر فالعنوان الحق على تقدير
صدق اقراره واعترافه يكون بما في السراجية عين مذهبه ان يقول فانه يقول
لو ذبح رجل باسم السيد احمد لا يحل ولو ذبح باسم الله واراد بالسيد احمد تحل وفي
ما قال سوى عدم استقامة التفريع خلل ظاهر حيث قال اراد بالله السيد احمد على اعتقاد
الحلولية يحل ذبيحته لانه لا خلل في نيته بل هو اخلص النية لله لانا نقول ارادة السيد احمد
من الله على اعتقاد الحلولية حق عنده ام باطل فان كان حقا فهو من الحلولية

وان كانوا نيلا ... غير الله ... وذبحها
قال الدهلوي هذا القول يعارض
ان الحرمة صحيح بقول الفقهاء عرك
صحيح كيف ... منها الفتح
القايل ... الكبار ومع
بان قول العلماء الكبار
هذا القول لحلال الطيب

١٣٣

على اشكال اذا امسك في
وقوع الاختلاف في جواز
الذبيحة دفعا ... في
من كان ... كان محل
الشبهة ومن ... الفقهاء
اذا اشتبه الحل والحرمة
غلب جانب الحرمة احتياطا
قيل عليه ... معارضة
... الفقهاء ...

العلماء الكبار يقول ...
لتوه محض لم يثبت منه شيئا
وما قال الكاسي لم يجئ منه شئ
الى اخر الجواب ولكنه دعوى
تعارض الادلة لان الدلائل التي
اوردها الدهلوي قد
بطلت ... وحرمة
لا يرد المورد ... ونقول

تنشر لا آخر دعواه کون محل النزاع محلا للشبهة والعمل بالاحتیاط وهذا ایضا صریح
فی الرجوع من مدعیات التفسیر العزیزی والاستفتا **قال اللکهنوی** والحق
المبین ما قاله مولانا محمد مبین فی رسالته فی النذور الخ **قال الدهلوی** لفظ
ظاهرا درین عبادت دلالت بر وقوع شک در حال این ذبیحه میکند لهذا مستفتی را خوف
آن منع نموده اند و اقوال جم غفیر فقها که فیما بعد منقول است بشک دلالت بر حرمت میکنند فلا
حل بها و هی اذا قول للشاک **قیل علیه** عادت عقلا است که هرگاه در جنگ مغلوب
مخالف می شوند غلغا می اندازند که انیک فوج بسیار میرسد مخالف باستماع اینگونه کلمات هراسان
و پریشان میگردد از همین قبیل نوشتن کلمات این بزرگوار که اقوال جم غفیر فقها فیما بعد منقول است
ورنه قول یک فقیهی حقیری و عالمی صغیری هم در جواب مذکور نیست و مفاسد دیگر که ظاهر اند
قال اللکهنوی ناقلا عن در المختار وغیره ان قدمها لیاکل منها کان الذبح لله
والمنفعة للضیف وغیره وان لم یقدمها لیاکل بل لیدفعها لغیره کان لتعظیم
غیر الله **قال الدهلوی** اذا کان المراد من الاکل اکل الذابح فذبیحة القصاب
بل اکثر الولائم والاعراس یخرج منها اذ اکل الذابح منها غیر مقصود ولا معمول
فقوله فکان الذبح لله والمنفعة للضیف وغیره سهو ظاهر و اکل الضیف لیس اکل
الذابح فیجب علی هذا ان یکون ذبیحة القصاب والولائم والاعراس کلها محرمة
انیست تعریض دهلوی بر فقره آن قدمها از تعرض می نماید بر دات لم یقدمها المراد
بالاکل اما اکل الذابح وغیره فان کان الاول کان ذبیحة القصاب والولائم والاعراس
محرمة داخلة فی هذا القسم لا فی القسم الاول فان کان المراد اکل الغیر فیلزم
ان یکون المذبوحات فی اجزیة محظورات الاحرام والنذور والمعقودة لله
ولکن فی کفارة الجنایات کلها میتات محرمات وایضا فالدفع الی الغیر ان
کان حلالا فکیف صارت هذه الذبیحة محرمة وان کان حراما کیف یصح جعله

در المختار واستدل بها فی فتواه قال رد علی العبادة علی سنده الیست
علیها ہے التی ...
ان العبادة التی ...
فهم و تمیز یکفی للشبة علیه ...
لا یخفی علی من له ادنی
الا تضییع الاوقات وما فیها
هذه الهفوات لا حاصل تحته
فی هذا الا اشتغال باظهار ما فی
ساقط عن درجة الاعتبار
من ان الحکم الشرعی اذا حرم

بالجمله چون قال رفیع قیل منقول گشته مولوی رفیع الدین صاحب و مولوی عبد الحی هم تحریر کرده و هم چند نفر ... صاف بیان نکردند و ...

و مولوی رفیع الدین صاحب رساله نوشتند و دران تنزلی نمایان قریب لسبر صدحق
محقق که جزوی ازان سابق مذکور گردیده است نمودند مولوی برهان الدین در رساله
مذکوره به بسط و تفصیل و تصحیح مطلب تفسیر عزیزی بتاویل پرداخته نوشته اند خلاصه
سخن آنست که جانور منذوره که برای بزرگی مقرر شده است اگر منظور آنست که
مسلمانان خورند بی شبهه حلال است و اگر اراقة الدم مراد است پس باید دید که نذر برای
ذبح بایام اضحیه است یا نه در صورت اولی گوشت حلال و تبدیلش با گوشت بازار ناجایز و ثواب برد
مترتب در صورت ثانیه گوشت حلال و تبدیل جایز اما ثواب نخواهد یافت آنچه بعضی عوام عدم
جواز گوشت در سر نذر و نیاز مطلقاً فهمیده اند خواه گوشت مراد بود خواه نه پس ایمعنی موجب تحریم
گوشت او نخواهد شد و مخفی نیست که نزد عوام نذر بمعنی نیاز است کما تقرر و بخلاف ذبائح اضحی که اینجا
نذر و نیاز و فاتحه کجا است پس قیاس بر وی نشاید انتهی و تخصیص ترتب ثواب بر اراقة الدم لله در ایام
اضحیه غلطی رفته است چه خود در قسم دوم در اقسام اراقة الدم لله حسب ما ورد به الشرع ذکر نموده
هدایای کعبه و اضحیه عید و ضحیه منذوره و عقیقه و دفع بلا و فدیه جان بیماران را و این قسم ذبح را عبادت
قرار داده حال آنکه عقیقه و دفع بلا و فدیه جان بیماران را بایام اضحیه تعلقی نیست و در هدایه در باب الهدی
نوشته و یجوز ذبح بقیة الهدایا ای وقت شاء و در فتح القدیر نوشته الحاصل ان دم النذر و الکفارات و هدی
التطوع یجوز قبل ایام النحر و لا یجوز دم المتعة و القران و الاضحیة الا فیها و دم الا
حصار یجوز فی قول ابی حنیفة و ابی یوسف قبلها و لا یجوز عند محمد و آخر
همه شاه صاحب فتوی مختصری این جنگ را طی نمودند جزاه الله خیرا صورت سوال
کسی گاو یا بز یا مرغ بنام کدام شهید یا ولی ذبح نماید یا صرف مالیده یا شیر برنج به نیت نیاز کدام
بزرگ پیر و صلحا را بخوراند این هر دو را چه حکم است و خوردن طعام نیاز و نذر مسکین و فقیر را جائز است
اغنیا و اهل تمول را چه حکم است جواب ذبح کردن جانور بنام غیر خدا خواه پیغمبر باشد خواه ولی خواه شهید
خواه غیر ایشان حرام است و اگر بقصد تقرب بنام ایشان ذبح کرده باشد ذبیحه آن جانور هم حرام و مردار

باب دوم در مکاید تجاریه

از آیة و حدیث ثابت گرد و حالانکه اصلا مناسبتی نمی باشد و این امر عام بود در تمام تحریر و تقریر مولوی
اسمعیل از اجلی بدیهیات ست و کسی را جای دم زدن نیست هر آیة و حدیثیکه در تقویة الایمان مذکور ست
آنرا در تفاسیر معتمده و شروح حدیث مستنده باید دید آنچه گفته ایم در هر مقام ظاهر گردد و در ین اوراق
به بعضی جاها اشارتی هم رفته و چونکه بیان خود را مخالف جمهور مسلمین و خلاف سواد اعظم مومنین
سید السنت طریق استناد بکلیه موقوف نموده گاهی کسی در تفسیر و شرح حدیث نام استناد بر زبان
نیاورده و اجتهاد را بر خود تجویز نموده بدین سبب اکثری را تردد در دخول آن مسلک پیش می آمد
که طریقه شاذه نادره که کسی از مفسرین و شراح و محدثین و فقهای مجتهدین و صوفیه و متکلمین استنادی ندارد
و مخاصمه با جمیع مسالک قدیمه دارد مستبعد می نماید که از عهد رسالت تا مولوی عبد العزیز و مولوی رفیع الدین
همه با مشرک هستند و توحید خاص نصیب مولوی اسمعیل باشد آنهم بعد تصنیف صراط المستقیم چه بعض
اموریکه در تقویة الایمان حکم شرک آن قرار یافته تا تصنیف صراط مستقیم از امور محمود و ممدوح بوده اند
و کسانیکه در اوایل وهله بواد به محاسن ظاهری از اظهار اهتمام نماز و روزه و بیان تقوی و ادعا دینداری
و کندم نمائی بمغالطه خورده بودند بدریافت حال توجه اغاز نهادند چون نوبت امامت بمولوی اسحق رسید
کار عجیب بنیاد نهاد و آن اینکه ذکر مسئلے بے نقل و سند بر خود حرام نمود هر سخن که از قلم بر آمد با سند
و طریقه استناد و بوجه عموما از تفسیر و حدیث و فقه و اصول و عقاید و سیر و تصوف حتی که ملفوظات مشایخ هند
بدین حیله رم کرده کان ارام و وحشت خورده گان زا اسیر دام نموده عالم عالم از نادانان را در خارستان کشاند
چون پرده از عوار اسیر انکار او کالچه داشته شد صوستی بان خباثت ظاهر گردید که هر بیننده بی اختیار لا حول
و لا قوة الا بالله بر زبان می آرد و آن تصرف در نقل با نواع و اصناف گاہے یکفقره را از میان عبارت
منقوله حذف کردن تا مدعی درست شود چنانچه در نقل مرقاة در مکیداول می اید گاہے بزیادت یک
جمله در میان عبارت منقوله از طرف خود چنانچه در نقل ترجمه مشکات بمقدمه استمداد گاہے اکتفا بر نقل قول لیکه
روان عقب آن موجود چنانچه در نقل عبارت مرقات بمقدمه سفر برائے زیارت قبور گاہے بحواله کتابی با وجود
نبودن آن دران کتاب چنانچه در حواله طیبی میگویند و بالجمله انواع کار ستانیها بکار رفته است محل افسوس است

مساجد مکیده دوم در بیان جواب نوشتن مکان بر قبور مثل قبه ها و غیره ساختن حرام و ممنوع است بموجب حدیث و روایت
کتب و بعد نقل حدیث جابر رض از مشکوة نوشته و مراد از بنا در حدیث عام ست که عمارت نمود و شود یا خیمه استاده کنانیده
شود چنانچه از ترجمه مشکوة شیخ عبد الحق و شرح مشکوة ملا علی قاری معلوم میشود انتهی حالانکه ملا علی قاری بعد نقل الکتاب توربشتی —
يحتمل الوجهين احدهما البناء على القبر بالحجارة وما يجري مجريها والآخر ان يضرب عليها خباء ونحوه وكلاهما
منهي عنه لعدم الفائدة فيه نوشته است قست فيستفاد منه انه اذا كانت الخيمة لفائدة مثل ان يقعد تحتها
القراء فلا تكون منهية قال ابن الهمام واختلف في اجلاس القارئين ليقرؤا عند القبر والمختار عدم الكراهة انتهى ونوشته
قال بعض الشراح من علمائنا ولاضاعة المال فقد اباح السلف البناء على قبر المشايخ والعلماء المشهورين ليزوره
هم الناس ويستريحوا بالجلوس فيها مکیده سیوم در جواب سوال بست و نهم نوشته نماز گذاردن در مقبره
ممنوع و مکروه است بموجب احادیث و روایات فقهیه چند حدیث نقل نموده اول گفتن عمر رض انس بن مالک را القبر القبر
چون دید که نماز میگذارد نزد قبر حالانکه در ما نحن فیه سائل را بعین همین استدلال در مرفوع نموده است دوم حدیث ابی مرثد غنوی
لا تجلسوا على القبور ولا تصلوا اليها که با مدعی مناسبتی ندارد سیوم حدیث ابن عمر رض از ترمذی و ابن ماجه حالانکه شیخ
در آخر آن نوشته داده است حديث ابن عمر ليس بذلك القوي وقد تكلم في زيد بن جبيرة من قبل حفظه چهارم
حدیث ابی سعید حالانکه ترمذی نوشته هذا حديث فيه اضطراب مکیده چهارم در جواب سوال هفتم نوشته در شرح
المشكوة لملا علي قاري ذهب بعض العلماء الى الاستدلال على المنع في الرحلة لزيارة المشاهد وقبور العلماء
والصالحين انتهى حالانکه عبارت شرح مذکور این است وفي الاحياء ذهب بعض العلماء الى الاستدلال به على المنع
من الرحلة لزيارة المشاهد وقبور العلماء والصالحين وما تبين لي ان الامر كذلك فان الزيارة مامور بها
لخبر كنت نهيتكم عن زيارة القبور الا فزوروها والحديث انما ورد نهيا عن الشد لغير الثلثة من المساجد
لتماثلها بل لا بلدة الا وفيها مساجد فلا حاجة للرحلة الى مسجد آخر واما المشاهد فلا تتساوى بل بركة زيارتها
على قدر درجاتهم عند الله ثم ليت شعري هل يمنع هذا القائل من شد الرحال لقبور الانبياء والاولياء
في مشاهدهم فلا يبعد ان يكون ذلك من اغراض الرحلة كما ان زيارة العلماء في الحياة من المقاصد
مکیده پنجم در جواب سوال بست و دوم نوشته این صورت که در سوال مرقوم ست صورت استمداد است چنانچه
از کتاب کشف الغطا تصنیف شیخ الاسلام واضح میشود پس این همه مختلف فیه است و آنچه اضیقت که استمداد نزد
قبر غیر انبیا منکر شده و اندازه فقها میگویند که نیست زیارت قبر مگر برای رسانیدن نفع با موات بدعا و استغفار
برای ایشان پس استمداد نمودن از غیر انبیا نزد قبر ولی و شهید ممنوع است و محظور مگر بعضی فقها که قلیل اند بطلب میکنند
سوال بر قبور مرا پسندیده جایز داشته اند چنانچه این تفصیل در کتاب کشف الغطا و ترجمه مشکوة الشیخ عبد الحق مسطور

ایشان مرقوم است فمن شاء فلینظر فی ترجمه الشیخ و عبارته هکذا و اما استمداد باهل قبور در غیر نبی یا غیر انبیاء
منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها و میگویند نیست زیارت مگر برای رسانیدن نفع باموات بدعا و استغفار و قایل
گشته اند بعضی از ایشان و ظاهر انیست که از فقها آنانکه قایل بسماع و ادراک میت اند قایل بجواز آنند تا آنکه منکر اند آنرا نیز انکار
کنند و نیست صورت استمداد مگر همینکه محتاج طلب کند حاجت خود را از جناب الهی بتوسل روحانیت بنده مقرب درگاه
والا و گوید خداوندا ببرکت این بنده که تو رحمت و اکرام کرده او را بر آور دگروان حاجت مارا یا ندا کند زا یان بنده
مقرب و مکرم را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا تعالی مطلب مرا تا قضا کند حاجت مرا
پس نیست بنده مگر وسیله و قادر و معطی و مسئول پروردگار است تعالی شانه انتهی حالانکه شیخ در ترجمه این
مبحث را اول در زیارة القبور نوشته و وعده اتمام بحث بر کتاب الجهاد نموده و در انجا بتفصیل تمام تر داد تحقیق داده صاحب
مائة مسائل بنقل عبارت ترجمه شیخ پرداخته و نوشته عبارته هکذا فاما استمداد الی ان قال انتهی کار عجیب نموده اتهام
بر محقق کتاب کثیر الوجوه چرا که است عجیب این عبارت بعینها در کدامی مقام نیست اول و آخر از عبارت شیخ گرفته جمله و ظاهر است
که از فقها آنانکه قایل بسماع و ادراک میت اند قایل بجواز اند تا آنکه منکر اند از این همه نیز انکار کنند انتهی در میان داخل نموده در آخر نوشته
و دا انتهی لاحول ولا قوة الا بالله با وجود یکه بودن این جمله در کلام شیخ و ابتداع او در حق مجیب خیلی مفرح شیخ در کتاب الجهاد قبل بحث
استمداد و در خاتمه بحث علم و سماع تصریح نوشته است که انکار نکنند از انکار جاهل باخبار و منکر دین پس ایشان منکر استمداد و
بهوا الحق و برین تقدیر جواب مجیب محض لغو و باطل گردید بالجمله تقریر مطلب برین نوع نموده که فقها منکر اند مگر بعضی که بطور قلیل اند
جایز داشته اند چنانچه شیخ یعنی در کلام شیخ لفظ بسیار و کثیر واقع و مقابل آن قلیل است لیس مثلین نیست بنگرین قلیل اند
حالانکه از کثیر مقابل قلیل مراد نیست که شیخ در زیارة القبور رد التنابه بحث نموده و باب الجهاد در اینجا نوشته منکر شده اند آنرا
بعضی فقها فقد انکره بعض الفقهاء و هم در آنجا نوشته کلام درینمقام بحد اطناب انجامید بزعم منکران که در قرب این زمان
پیدا شده اند که استمداد و استعانت را از اولیاء خدا که نقل کرده شده اند ازین دار فانی بدار باقی و زنده اند نزد پروردگار خود
و مرزوق اند و خوشحال اند و مردم را ازان شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند انتهی ببینید
که فقره منکر شده اند بسیار فقها را از کلام شیخ نقل نموده حال آن فقها که در همانجا ذکر رفته است از همه آن اغماض نموده بتصرف
کمی و بیشی دام تضلیل گسترانیده بنیاد و لازین بیدینی چه خواهد بود مکیده ششم در اربعین عدد جواب سئله چهلم نوشته استعانت
و استمداد از اهل قبور بهیچ نه باشد جایز نیست چنانکه شیخ عبد الحق در شرح مشکوة شریف که بزبان عربی نوشته می آید اما
الاستمداد باهل القبور فی غیر النبی والانبیاء علیهم السلام فقد انکره کثیر من الفقهاء وقالوا لیس الزیارة الا للدعاء للمیت
والاستغفار لهم وایصال النفع الیهم بالدعاء وتلاوة القرآن انتهی این عبارت شیخ علیه الرحمة والغفران
چنان مستفاد میگردد که قبور انبیاء علیهم السلام ازین حکم که ممانعت استعانت و استمداد است از اهل قبور مستثنی اند بلکه ...

اینکه ایشان را در برزخ حیات ابدی ثابت شده که دیگران را نیست شهدای فی سبیل الله ثابت نیست و حال آنکه حیات کلی جمال حیات دنیا نیست لیکن احکام حیات دنیا دیگرست
و احکام حیات آنجا دیگر بنا برین استشهاد درست نمی آید چون آنست که انکار فهم عامیست از آنکه استمداد از قبر انبیا کنند یا از قبور غیر ایشان هم جائز نیست اینهمی تنها دعوی جائز نبود که جماعت اند و در
اهل قبور برزخ که باشد بی تفصیل و لا و احد از خلاف این مسائل بود و قطع نظر از آنکه شیخ عبدالحق نسبت بکسی را در نموده و بایشان عادت نکیر کرده و آنکه کثیر من الفقها کثرة الله
کارب عجیب شود و اینکه هم به تحقیق مسئله پیدا نیست چنانچه شیخ عبدالحق در شرح مشکوة می آرد و در نقل عبارت از آنچه در این مسائل بوده هم اقتصار کرده تا بینندگان بدانند که شیخ اختلاف اهل نمود
و مذهب صحیح مطابق مذهب شیخ است ظاهر است که از کلام شیخ دعوی محبت بنیست مطلقه تر اینکه این کلام را سرا آن معاد دعوی خود آورده باز از آنجا خود در مسکین نقول نمود
حالا که حیات آنجا مماثل حیات دنیا نیست بنا بران این استشهاد درست نمی آید سبحان الله نفهمید که شیخ نقل نموده است بر نقل منع متوجه نمیشود و هم این اینکه گفته که برای استمداد حیات
دنیا شرط است چنانکه در ان جهانست کفایت میکند و نبودن حیات برزخ مماثل حیات دنیا که انبیا و شهدا را یکسان قرار داده انکار بدیهی است شیخ و شیخ
در باب فضل یوم الجمعة نوشته است عدم اکل ارض اجساد انبیا را کنایت است از حیات والا سلامت بدن در زمین بی اعاده روح چه فائده دارد و این معنی است بیک
حیات انبیا که بحیات حسی دنیوی موصوف اند بالاتر از حیات شهدا که این حیات معنوی اخروی است و درین مسئله سبکی را از علما امت اختلاف نیست انتهی با جمله ثابت
کلام صحیح مطابق است در رد استفتیات تفصیل نوشته ایم نقل عبارت شیخ از هر دو باب چه مناسبت بوده و ضرورتی نیست بنقل عبارت شرح عربی ببینیا مطابق مذهب است
در باب زیارت القبور نوشته که استمداد و اهل قبور در غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیا علیهم السلام منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها میگویند نیست زیارت قبور مگر برای دعا
موتی و استغفار برای ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و ثابت کرده اند از مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم و بعض فقها رحمهم الله علیهم
و این امر محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از ارواح رسیده و این طائفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی گفته
است رحمة الله علیه قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجة الاسلام امام غزالی گفته هر که استمداد کرده میشود بوی در حیات استمداد کرده میشود بوی
بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته دیدم چهار کس را از مشایخ تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی
و عبدالقادر جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمرده اند و مقصود حصر نیست آنچه خود دیده و یافته است گفته و سیدی احمد بن زروق که از اعاظم فقها و علما و مشایخ
دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید امداد حی قوی‌ترست یا امداد میت من گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی‌تر است و من
میگویم امداد میت قوی‌تر است پس شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست نقل درین معنی از بعض این طائفه بیشتر از آنست که حصر
احصا کرده شود و یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را و بتحقیق ثابت شده است
که روح باقی است و او را علم و شعور بزائران و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قرب و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانچه در حیات بود یا بیشتر و اولیا را
کرامات و تصرف در اکوان حاصل است و این نیست مگر ارواح ایشان را و آن باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدای عز شانه و همه بقدرت او
فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بواسطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد
حیات بود نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیل بر آن
شرح شیخ ابن حجر در شرح حدیث لعن الله الیهود والنصاری اتخذوا قبور انبیائهم مساجد گفته
که نماز گزاردن بجانب قبر بجهت تعظیم وی که آن حرام است باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبری صلی الله علیه وسلم یا صالحی و نماز گزاردن

نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه به نیت حصول مدد از روح کامل شود و ثواب عبادت ببرکت قرب بمجاورت قرآن و مع ذلک حرمتی منست
مانند و مکن از باب چیزی بیان متعلق باین بحث تمام گردد این بحث ان شاء الله تعالی در کتاب جهاد در تحقیق قبل از العلم و عبارت ترجمه کور در کتاب جهاد این است و اما استمداد
باهل قبور پس منکر شده اند آنرا بعض فقها اگر انکار از جهت آنست که سماع و علم نیست ایشان را پس ازان احوال ایشان پس بطلان آن ثابت شده و اگر بسبب آنست
که قدرت و تصرف نیست مر ایشان را در آن موطن تا مدد کنند بلکه محبوس و ممنوع اند و مشغول بآنچه عارض شده است ایشان را از محنت و شدت آنچه بازداشته
است اند دیگران ممنوع که این کلیه باشد خصوصا در شان متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشان را از قرب در بند و منزلت و قوة و قدرت
بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زائران را که متوسل اند بایشان چنانچه روز قیامت خواهد بود و چیست دلیل بر نفی آن تفسیر کرده است بیضاوی
آیه کریمه والنازعات غرقا الایه بصفات نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده میشوند از بدان و نشاط میکنند بسوی عالم الملکوت و سباحت
میکنند در آن پس سبقت میکنند بحظائر قدس پس میگردند بشرف و قوت از مدبرات لیت شعری چه میخواهند ایشان باستمداد و امداد که این فرقه منکر آن
از پی آن منع میکنند آنچه ما میفهمیم ازان اینست که داعی محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجات خود را از فضل جناب عزت و عنی وی و توسل میکند
بروحانیت این بنده مقرب مکرم در درگاه عزت وی میگوید خدایا ببرکت این بنده تو که رحمت کرده بر وی و اکرام کرده او را و لطف و کرمی
که بوی مبذول آورده بگردان حاجت مرا که تو معطی کریمی یا ندا کند این بنده مقرب را که ای بنده خدا و ولی وی شفاعت کن مرا و بخواه از خدا
که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطی مسئول و مأمول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده در میان مگر وسیله
و نیست قادر و فاعل و متصرف در وجود دیگر حق سبحانه و اولیاء خدا فانی و هالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت وی و نیست ایشان را فعل
و قدرت و تصرف نه اکنون که در قبور اند و نه در آن هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب
شرک و توجه بما سوای حق باشد چنانچه منکر زعم میکند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب دعا از صالحان و دوستان خدا در حالت
حیات و این ممنوع نیست بلکه مستحب و مستحسن است باتفاق و شائع است در دین و اگر بگویند که ایشان بعد از موت معزول شدند
و بیرون آورده شدند از حالت و کرامتی که بود ایشان را در حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شدند بآنچه
عارض شد از آفات بعد از ممات پس این کلیه نیست و دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه این کلیه نباشد و فایده استمداد
ما نباشد بلکه ممکن است که بعضی منجذب باشند بعالم قدس و مستهلک باشند در لاهوت چنانکه ایشان را شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد
و تدبیری در وی چنانکه در این عالم نیز اند تفاوت حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد و نعم اگر زائران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف
و مستبد و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند
آنچه حرام و منهی عنه است در دین از تقبیل قبر و سجده مر آن را و نماز بسوی وی و جز آن که از آن نهی و تحذیر واقع شده این اعتقاد و این افعال
ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتبار ندارد و خارج بحث است و حاشا از عالم بشریعت و عارف باحکام دین که این اعتقاد کند
یا این فعل کند و آنچه مرویست از مشایخ اهل کشف و استمداد از ارواح کمل و استفاده از آن خارج از حصر است و مذکور
در کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آنرا ذکر کنیم و شاید که منکر متعصب سود نکند او را کلمات

ایشان عافانا الله من ذالک سخن چه بیجا از وجه علم شریعت است آری امر دو مسنون در زیارت سلام بر موتی و استغفار برای ایشان
قرار رفت لیکن در اینجا نهی از استمداد نیست پس زیارت برای امداد موتی و استمداد از ایشان هر دو باشد بیتفاوت حال زایر و مزور
باید دانست که خلاف در غیر انبیا است صلوة الله وسلامه علیهم اجمعین که ایشان احیا اند بحیات حقیقی دنیاوی باتفاق و اولیا بحیات
اخروی معنوی و کلام درینمقام بحد اطناب تطویل کشید بزعم منکران که در قرب این زمان فرقه پیدا شده منکر اند استمداد و استعانت را
از اولیاء خدا که انتقال کرده شده اند ازین دار فانی بدار بقا زنده اند نزد پروردگار خود و مرزوق و خوشحال اند و مردم را از ان
شعور نیست و متوجهان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند و میگویند آنچه میگویند و عمره باست که تحقیق و تفصیل
این مسئله مخطور خاطر فاتر بود الآن توفیق الهی مساعدت کرد تمهید ختم در جواب سوال سماع موتی از فتح القدیر نوشته میگردد کتاب
الجنائز هذا عند اکثر مشایخنا وهو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان
فی باب الیمین بالضرب لو حلف لا یکلمه فکلمه میتا لا یحنث لانها تنعقد علی ما حیث یفهم والمیت لیس کذلک
لعدم السماع وورد قوله صلی الله علیه وسلم فی اهل القلیب ما انتم باسمع لما اقول منهم واجابوا تارة بانه مردود من عائشة رضی
قالت کیف یقول عمر ذلک والله یقول وما انت بمسمع من فی القبور انک لا تسمع الموتی وتارة
بان تلک خصوصیة له علیه السلام معجزة وزیادة حسرة لهم وتارة بانه من ضرب المثل کما قال علی رضی ویشکل علیهم ما فی مسلم ان المیت
یسمع قرع نعالهم اذا انصرفوا اللهم الا ان یخصوا ذلک باول الوضع فی القبر مقدمة السؤال جمعا بینه و
بین الآیتین فانهما تفیدان تحقیق عدم سماعهم فانه تعالی شبه الکفار بالموتی لعدم افادة سماعهم
وهو فرع عدم سماع الموتی حالانکه عبارت فتح القدیر اینست اما التلقین بعد الموت وهو فی القبر فقیل یفعل لحقیقة
ما روینا ونسب الی اهل السنة والجماعة وخلافه الی المعتزلة وقیل لا یؤمر به ولا ینهی عنه ویقول یا فلان
بن فلان اذکر دینک الذی کنت علیه فی دار الدنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول
الله ولا شک ان اللفظ لا یجوز اخراجه عن حقیقته الا بدلیل فیجب تعیینه وما فی الکافی من انه ان کان
مات مسلما لم یحتج الیه بعد الموت والا لم یفد یمکن جعله الصارف یعنی ان المقصود منه التذکیر فی وقت
تعرض الشیطان وهذا لا یفید بعد الموت وقد یختار الشق الاول والاحتیاج الیه فی حق التذکیر لتثبیت
الجنان عند السؤال فنفی الفائدة مطلقا ممنوع نعم الفائدة الاصلیة منفیة وعندی ان مبنی ارتکاب
هذه المجاز منها عند اکثر مشایخنا هو ان المیت لا یسمع عندهم علی ما صرحوا به فی کتاب الایمان
وبعد آنچه موجب بر آن حسام نقل نموده نوشته الا انه علی هذا ینبغی التلقین بعد الموت لانه یکون
حین ارجاع الروح فیکون حینئذ لفظ موتاکم فی حقیقته وهو قول طائفة من المشایخ او هو مجاز
باعتبار ما کان نظرا الی انه الآن حی اذ لیس معنی الحی الا من فی بدنه الروح وعلی کل حال یحتاج الی دلیل

آخر في التلقين حالة الاحتضار اذ لا يراد المعنى الحقيقي والمجازي معا ولا المجاز يأبى وليس نظيره معنى

يعم الحقيقي والمجازي حتى يتعين استعماله فيه ليكون من عموم المجاز وشرط استعماله فيهما ان لا يتضادا

ملخص کلام ابن همام آنکه تمسک بهما یعنی بالتلقین بعد موت همان کسانند که منکران سماع عند در ماسبق دلیل التلقین بعد موت

باز نموده و گفت که نسبت کرده شده است بسوی معتزله وآنچه متاع متبع شان نزد ابن همام قرار یافته یعنی عدم سماعت میت

آن ازو یا مهم رد نموده پس تشبها صاحب فتح القدیر بحد فا اول و آخر فصل موصول تعلیلی حیثیت مبنا را ایمان در مذهب حنفیه اکل

بر عرف است و مسئله حنث مبنی بر ایمان واشتمال معتزله در حنفیه بعید نیست که تمیز آن بجز واقفین بر دیگری مشکل نزد آن ان بزار حنفیه معتزلی المذهب

بوده حتی که تلامذه ابی حنیفه و ابی یوسف و در کتب حنفیه روایات خاصه مذهب ایشان خلاف اهل سنت و بحوث و مجادلات بر طریقه

شان بیش از بیش موجود بلکه کتب مصنفه معتزله مثل قنیه و غیره حنفیه و ایر و سایر شاه ولی الله در حجة الله نوشته و بعضهم بزعم آن بنا ر المذهب

على هذه المجاورات الجدلية المذكورة في مبسوط السرخسي والهداية والتبيين ونحو ذلك ولا يعلم ان اول من

اظهر ذلك منهم المعتزلة وليس عليه بناء مذهبهم ثم استطاب ذلك المتأخرون توسعا وتشحيذا لاذهان

الطالبين او لغير ذلك والله اعلم و در فتح القدير در ذيل من حلف لا يأكل لحما فاكل لحم السمك لا يحنث نوشته فقط

تمسك ابي حنيفة انما هو بالعرف لا بما ذكره المص في وجه الاستحسان و در باب اليمين في الكلام نوشته

الميت ككل لولا الميت سمع لا نا القول بمنية لا ينعقد الا على الحي لان المتعارف هو الكلام معه ولان الغرض من

الحلف على ترك الكلام اظهار المقاطعة وذلك لا يتحقق في الميت ولا البعيد الذي لا شعور له بذلك

وكلامه در باب اليمين في الضرب مثل [illegible] در ذيل قوله الايلام لا يتحقق في الميت لانه لا يحس نوشته الخلاف فيما ان كانت

بناء على انكار عذاب القبر امكن والا فلا يتصور من قال القول بالعذاب مع عدم الاحساس الى آخره

تم الكتاب بسم الله الرحمن الرحيم بفضل الله الوهاب

خاتمة الطبع حالات کمالات ذات بابرکات منبع الحسنات سید العلماء افضل الفضلاء سند العرفاء اکمل الاکابر کامل بسیط طریقت [illegible]

خلف [illegible] مولانا شاه معین الحق فضل رسول قادری [illegible]

[illegible] وصحابه که [illegible] جانب [illegible]

[illegible] حضرت امیر المومنین [illegible] عثمان [illegible] حضرت سیدنا عباس رضی الله [illegible]

ولادت با کرامت [illegible] و در کسب علوم معقول

و منقول [illegible] مولانا عبد المجید [illegible]

الشیخ [illegible] مولانا [illegible] الشیخ [illegible]

[illegible] القادری [illegible] السلسلة [illegible] حضرت الماجد

سلطان الواصلین برهان الکاملین عمدة الاصفیا زبدة الاتقیا الفرید فی المعارف والتوحید مولانا شاه عین الحق عبد المجید قدس سره الحمید استفاده علوم
نموده اند وهو قدس سره اخذ العلوم عن زوج عمته وولی نعمته مولانا الشیخ محمد علی وهو قدس سره عن القاضی مبارک الگوپاموی عن السید السند میر زاهد الهروی الی
آخر السلسلة الزاهدیة. و ثانیاً تکمیل جمله فنون معقول از حضرت مولانا نور الحق صاحب لکهنوی قدس سره نموده اند وهو قدس سره اخذ عن بحر العلوم مولانا عبد العلی قدس سره
عن ابیه استاذ الاساتذة المحققین مقدام العلماء المدققین امام الفضلاء الکاملین مولانا نظام الحق والشرع والدین لکهنوی الی آخر السلسلة النظامیة و ثالثاً
سند اجازت حدیث و تفسیر و فقه و تصوف از حضرت بابرکت سید الفقهاء والمحدثین سند القراء والمفسرین حضرت مولانا الشیخ عابد سندی قدس سره حاصل نموده
الی آخر السلسلة المدنیة. **ذکر سلسلهٔ بیعت و سند علوم طریقت** حضور قدس سره شرف بیعت و خلافت در سلسلهٔ علیه قادریه از جناب والد ماجد
و استاذ و مرشد خود حضرت سید السالکین عمدة الواصلین قدوة الاولیا سند الاصفیا مولانا **شاه عین الحق عبد المجید** قدس سره الحمید حاصل
شده و بعد تکمیل اشغال و اذکار طریقهٔ عالیهٔ قادریه با اجازت سلسلهٔ چشتیه و نقشبندیه و ابو العلائیه و سهروردیه هم از حضرت مرشد برحق قدس سره مشرف
شدند. **ذکر اسفار آن قبلهٔ آفاق بسوی حجاز و عراق** مرات کثیره بزیارت حرمین شریفین مشرف شدند و بکمال محبت پا برهنه در حرمین
محترمین پیاده پا سفر میفرمودند و در روضهٔ مقدسهٔ نبویه علی مشرفها الف الف صلوة و تحیة برکت منامًا و یقظةً فیضها حاصل نمودند و همچنان در بغداد شریف
بر روضهٔ مقدسهٔ جناب غوث الثقلین قطب الکونین محبوب سبحانی قطب ربانی سید الافراد والاقطاب حضرت سیدنا و مولانا الشیخ **محی الدین عبد القادر جیلانی**
رضی الله عنه و ارضاه عنا فیوضات نامتناهیه حاصل فرموده اند. **ذکر کرامات جلیله و برکات جمیلهٔ آنحضرت** هر چند بعنایت الهی از دست و زبان آنحضرت قدس سره
اکثر اوقات خوارق عادات انجاح حاجات و اجابت دعوات ظاهر میگردید اما آنحضرت را که خفا مقصود بود گاهی در ضمن عمل و دعا و گاهی بحیله [illegible]
[illegible] حقیقت حال بخوبی میفهمید که چه حال قدرت خداوندی جلت [illegible] اجل کرامات و افضل برکات که علی الاعلان [illegible]
بود همه اینکه جمعی کثیر از کفار و جمعی غفیر از روافض و نجدیه [illegible] بارها با دنی توجه حضور پرنور از ضلالت توبه نموده بشاهراه هدایت توجه کردند. **ذکر اسمای**
تلامذهٔ آن امام الاساتذه هر چند تلامذهٔ حضرت بسیار بوده اند اما درینجا اسماء چندی از اکابر [illegible] جناب عمدة العلماء فخر الفضلاء حضرت
مولانا فیض احمد صاحب قادری قدس سره از ابتدای طفولیت در کنار تعلیم آغوش تربیت آنحضرت قدس سره نشو و نما یافته اند و تا مدت جمله علوم
عقلیه بتحقیق تام و تدقیق تمام از آن حضور قدس سره تحصیل فرموده [illegible] حضور قدس سره جمله فنون فخر اهل کمال گشتند بالخصوص در نظم و نثر عربی
و قرآن گوی سبقت ربوده اند و دولت بیعت از جد بزرگوار خود حضرت مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره الحمید حاصل فرموده اند [illegible]
در صفای قلب و اعانت مسلمین [illegible] بی نظیر بوده اند [illegible] حضرت ممدوح [illegible] قادریه است که
مشتمل است بر یکهزار و یکصد و یازده [illegible] نثر و اشعار و منجمله آن تعلیقات علی فصوص الفارابی است [illegible] المسائل
است و [illegible] حاشیه شرح هدایت الحکمه صدرا [illegible]
مولانا محی الدین صاحب قدس سره فرزند کلان حضور قدس سره [illegible] علوم معقول و منقول از حضور قدس سره تحصیل فرموده [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] فنون علمی [illegible] شفای ابو علی سینا است [illegible]
[illegible] فرموده اند [illegible]

در سنه دوازده صد و هفتاد هجری بمقام سهارنپور انتقال فرمودند۔ جناب فضایل مآب حضرت سید خادم علی صاحب از ذرو سادات
محله سوته بودند از شرف تلمذ حضور اقدس مشرف بودند در جمله علوم ممتاز و در علم تصوف و اخلاق خصوصاً مهارت تامه کامل بود و از شرف بیعت
حضرت سیدنا و مولانا شاه عبد المجید قادری قدس سره مشرف بودند بمقام فتح گره فرخ آباد وفات یافتند جناب فضیلت مآب سید
احمد علی صاحب … از سادات قصبه … محله سید باڑه بودند در استحضار مسائل فقهیه بے نظیر بودند و از شرف بیعت اعلیٰ حضرت مشرف بودند بمقام …
وفات یافتند حکیم سید اشفاق حسین صاحب سهسوانی سید صاحب موصوف فاضل کامل هستند و بالفعل زیاده طرف علاج و معالجه مشغول میباشند و تشرف بیعت علی
حضرت سیدنا و مولانا شاه عین الحق عبد المجید قادری قدس سره … فیض الشان در بریلی جاریست … مجمع العلوم حقائق آگاه مولانا عبید الله صاحب
از حج و زیارت حرمین طیبین چند بار مشرف شده اند تکمیل علوم از حضور اقدس رض فرموده اند و هم از شرف بیعت و خلافت از حضور اقدس مشرف اند فیض ظاهری
و باطنی مولانا ممدوح در بمبئی … آن … جاریست حضرت مولانا قاضی القضات مفتی اسد الله خان صاحب اله آبادی فقیه کامل بودند و بعده قضا
بمقام … و منصوب … آخر ترک تعلقات دنیویه نموده عزلت گزین شدند مولوی سخاوت علی صاحب
جونپوری از شرف تلمذ حضور اقدس مشرف بودند و در آخر مکه معظمه هجرت فرمودند و همانجا وفات یافتند مولوی کریم علی صاحب
از تلامذه حضور اقدس بودند اما نهایت ساده طبیعت بودند بعض سبب تغلیط اسماعیلیه آمده بودند با وجود آن با نهایت ادب و آداب حضور
اقدس پیش می آمدند شنیده میشود که قبل از وفات از عقاید باطله خود رجوع نموده بودند۔ و الله اعلم۔ سید اولاد حسن صاحب سهسوانی خلف سید
آل حسین صاحب … در آخر عمر بحالت … عشق … بزیارت روانه شدند در … وفات یافتند ذکر چند کس … از مریدان امام العابدین
کرمریدان … بودند اما … ذکر میشوند مجمع الفواضل و المفاخر امام الباطن و الظاهر جناب
مولانا محب الرسول محمد عبد القادر قادری دامت فیوضهم فرزند خود حضور اقدس تحصیل و تکمیل علوم عقلیه و نقلیه از جناب
استاذ العلماء الکاملین مولانا نور احمد صاحب بدایونی و جناب مولانا محمد فضل حق صاحب خیرآبادی فرموده اند احقاق حق و تایید دین و ابطال باطل و تردید
ضالین و مضلین … خلافت حضور اقدس مشرف اند چند بار شرف زیارت حرمین طیبین حاصل فرموده اند و هم از … زیارت …
الافراد غوث الاعظم … حضرت خواجه … مشرف شده اند تلامذه و تلامذه تلامذه حضرت مولانا صاحب ممدوح در اطراف
و اکناف عالم بکثرت موجود هستند و هم تصانیف حضرت و تصانیف تلامذه و تلامذه تلامذه در بلاد و امصار مشهور و معروف اند …
رساله احسن الکلام فی عقاید الاسلام و القول السدید فی تقلید … الاسانید … فی تحقیق احکام المصافحة و سیف الاسلام … تحقیق …
الانبیاء و رساله تحقیق … و فتاوی مسائل … و دیوان عربی نعت شریف است لهذا باهتمام صاحب اخلاق …
صفت … حافظ … محمد … توجه فرما اشاعت آن فرموده بجزای خیر عطا
فرمایند و سعی ایشان مشکور … آمین

تمام شد

فاضل علامه کامل فهامه مولانا حکیم محمد سراج الحق صاحب خلف حضرت جناب مولانا فیض احمد صاحب قادری تحصیل
علوم عقلیه و نقلیه از والد ماجد خود فرموده اند امام عصر و علامه دهر هستند در علوم عقلیه و نقلیه بی بدل اند خصوصا در فن طب ید طولی دارند
تالیفات جناب موصوف بسیار اند از انجمله شرح رسائل ... و حاشیه ... و سراج ... و طبیات و دیگر رسائل متعدده
فن ... عربی و فارسی بسیار اند سید السادات مجمع البرکات سید آل نبی حسنی حسینی سید صاحب موصوف
شاهجهانپور از اولاد امجاد حضور سید الافراد والاقطاب رضی الله عنه بودند بعد تحصیل و تکمیل علوم ظاهری از حضور اقدس شرف بیعت و خلافت مشرف شدند
عالمی را از بحر فیض انفس سیراب گردانیده اند ... یافتند و کاشف اسرار حقیقت حکیم عبد العزیز صاحب
حکیم صاحب موصوف در حرم محترم بمقام ... شرف خلافت مشرف شدند ... فیض باطنی ایشان ... مبارک
ملا اکبر شاه صاحب از مریدان خاص و خلفا با اختصاص حضور اقدس هستند شوق طلب علوم دینیه از ولایت خود ...
در مدرسه قادریه تحصیل و تکمیل علوم فرموده اند ... شرف بیعت و خلافت حضور اقدس مشرف ...
ظاهری و باطنی ایشان ... حاجی حافظ محمد ضیاء الدین خان صاحب ...
حیدرآباد دکن هستند از حضور اقدس شرف بیعت و خلافت حاصل ساختند از حضور مرشد خود ... الحق لقب یافته اند در علم و عمل مثل خود ندارند
... فیض و برکت ایشان قایم دارد قاضی حمید الدین صاحب وطن ایشان ...
مسائل فقهیه تبحر کامل ... هستند و از مریدان با اختصاص بودند شیخ محمد صدیق صاحب وطن بریلی ایشان از اقوام هنود بوده اند دران ایام
حضور اقدس رونق افروز بریلی بودند عادت شریف بود که ... صحرا ...
مذکور را ... در ان صحرا گذر افتاده ... مبارک حضور اقدس ظهور فرموده که
سینه شیخ مذکور را پر نور نموده ... شیخ صاحب موصوف ... اسلام کرده ... حضور ... گردیده و بنام محمد صدیق موسوم گشتند
شیخ عبد الرحیم صاحب از رؤسای بدایون اصل ایشان قوم کایته از اقوام هنود بوده ...
... بانقاه ... رسیده ... ختم قرآن حسب معمول ... ختم قرآن شریف ... تقسیم ...
خواست که ازوشان بگذرد حضور اقدس اشاره فرمودند که ایشان را هم حصه باید داد حصه یافتن و باختیار خوردن همان بود که حقیقت
اسلام جلوه ظهور فرمود ... بشرف اسلام و بیعت مشرف شدند و داخل سلسله عالیه گشتند ...
که روز دوشنبه بود ازین جهان رحلت فرمودند شیخ عبد الهادی صاحب ملقب بشاه ... والد ایشان از قوم هنود ...
شاه صاحب موصوف را از آغاز شباب مرض اضطراب قلب لاحق گردید معالجات گوناگون نموده شد ... بحسب اتفاق حضور اقدس
قدس سره رونق افروز ... شدند والد شاه صاحب شاه صاحب را همراه گرفته حاضر حضور پرنور شدند بعد معاینه حال ایشان معلوم گردید که کدامی مرض
جسمانی نیست بلکه ... ایشان ... طالب ... فرمودند ... رغبت دولت اسلام
قبول فرمودند ... حال ایشان ... پریشان ... ایشان ...

هم آنجا هم دست کشیدند و شورش عجیب بسر افتاد تا آنکه شخصی در عین اضطراب بجهت استناد که سر بدیوار زنند در آنحالت دستی از غیب پدید شد ایشان را از مجلس بیرون
کرده بصحرای رسانید حضور اقدس حق بر سر راه در آنجا بود و لوای افروزید ندا آنوقت بشرف بیعت مشرف گردیدند و طریق اکتساب باطن تلقین یافتند بیشتر
اوقات در صحرا بریاضت بسر بردند گاه گاه در کالپی شریف بر آستان بزرگان آنجا حاضر میماندند و فیوض ایشان در ان نواح بر خاص و عام آشکار بود

ذکر تصانیف شریفه و افادات لطیفه

از ابتدای عمر مبارک تا آخر خالی از فیض تصنیف و تالیف نگذشت تا آنکه در اسفار جبال و صحاری
بجمال اختصار بحیز وقلت فرصت ... امر ... جاری میماندند تصانیف مشهوره آنجناب کتاب معتقد المنتقد است که در مکه معظمه بفرمایش بزرگی از بزرگان
آنجا تالیف فرموده بودند علمای اخیار و فضلای کبار بران تقریظها تحریر نمودند از آنجمله تقاریظ چند در اینجا نقل می آید صورة ما کتبه الامام الفاضل
النحریر الکامل علم الهدی سند الوری مسند الوقت حجة العصر الاستاذ المطلق مولانا فضل حق الخیرآبادی صانه الله من شر الاعادی مقرظا علی هذا الکتاب
المستطاب بسم الله الرحمن الرحیم اثنی علی ربی الحمید واحمد واصلی علی من هو من سائر حامدیه احمد وخلقه کخلقه من خلائق الخلائق احمد وسمیه کالمسمی محمد
واحمد علیه وعلی آله وصحبه الصلوة الدائمة مع السلام السرمد وبعد فقد طالعت الرسالة التی صنفها ووصفها مولانا الاورع الارع الاورع البارع المتبحر الفاضل
المتفرع الشائع المتضرع ذو المناقب الثواقب الجلیلة والانظار الثواقب الدقیقة الجامع بین العلوم العقلیة والنقلیة ومعارف الشریعة والحقیقة طلاع الثنایا
والنجاد ... البیت فی انجاد الحق ... قرن طلع من النجد فی الاغوار والانجاد العریف العریف الشریف العطریف الصفی الحنفی الحفی مولانا المولی فضل الرسول
القادری الحنفی متع الله المؤمنین بطول البقاء وصانه فی حرزه ووقایته وجعل خیر ایامه یوم لقائه فاذا هی مع وجازتها ... تحقایق العقائد والتی ...
اهل الحق ... کلها ... واضحة ... الحق ... ایضاح ... الهدی والصباح طالع ... عبارتها افصاح ... الحق الصباح ... صباح
المبتل کشف ... وتلاحم الکلم التی ... فیها بالاقتراح الام ... بالهام الحق القراح ... وجرح لمن اجترح الفساد والاستجراح ... بها
الضلیل الی سنن اهل السنة السنیة ... النبیل من شریعة الشریعة البیضاء الهنیئة قد فتح بها فرق الفرق بین العقائد الحقیقة الدینیة وبین اباطیل الفرق
البدعیة ... بها عوار الاعادی والردیة من المعتزلة والجبریة فاذ قد ... الحق ... وتر ... الا ... علیها کل من ...
وجمیع ... کل من ... الرشد ... فجزاه الله مولانا خیر الجزاء وخصه من فضله العمیم باوفی الاجزاء وتقبل جهده ... سعیه وحسن ... الدین
آمین بجاه الامین ... الیاسین علیه وعلیهم ازکی صلوة المصلین واسنی تسلیمات المسلمین وجزاه وجزاهم احسن جزاء عن سائر المسلمین من
المؤمنین والمسلمین کتبه العبد الفقیر الی ربه الغنی محمد فضل حق الفاروقی الحنفی الخیرآبادی عامله الله بلطفه البادی فی العود والبادی صورة ما کتبه
الکامل العالم الفاضل المحقق اللوذعی المدقق الیلمعی ... الفضائل ... الافاضل ... الحق والدین ... محمد صدر الدین وقاه الله من شر
الحاسدین بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی یهدی ویضل ویعز ویذل ... والصلوة علی رسوله الذی طریقه سوی ...
من جارعنه فقد غوی ومن جاوزه ... وعلی آله الحماة وصحبه الهداة الذین هم نجوم الهدی بایهم اقتدی ... وبعد فانی ... فی الرسالة
البالغة والعجالة النافعة التی الفها الحبر المدقق النحریر المحقق الفاضل الکامل العالم الحبر الخضم ... اللوذعی الالمعی مولانا المولوی فضل الرسول
البدایونی القرشی القادری فی تحقیق العقائد التی هی اصول الملة البیضاء وقواعد الحنفیة الغراء ... شیئا ...
... وجد ... لفظا واحسن معنی ... الکلام ... کتاب ... فی علم الکلام ... رسالة

قد الفت فی هذه الرسالة یهدی النفسان ببیانها قبل ان یقف علی معانیها فطوبی لمن لم یقتبها وری فیها ودیل لمن یتطرق بانیا فیها اجلها نور وکلها سرور
فیا لمجید من الفهامة والسعی من صنفها وبالشان من صنفها دیا لخطب من اطرفها حیث لم ار ان جهد فیا سعی اولم ایات سبق فیها ان لم اکلم ما کان ینتشر او جمع
ما کان منتشرا باحسن وجه واوضح واکمل وضع لایح ۵ اقول فی قولی یا الباحث سالته قالت وصلت عن باع جلت به نعنی ببعد الاسباب کیف
وکیف لو بارته شمس لقلت به اللهم اجره جزاء موفورا وجعل سعیه مشکورا اللهم انت المجیب الکریم اللهم مسکه الاجابة وعنا الانا به حرید الصباء مسکین
محمد سعد الدین وضع عنه وزره الذی انقض ظهره وذالک فی آخر جمادی الاولی سنه ثلث وسبعین بعد الف ومائتین. صورة ما کتبه الشیخ الجلیل المنذر
الرفیع المنار فخر الاماثل جامع الفضائل بقیة السلف حجة الخلف المؤید من الله الحمید مولانا الشیخ احمد سعید صانه الله من شر کل حاسد وعنید بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی خلق الانسان وعلمه البیان والصلوة والسلام علی من بعث بالحجج والفرقان الی سائر الخلق من الانس والجان وعلی الذین هم صفوة الانسان
من الاعیان وعلی اصحابه الذین بشروا بدخول الجنان وبعد فیقول العبد المفتقر الی الله الرحمن احمد سعید النقشبندی المجددی مشربا الحنفی مذهبا کان الله
له عوضا کل شیء بالفضل والاحسان انی رایت المتقن المتقن الذی صنفه الفاضل الکامل الامام الذی هو جلیل الشان المحیط بجمیع المعقول والمنقول
والمعانی والبیان والحاوی لعلوم الادیان مولانا وبالفضل اولانا المولوی فضل الرسول القادری سلمه المنان عن شرور الزمان فوجدته مشتملا علی عقائد
اهل السنة والجماعة باوضح بیان فی ضمن فصول صحح الدین قواعد واصول المدفع اهل البدع والطغیان ما اعادی اهل الهوی وقرن الشیطان جزاه الله
عن المسلمین خیر الجزاء وجعل آخرته خیرا من اولاه وتقبل الله سعیه ورضا عنه اجره بجاه سید البشر الطهر عن نبیه البشر صلی الله علیه واله الکبر ربنا تقبل منا انک
انت السمیع الدیان = صورة ما کتبه الفاضل النبیل العالم الجلیل ناشر رایة المعقول والمنقول ناصر التقیة الفروع والاصول مولانا حیدر علی صانه الله
من شر کل غبی وغوی بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اسس قواعد الدین ونصص عقاید الیقین وارسل رسله مبشرین ومنذرین وخصص من
بینهم سید المرسلین صلی الله علیه وعلی آله السادات النجباء واصحابه نجوم الهدی اما بعد فقد شرفنی بمطالعته متینین کتاب فی معتقدات اسلاف الدین
الذی یهدی الی صراط مستقیم ویدل علی نهج قویم یوصل سالکه الی النجات وینجیه من الظلمات للعلامة الذی لم یوجد نظیره فی العالمین وهو الذی افاضه فی نظام
العابدین المستغنی عن التوصیف والتبیین مولانا جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول مقتدینا المقدس المقبول الاجل الاوحد فضل الرسول
ابد الله المسلمین بطول بقائه وشهرة افاداته وکسر ظهور المبتدعین بصولاته فوجدت هذا الکتاب مشتملا علی اثبات عقائد اهل السنة وابطال هفوات المعتزلة
من متبعون خطوات هولاء الضالین ویخرجون من جماعة اهل الحق والیقین فهو یلیق ان یبسه الفضلاء فی مدارسهم ویتلو اعلیه فی مدارکهم وما احسن
ما قیل فی مثل هذا الکتاب لم یصنف مثله فی الباب = **واز انجمله تصانیف شریف رسالهٔ تصحیح المقدمین** است در مسئلهٔ تحقیق فرع الدین
که بطور اصول حدیث وتنقید رجال بکمال بسط براحوض تراجم ومناظره که با اهل بلاد شرقیه در جهانه واقع گردیده بود در مرکب بیسه ورقه جلدیه
باستحضار وحفظ تالیف فرموده عبارت آنهم عربی است = **واز انجمله شرح فصول الحکم** است عبارت آنهم عربی است = **و
از انجمله شرح احادیث ملتقطه ابواب صحیح مسلم** است = **واز انجمله حاشیه بر حاشیه زاهدیه قطبیه
وحاشیه بر حاشیه زاهدیه جلالیه** است = ودر رد فرقهٔ نجدیه وهابیه رسائل وکتب بسیار اند بسیار دو عربی وفارسی واردو وتصنیف فرمودند
از انجمله است کتاب تصحیح مسائل الصبیح بر مائة اسحاق = **واز انجمله است رساله حرز معظم** در بیان ثبوت التبرکات

الاولیاء درمقامی الیف فرموده بودند تا تبیاد را بدو هر بیم . . . واز انجملست رساله فصل الخطاب وازانجملست
رساله تلخیص الحق در جواب رساله مولوی . . . که در رد ان فصل الخطاب نوشته بودند و ازانجملست رساله . . .
در بحث شفاعت و ازانجملست این کتاب مستطاب بوارق محمدیه که بغایت محبوب مقبول اولیای کرام و علمای عظام و کافه انام است
سیف الشفیش . . . انجانان بوقوع آمده که روزی حضور اقدس رضی الله عنه در دهلی بزیارت حضرت خواجه . . . قطب الاقطاب رحمة الله
تعالی علیه مشرف شدند وقت مراقبه الهام فرمودند که حضرت خواجه صاحب در مقامی ایستاده اند و بر پرده . . . مبارک کتابی کثرت
نهاده اند . . . بار . . . تا آسمان رسیده حضور اقدس معروض نمودند که این تالیف کتب . . . ارشاد شد که برای
. . . تا . . . فتنه شیاطین ساختن این کتب . . . پس حضور اقدس . . . بشارت . . . کتاب نالیف و تصنیف
فرمودند و ازانجملست رساله احقاق الحق و ابطال الباطل سیف الشفیش چنانست که مخصص بورد الصلوة و
السلام علیک ایها النبی الکریم . . . بعد . . . قاری . . . قاری مذکور حضور اقدس . . .
ساخت حضور اقدس جواب مختصر . . . ارشاد فرمودند بعد از ان بعض اهل الله درخواست تصنیف رساله خاص . . . حضور اقدس
از کثرت مشاغل درس و تدریس وغیره . . . تا آنکه . . . حضرت . . . سلطان العارفین جناب شیخ شاهی . . .
. . . قدس سره تشریف برده بودند . . . مبارک رسیده . . . گردید حضرت موصوف رضی الله عنه اندرون
قبر بتلاوت قرآن مجید مصروف اند . . . حضور اقدس . . . فرموده . . . مذکور . . . ارشاد فرمودند . . . تعجیل
ارشاد لازم الانقیاد کتاب موصوف تصنیف فرمودند ذکر وفات شریف در آخر عمر مبارک ضعف بغایت مستولی شده بود تا
در کثرت ریاضت و شغف عبادت بالخصوص التزام تهجد و شب بیداری . . . تا آنکه عمر مبارک بسال . . . رسیده دوم ماه
جمادی الاخری روز . . . آخر وقت ظهر در . . . بذکر خفی اسم ذات ناگاه . . . الله الله گفته از جهان فانی ارتحال فرمودند
. . . وقت . . . از اطراف . . . باوجود . . . تا آنکه بعد مغرب مصلی عیدگاه نماز جنازه ادا کرده شد و حضرت
. . . شب جمعه . . . درگاه . . . حضرت والد ماجد و مرشد . . . دفن نمودند همینکه از دفن فارغ شدند باران رحمت الهیه
نازل گردید . . . اهل اسلام که از برکات . . . کرامات آن مقبول ربانی آن وقت مشاهد بود تحریر نتوان نمود
تواریخ وصال آن مقبول ذوالجلال که علمای اعلام و شعرای با نام که بکثرت تحریر فرموده اند درینجا صرف یک تاریخ نوشته میشود
تاریخ از مولوی قاضی محمد معین الدین صاحب که از رئیسان عظام میرٹھ اند

حضرت فضل رسول نامدار	با فضیلت با کرم با افتخار	کان فی عز و فضل کالاولیا	فضله کالشمس فی نصف النهار
واقف اسرار علم معرفت	مرشد دین مهر حق را از دوار	بود عز خاندان قادری	سال عمر از لفظ عز بیرون بیار
دوم از ماه جمادی الآخره	راه دار آخرت کرد اختیار	در شب جمعه شهنشاه رسل	شد زدنیا و نور افزو مزار
گفت هاتف داخل فردوس شد	بهر سال رحلت آن نامدار	کاشف اسرار عرفان و . . . ۱۲۸۹	هم بود تاریخ آن والا تبار

حال نویسش از سر بسم الله عنوان
ناگهان آورد با جهر تمام
گشت مفهوم از زبان ارشش جهت
داشت گویا یازده اجرام فوق
یافت آخر وصل با عز تمام
شصت و شش اخر بنا دل نفس او
پس زیاده کن بران لله و نود
هر چه خواهی جمله و مفرد بگیر

هم از آن کن سال وصالش اعتبار
اسم ذات پاک حق بر لب بد بار
لفظ الله از در و دیوار و دار
شور ذکر نام پاک کردگار
با معرکش چند اعزاز و وقار
باز بر ششش چند آن قسمت بر آر
سال وصالش یا خدائی [illegible]
گر که شعر و مصرعہ کن خوشت بیار
[illegible] نوشت

وقت رحلت داشت شغل ذکر حق
الله الله گفت و جان داده بحق
باز چون زان محی عشق غوث پاک
جمله افلاک وهم لوح و قلم
سال وصل انتقال شد عیان
خارج قسمت که باشد یازده
[illegible] آن محمد الله [illegible]
[illegible] اسم ذات پاک کن
هر سالش [illegible]

بود از دم ضرب اذکار آشکار
کرد بر نام خدا جان را نثار
یافت باغ عالم بالا بهار
نیر عرشش و کرسی پروردگار
گر تفهیدی بشرحش گوش دار
ضرب آن با یکصد و شفده گار
نام الله یافت تاریخش قرار
زان همه که با تو گفتم شک مدار

این بیت اندکے از ہزار و مشتے از خروار از مناقب و کمالات حضور پر نور مصنف این ہر دو کتاب۔ و از آنجا کہ اہل اسلام بغایت مشتاق این ہر دو کتاب بودند و دستیاب نمیشدند لہذا صاحبان اخلاق مجمع حسنات و مشفاق مقبول آفاق حافظ ولی محمد و محمد اسحاق سلمہما اللہ الرب الخلاق توجہ باشاعت آن فرمودند و شہب ہمت بطرف تکمیل طبع آن راندند و در تصحیح و درستگی کتاب از حد کوشیدند تا اینکہ چون عروس با حلی پر زیور طبع بر منصہ ظہور جلوہ گر گردید و مشتاقان جمال ان شرف وصال اسیر گردانید

صحت نامہ بوارق محمدیہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴	۱۷	گرفتن	گرفتن کہ					۲۶	۱۳	ناوه	نیاورده
۵	۵	لہ خواص	خواص					۲۷	۱۵	بعا	جماعة
۵	۱۴	نہب	کہ نہب	۱۵	۱۶	گرد کولکھا با	گرد گولکھا باشند	۲۸	۱۰	ابناء	بناء
۶	۲۱	مخترعہ	مخترعہ	۱۶	۱۳	فصل	فصل اول	۳۰	۲	المنلر	المنکر
۶	۱۷	واقسائی	وافتشای	۱۶	۱۶	کلام	کلا	۳۳	۱۰	انکار	انکا
۱۰	۱۲	بی باک	بی باک وبیباکان تا پاک	۱۷	۱۶	تسلط بہ	تسلط	۳۷	۱	واستہ	واسطہ
۱۱	۱۴	والاکرام	والاکرام چیزی	۱۹	۳	واعظ	وعظ	۳۸	۲	کنا	رکنا
۱۲	۱۷	تنفسی	تنفسی برا	۲۲	۶	لا	را	۱۸	۱۷	سری	سرسری
۱۵	۴	مسند	مستند	۲۴	۸	مختصر	تحقیر	۳۰	۱۷	اوخاوت	اوقات
۱۶	۱۸	غرو	مفریے	۲۵	۱۴	سمت	کلمة	۳۳	۴	بگذاریہ	مگذاریہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۴	۱۲	ماموار	مامور	۶۹	۱۵	شعبتة	شعبة	۹۳	۶	الافعال	افعال
۲۶	۹	منبہ	منبہ ہے	۷۰	۱۶	مبولات	مبولات	۹۶	۴	عبادت	عبادت
۲۷	۱۳	اسمہ	اسمیۃ	۷۱	۸	تفضیل	تفصیل	۹۸ بر حاشیہ	۹	ہاسیہ	بنبیہ
۳۸	۱	لی	الی	۷۱	۱۸	المنوۃ	المنوۃ	۹۹ بر حاشیہ	۱۷	فیجیس	فیجسن
۴۸	۱۳	خلفد	خلفا	۷۴	۸	نفیس	نفس	۱۰۰	۱	لفطنوا	یفطنوا
۳۲	۱۳	الزام	الزام	۷۴	۱۰	تهافت	تهافت	۱۰۰	۴	ابلہی	ابلیی
۳۶	۶	جرار	اجرار	۷۴ بر حاشیہ	۱۱	الملوک	الملوک	۱۰۱	۱۷	رہ بلااختصار	واما للااختصار
۳۷	۱۴	المنافق	آیۃ المنافق	۷۷	۱۷	طحاوی	طحاوی	۱۰۴	۵	بانزد	بانزد
۳۸	۲	قمر	ہر	۷۷ بر حاشیہ	۳۴	فیهم	فهم	بر حاشیہ	۱۲	توبہ بمودن	توبہ نمودن
۵۱	۸	باید	باید	۸۳	۲	لضلال	الضلال	۱۰۷ بر حاشیہ	۳۲	آنحضرات	آنحضرت
۵۸	۱۰	یعلمها	یعلمها	۸۳	۲۰	زخرفة	زخرفة	۱۰۹	۷	فصلها	فصلها
۶۵	۲۰	خطیهم	خطیبیهم	۸۳	۳۳	بشئی	بشئی	۱۰۹ بر حاشیہ	۳	الفصل	الفضل
۶۶	۱۰	دگر	نگر	۸۴	۷	ضدر	صدر	۱۱۲	۱۸	باجت	باحث
۶۴	۱۶	شح	شیخ	۸۴	۱۴	فمنشاء الجهل	فمنشاء الجهل	۱۱۲	۱۸	طلت	حلت
۶۶	۱۱	نعم	نعام	۸۴ بر حاشیہ	۱۶	تشبیہ	تشبیہ	۱۱۳	۳	لفذ	نفذ
۶۶	۱۷	فقیقها	فقیقیها	۸۵	۱۹	صاحب لمعة	صاحب لمعه	۱۱۳	۲	سکاد	سکاو
۶۷	۱۴	الجوبہ	الجوبۃ	۸۵	۷	فهذا الاختراع	فهذا الاختراع	۱۱۳	۲۷	سجاده شنیدها	سجاده شنیدوان
۶۷	۱۰	تقی	نقی	۸۶	۲	صوم عاشورا	صوم یوم عاشورا	۱۱۴	۱۴	باسمه	باسم
۶۷	۱۴	لقیها	فقیها	۸۸	۲	لایکن	لایکن	۱۱۵	۲۱	یجلته	نخلته
۶۵	۲۱	کانہا	کانہا	۸۸	۵	فتفلسف	فتفلسف	۱۱۷ بر حاشیہ	۳۰	التبرک	التبرک
۶۸	۱۱	یلحق	یلحق	۸۸	۱۸	خطر	خطر	۱۱۷	۲۰	اختلفوا	اختلفوا
۶۸	۱۸	خونہ	قوتہ	۸۹ بر حاشیہ	۱	الفرض	الفرض	۱۱۸		جرد زا	جز و را
۶۸	۴۹	والجمهوریة	والجمهوریة	۹۱	۵	امرتکم	امرتکم	۱۱۹	۱	ارلعزیز	اوالعزیز

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۱۹	۳	عزبز	عزیز
۱۲۱	۱	هلال	اهلال
برحاشیہ "	۷	الصورة	الصوت
۱۲۳	۱۰	جانو	جانور
۱۲۴	۱۲	حیب	حلت
برحاشیہ ۱۲۵	۲۷	بقتول	مقتول
۱۲۶	۲۰	صورته	صورة
برحاشیہ ۱۲۸	۳۵	بالیش	بیش
۱۲۹ "	۳۴	الکلا	الکلام
۱۳۱ "	۱۸	میر	غیر
۱۳۲ "	۱۸	کالت	وکالت
۱۳۴	۱۴	اه	اذ
"	۶	و	او
برحاشیہ ۱۳۵	نہم ۳۳	جلوائیہ	قوائیہ
۱۳۶ "	۳۱	[illegible]	ل

صحت نامہ اشتقاق [illegible]

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۳۱	اسست	الست
۳	۳۴	شاذ	شاذه
۳	۳۴	بطلبش	مطلبش
۳	۳۴	اسپیا	انبیا
۴	[illegible]	[illegible]	مستریکین
[illegible]	[illegible]	[illegible]	انا
۷	[illegible]	غنافت	صناقت
۹	۱۳	ابن مسعود وگر [illegible]	ترابیه

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۹	۱۴	وذکر	ودیگر
۱۰	۱۲	نداوشرکه	شرکت وندا
۱۰	۱۹	ابن	این
۱۰	۳۱	خبر	جز
۱۱	۷	ولقصد بالفائط	ولیقصد بالغائط
۱۳	۳۲	بسفطیات [illegible]	[illegible]
۱۵	۸	عبدا	عیدا
۱۶	۲۶	نبنیا	نبینا
۱۶	۲۸	الی	انی
		واما	ولها
۲۴	۹	العم	العم
۲۵	۲۴	اور	اورا
۲۶	۲۲	العنا	الطبنا
۳۰	۸	اردو	ازو
"	۲۶	مسله	مثله
۳۶	۵	مقرب	یقرب
"	۲۳	ملک	بتملک
۳۷	۲۱	تباس	وتیا قیاس
"	۲۸	بتفرقات	بتفرقات
۳۸	۱	جامع البر[illegible]	[illegible]
"	۱۰	ورسته	[illegible]
"	۲۰	صب	صبیب
۴۳	۲۰	عاد	عاجلد
۴۵	۳۰	منیر	ضمیر

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۶	۱۹	المبینة	المبنیة
۴۶	۱۲	لعبد کو	یعبد کو
"	۱۳	مستن	حسن
"	۲۰	المقس	المقس
۴۸	۲۳	اوتابی	اوتادی
۵۵	۲۳	المصر	البهم
"	۲۶	الحکم	التحکم
۵۳	۱۹	فقدجزم	فلاجرم
۵۰	۲۵	بیتجب	بیتجبر
۵۷	۱۱	انقان	اتقان
۶۰	۳۰	فاستق	فاستسق
۶۰	۳۴	بد	بدد
۶۲	۲۵	المرقاة	المرقاة
۶۳	۳	فتح	تتبع

فہرست مضامین کتاب مستطاب بوارق محمدیہ

اعلان۔ رسالہ حقائق الحق اور کتاب بوارق محمدیہ ہر دو تالیفات حضرت حامی اسلام ماحی بدعات قبلہ اولیاء زمان کعبہ اصفیاء دوران حضرت ... [illegible] استاذی و مرشدی جناب مولوی فضل رسول حنفی قادری قدس سرہ کو حافظ ولی محمد صاحب اور مولوی محمد اسحاق صاحب نے بکمال کوشش و صرف کثیر باجازت فقیر حقیر طبع فرمایا ہے لہذا او نکو حق تالیف ہبہ کیا گیا اہل اسلام کو جسقدر نسخے مطلوب ہوں اونسے طلب فرماوین اور بغیر اونکی اجازت کے کوئی صاحب قصد طبع کا نفرماوین اطلاعاً لکھا گیا۔

حررہ احقر الطلبہ عبد القادر قادری عفی عنہ

قیمت کتاب ۹ محصول ڈاک ۱